



سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه

جلد اول



جلال نبی (خوانساری)

سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه
جلد اول

مؤلف: جلال نبی



انتشارات کردگاری

سرشناسه	: نبی، جلال، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: سراج نمونه : پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه/مؤلف جلال نبی.
مشخصات نشر	: کردگاری، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ج. ۳.
شابک	: ج. ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۰۹-۷ : ج. ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۱۹-۶ ; ج. ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۲۰-۲ :
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه.
موضوع	: قرآن - پرسش‌ها و پاسخ‌ها
موضوع	: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ س۴/۲/ BP۶۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۰۷۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۴۹۴۶۶



انتشارات کردگاری

سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه

جلد اول

مؤلف: جلال نبی

ناشر: کردگاری

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۰۹-۷

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی متعلق به نویسنده است.

فهرست

- ۱- شرط قبولی تبلیغ رسالت پیامبر اسلام چه عملی است که اگر پیامبر انجام نمی داد رسالتش انجام نگرفته بود؟ مهمترین ایرادی که بر آن گرفته شده چیست؟ (آیه ۶۷ مائده) / صفحه ۱
- ۲- چه باید کرد که دچار ریا و تکبر نشویم؟ (آیه ۱۵ فاطر) / صفحه ۸
- ۳- اگر کسی برای خدا هجرت مکانی و یا درونی کند در دنیا و آخرت به چه چیزی دست پیدا می کند و هجرت واقعی چیست؟ (آیه ۱۰۰ نساء) / صفحه ۹
- ۴- روز اکمال دین چه روزی است؟ (آیه ۳ مائده) / صفحه ۱۱
- ۵- جامعترین برنامه اجتماعی قرآن چیست؟ (آیه ۹۰ نحل) / صفحه ۱۹
- ۶- اسباب آموزش در قرآن چیست؟ (آیه ۳ غافر) / صفحه ۲۷
- ۷- اطاعت از چه کسانی لازم است و اولوالامر چه کسانی هستند؟ (آیه ۵۹ نساء) / صفحه ۲۹
- ۸- راه نجات از همه مشکلات و گرفتاریها چیست؟ (آیه ۲ و ۳ طلاق) / صفحه ۳۷
- ۹- آیا ازدواج با زانی و زانیه جایز است؟ (آیه ۳ نور) / صفحه ۴۲
- ۱۰- آیا آئین اسلام فطری است؟ (آیه ۳۰ روم) / صفحه ۴۳
- ۱۱- دلیل و سرچشمه عصمت پیامبران چیست؟ (آیه ۱۱۳ نساء- آیه ۲۱۳ بقره) / صفحه ۵۳
- ۱۲- به چه دلیل قرآن تحریف نشده است؟ (آیه ۹ حجر) / صفحه ۵۶
- ۱۳- مزد رسالت پیامبر چیست و چه رابطه بین اجر رسالت پیامبر و هدایت مردم وجود دارد؟ (آیه ۴۷ سبا- آیه ۲۳ شوری- آیه ۵۷ فرقان) / صفحه ۶۶
- ۱۴- چه رابطه ای بین گناه و فساد در زمین وجود دارد؟ (آیه ۴۱ روم) / صفحه ۸۱

۱۵- چه گناهای انسان را جهنمی می کند به طوری که خداوند شفاعت کنندگان را برای آنها قبول نمی کند؟ (آیه ۳۸ الی ۴۸ مدثر) / صفحه ۸۳

۱۶- چرا در اسلام مطالعه کتاب ضلال ممنوع است؟ (آیه ۱۷ و ۱۸ زمر) / صفحه ۸۴

۱۷- چه عواملی باعث نابودی ثواب عمل می شود؟ (آیه ۳۳ محمد) / صفحه ۸۷

۱۸- چه رابطه ای بین طغیان و احساس بی نیازی است؟ (آیه ۶ و ۷ فلق) / صفحه ۹۰

۱۹- نظر قرآن در مورد رشوه چیست و آیا گرفتن هدیه از دیگران برای انجام کاری که وظیفه انسان است اشکال دارد؟ (آیه ۱۸۸ بقره) / صفحه ۹۲

۲۰- امید بخش ترین آیه قرآن کدام آیه است؟ (آیه ۴۸ نساء- آیه ۱۱۴ هود) / صفحه ۹۵

۲۱- به چه دلیل باید موعظه و تذکر داد؟ (آیه ۵۵ ذاریات) / صفحه ۹۷

۲۲- کدام گروهند که به اعمالشان جزا داده نمی شوند، بلکه خدا با فضل و کرم با آنها رفتار می کند و بی حساب پاداش می گیرند؟ (آیه ۳۸ الی ۴۱ صافات) / صفحه ۹۸

۲۳- رمز جاودانگی شدن چیست؟ (آیه ۹۵ و ۹۶ نحل) / صفحه ۱۰۱

۲۴- نشانه دوستی خدا چیست و مومنانی که خداوند آنها را دوست می دارد چه ویژگی هایی دارند؟ (آیه ۳۱ و ۳۲ آل عمران- آیه ۵۴ مائده) / صفحه ۱۰۳

۲۵- راه محبوب شدن چیست؟ (آیه ۹۶ مریم) / صفحه ۱۰۴

۲۶- انگیزه های زندگی دنیا چیست؟ (آیه ۲۰ حدید) / صفحه ۱۰۷

۲۷- عاقبت امر به معروف و نهی از منکر نکردن چیست؟ (آیه ۲۵ انفال- ۱۶۳ و ۱۶۴ اعراف) / صفحه ۱۰۹

۲۸- نقش غذاهای پاکیزه در انجام عمل صالح چیست؟ (آیه ۵۱ مومنون) / صفحه ۱۱۲

۲۹- زیان انفاق نکردن در راه خدا برای جامعه اسلام چیست؟ (آیه ۱۹۵ بقره) / صفحه ۱۱۵

- ۳۰- علت مصائب و مشکلاتی که به ما می رسد چیست؟ (آیه ۳۰ شوری) / صفحه ۱۱۷
- ۳۱- راه رسیدن به حقیقت نیکوکاری چیست؟ (آیه ۹۲ آل عمران) / صفحه ۱۲۴
- ۳۲- آیا همه اصحاب پیامبر معصوم بودند و از گناه منزله اند؟ (آیه ۲۹ فتح) / صفحه ۱۲۵
- ۳۳- زمان آفرینش جهان چقدر بوده و چرا خداوند در یک لحظه جهان را خلق نکرده است؟ (آیه ۵۴ اعراف) / صفحه ۱۲۹
- ۳۴- تعلیم و تعلم مسائل اسلامی چه جایگاهی دارد و آیا از دیدگاه قرآن تقلید جایز است ؟ (آیه ۱۲۲ توبه) / صفحه ۱۳۰
- ۳۵- از دیدگاه قرآن مهمترین معیار برای ازدواج چیست و چرا؟ (آیه ۲۲۱ بقره) / صفحه ۱۳۳
- ۳۶- کدام حزب پیروز است؟ (آیه ۱۷۱ الی ۱۷۳ صافات) / صفحه ۱۳۴
- ۳۷- آیا بهشت و جهنم الان موجودند و اگر آفریده شده اند جای آنها کجاست؟ (آیه ۱۳۳ آل عمران) / صفحه ۱۳۹
- ۳۸- در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد و تکیه بر آنها چه عواقبی دارد؟ (آیه ۱۱۳ هود) / صفحه ۱۴۲
- ۳۹- آیا سعادت و شقاوت افراد ذاتی است؟ اسباب سعادت و شقاوت چیست؟ (آیه ۱۰۵ الی ۱۰۸ هود) / صفحه ۱۴۶
- ۴۰- خمس را باید در کجا مصرف کرد و آیا اختصاص نیمی از خمس به سادات تبعیض نیست؟ (آیه ۴۱ انفال) / صفحه ۱۵۳
- ۴۱- با توجه به اینکه قرآن کتاب هدایت است، هدایت قرآن برای چه کسانی سودمند است و اثر آن بر روی ظالمان چیست؟ (آیه ۲ بقره - ۱۸۲ اسراء) / صفحه ۱۵۷
- ۴۲- آیا مجادله از دیدگاه اسلام پذیرفته است؟ جدال باطل و جدال احسن و شرایط آن چیست؟ (آیه ۴ غافر) / صفحه ۱۵۹

- ۴۳- هدف از معراج پیامبر چه بود؟ (آیه ۱ اسراء) / صفحه ۱۶۵
- ۴۴- عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر چیست؟ (آیه ۳ و ۴ نوح) / صفحه ۱۶۷
- ۴۵- نظر اسلام درباره ازدواج موقت چیست؟ (آیه ۲۴ نساء) / صفحه ۱۶۹
- ۴۶- منطق بت پرستان برای بت پرستی چیست؟ (آیه ۳ زمر) / صفحه ۱۷۷
- ۴۷- چه کسانی در دنیا و آخرت مسرورند و برای آنها بشارت است؟ (آیه ۶۲ الی ۶۴ یونس) / صفحه ۱۸۱
- ۴۸- آیا در آسمانها نیز موجود زنده وجود دارد؟ (آیه ۲۹ شوری) / صفحه ۱۸۳
- ۴۹- شیطان چگونه انسان را منحرف می کند و راه تشخیص الهامات شیطانی از الهامات الهی چیست؟ (آیه ۱۶۸ و ۱۶۹ بقره) / صفحه ۱۸۵
- ۵۰- نماز جمعه از دیدگاه قرآن چه جایگاهی دارد؟ فلسفه آن چیست؟ (آیه ۹ الی ۱۱ جمعه) / صفحه ۱۸۷
- ۵۱- چه کنیم که از دشمنان و تهدیدهای آنها نترسیم؟ (آیه ۳۶ زمر) / صفحه ۱۹۱
- ۵۲- در سوره بقره علت برتری انسان نسبت به فرشتگان را آگاهی انسان از علوم می داند که خداوند به او تعلیم داده در صورتی که اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می نمود آنها نیز همین فضیلت آدم را پیدا می کردند، این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست؟ (آیه ۳۰ الی ۳۳ بقره) / صفحه ۱۹۲
- ۵۳- چه باید کرد که خداوند ما را در راه خودش هدایت و پیروز کند؟ (آیه ۶۹ عنکبوت) / صفحه ۱۹۴
- ۵۴- معیار و عامل گستردگی و تنگی روزی چیست؟ (آیه ۱۲ شوری) / صفحه ۱۹۶
- ۵۵- منظور از اینکه خدا گروهی را هدایت و گروهی را گمراه می کند چیست و آیا این هدایت و ضلالت جبر نیست؟ (آیه ۱۲۵ انعام- آیه ۲۷ ابراهیم- آیه ۳۶ نحل) / صفحه ۱۹۹
- ۵۶- چه دینی را انتخاب کنیم که همه ادیان الهی در آن جمع باشند؟ (آیه ۲۸۵ بقره) / صفحه ۲۰۳

- ۵۷-طریقه برخورد رهبر با مردم چگونه باید باشد؟ (آیه ۸۸ حجر) / صفحه ۲۰۴
- ۵۸- چه باید کرد که خداوند به یاد ما باشد و به ما رحمت و نعمت دهد و ما را یاری کند؟ (آیه ۷ محمد- آیه ۴۰ حج-۱۵۲ بقره) / صفحه ۲۰۵
- ۵۹- گناه چه کسانی بخشیده و توبه آنها پذیرفته می شود؟ و توبه چه کسانی پذیرفته نمی شود؟ (آیه ۵۴ انعام- ۱۷ و ۱۸ نساء) / صفحه ۲۰۸
- ۶۰- آیا چشم زدن واقعیت دارد؟ (آیه ۵۱ و ۵۲ قلم) / صفحه ۲۱۳
- ۶۱-چه رابطه ای بین طغیان و دنیا پرستی و شقاوت وجود دارد؟ (آیه ۳۶ الی ۴۱ نازعات)/ صفحه ۲۱۶
- ۶۲-جزیه چیست و چه کسانی باید آن را بپردازند؟ (آیه ۲۹ توبه) / صفحه ۲۱۹
- ۶۳-آیا حیوانات تکلیف دارند و برای آن ها رستاخیز وجود دارد؟ (آیه ۳۸ انعام) / صفحه ۲۲۳
- ۶۴-آیا برای ستمگران غیر از عذاب جهنم عذاب دیگری هم مهیا است؟ (آیه ۴۷ طور) / صفحه ۲۲۷
- ۶۵-خانم چیست و به چه دلیل پیامبر اسلام آخرین پیامبر است و آیا خاتمیت با سیر تکاملی انسان سازگار است؟ قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغییر می سازد؟ (آیه ۴۰ احزاب) / صفحه ۲۲۸
- ۶۶-دو شرط اصلی برای پیشوایان و رهبران الهی چیست؟ (آیه ۲۴ سجده) / صفحه ۲۴۰
- ۶۷-آیا اعتقاد به روزهای نحس و سعد در اسلام پذیرفته است ؟ (آیه ۱۹ قمر) / صفحه ۲۴۳
- ۶۸-امنیت واقعی مخصوص چه کسانی است و چه کسانی از وحشت روز قیامت در امانند؟ (آیه ۸۹ نمل-آیه ۸۲ انعام) / صفحه ۲۴۹
- ۶۹- با اینکه خداوند مهربان و کریم است پس حوادث دردناکی که برای انسان رخ می دهد برای چیست؟ (آیه ۲۲ و ۲۳ حدید) / صفحه ۲۵۱
- ۷۰-مثل کسانی که غیر خداوند را اولیاء بگیرند مانند چیست؟ (آیه ۴۱ عنکبوت) / صفحه ۲۵۳

۷۱- بهترین مخلوقات چه کسانی هستند؟ (آیه ۷ بینه) / صفحه ۲۵۴

۷۲- گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود بنابراین چگونه قرآن از گمان بد نهی می کند؟ دستورالعمل اسلام برای امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی چیست؟ (آیه ۱۱ و ۱۲ حجرات) / صفحه ۲۵۵

۷۳- خداوند سیئات چه کسانی را تبدیل به حسنات می کند؟ چگونه؟ (آیه ۷۰ فرقان) / صفحه ۲۶۶

۷۴- عاقبت تعصب جاهلانه احزاب نسبت به راه و آئین خود چیست؟ (آیه ۵۳ و ۵۴ مومنون) / صفحه ۲۶۹

۷۵- آیا ایمان و عمل صالح هر کدام به تنهایی موجب رستگاری می شوند؟ (آیه ۱۱۲ طه) / صفحه ۲۷۱

۷۶- چرا غربی ها که به دین پایبند نیستند اینقدر پیشرفته هستند ولی مسلمانان نتوانسته اند به این پیشرفت ها دست پیدا کنند؟ (آیه ۱۵ و ۱۶ هود) / صفحه ۲۷۲

۷۷- آیا اینکه خداوند زنان پاک را نصیب مردان پاک و زنان خبیث را نصیب مردان خبیث می کند یک حکم تکوینی است و یا تشریعی؟ (آیه ۲۶ نور) / صفحه ۲۷۵

۷۸- عوامل حیات و مرگ ملت ها چیست؟ و آیا سرنوشت انسان ها از پیش تعیین شده است؟ (آیه ۵۳ انفال) / صفحه ۲۷۷

۷۹- لقاء پروردگار چیست و چرا دستور داده شده مؤمنان به لقاء الله از آنچه در توان دارند فروگذار نکنند؟ (آیه ۵ و ۶ عنکبوت) / صفحه ۲۸۳

۸۰- فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان چیست؟ (آیه ۱۴ الی ۱۸ اعراف) / صفحه ۲۸۵

۸۱- لحظه مرگ انسان های مومن با لحظه مرگ مجرمان چه تفاوتی دارد؟ (آیه ۱ و ۲ نازعات) - آیه ۸۸ الی ۹۵ واقعه) / صفحه ۲۸۸

۸۲- علت لغزش انسان در مقابل شیطان و ارتکاب گناه چیست؟ (آیه ۱۵۵ آل عمران) / صفحه ۲۹۵

- ۸۳- عاقبت هواپرستی چیست و چه ارتباطی بین هواپرستی و غفلت از خدا وجود دارد؟ (آیه ۴۳ فرقان- آیه ۲۸ کهف) / صفحه ۲۹۶
- ۸۴ - افراد لجوج تا کجا ایمان نمی آورند و چرا خداوند ایمان آوردن و روی آوردن به حق را برای گروهی تشبیه به بالا رفتن از آسمان می کند؟ (آیه ۹۶ و ۹۷ یونس- آیه ۱۲۵ انعام) / صفحه ۳۰۱
- ۸۵- آیا قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضاء کرده؟ (آیه ۳۲ زخرف) / صفحه ۳۰۴
- ۸۶- چرا همه ادیان بزرگ الهی از منطقه خاورمیانه برخاسته اند؟ (آیه ۲۱۳ بقره) / صفحه ۳۰۶
- ۸۷- آیا انسان در آخرت دوباره می میرد؟ (آیه ۵۶ دخان) / صفحه ۳۰۹
- ۸۸- دلیل اینکه مسلمانان بهترین امت هستند چیست؟ (آیه ۱۱۰ و ۱۳۹ آل عمران) / صفحه ۳۱۱
- ۸۹- چه کسانی از چهارپایان پست تر هستند؟ (آیه ۱۷۹ اعراف) / صفحه ۳۱۲
- ۹۰- دشمن ترین مردم نسبت به مومنان چه کسانی هستند؟ (آیه ۸۲ مائده) / صفحه ۳۱۳
- ۹۱- ملاک اینکه انسان اهل و جزء گروهی باشد چیست؟ آیا پیوندهای نسبی یا سببی عامل اهلیت است؟ (آیه ۴۵ و ۴۶ هود) / صفحه ۳۱۴
- ۹۲- توریه چیست و آیا پیامبران هم توریه می کنند؟ (آیه ۸۸ و ۸۹ صافات) / صفحه ۳۱۹
- ۹۳- چه کسانی می توانند در مقابل بدی دیگران به آنها نیکی کنند؟ (آیه ۳ و ۳۵ فصلت) / صفحه ۳۲۲
- ۹۴- در نزاع دو گروه مومن چه باید کرد؟ (آیه ۹ حجرات) / صفحه ۳۲۳
- ۹۵- عاقبت افرادی که چشم به اموال دیگران دارند چیست؟ (آیه ۸۸ حجر) / صفحه ۳۲۴
- ۹۶- به چه دلیل باید از تمام سخنان پیامبر تبعیت کرد؟ (آیه ۲ الی ۴ نجم) / صفحه ۳۲۶
- ۹۷- اگر دین اسلام دین جهانی است پس چه زمانی جهانی می شود؟ (آیه ۳۳ توبه) / صفحه ۳۲۷

- ۹۸- مسئولیت انسان در مقابل خانواده خود تا چه حد است؟ (آیه ۶ تحریم) / صفحه ۳۳۳
- ۹۹- تا چه حد اسلام بر پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و عواطف انسانی تاکید دارد؟ (آیه ۲۴ توبه) / صفحه ۳۳۵
- ۱۰۰- آیا صلوات بر آل پیامبر(ص) مستقلاً جایز است؟ (آیه ۱۰۳ توبه) / صفحه ۳۳۷
- ۱۰۱- آیا خلود در جهنم با عدالت خدا سازگار است و این نابرابری میان گناه و مجازات چگونه در کار خداوند ممکن است؟ (آیه ۱۰۵ الی ۱۰۸ هود) / صفحه ۳۳۸
- ۱۰۲- یاران خداوند چه کسانی هستند و چه کسانی را نباید به عنوان دستیار و یاور انتخاب کرد؟ (آیه ۴۱ حج- آیه ۵۱ کهف) / صفحه ۳۴۸
- ۱۰۳- عامل ازدیاد نعمت چیست؟ (آیه ۹۶ اعراف) / صفحه ۳۵۰
- ۱۰۴- اگر پیامبر اسلام دارای معجزه بوده چرا در مقابل تقاضای اعجاز بعضی از مردم تنها با گفتن اینکه خداوند توانایی بر چنین چیزی دارد و اکثر شما نمی دانید قناعت می کرده؟ (آیه ۳۷ انعام) / صفحه ۳۵۶
- ۱۰۵- فواید رعد و برق چیست؟ (آیه ۱۲ رعد) / صفحه ۳۵۹
- ۱۰۶- آیا در گوشی صحبت کردن از نظر اسلام پذیرفته است؟ (آیه ۹ و ۱۰ مجادله) / صفحه ۳۶۲
- ۱۰۷- نظر اسلام در مورد کم فروشی چیست؟ (آیه ۱ الی ۴ مطففین) / صفحه ۳۶۴
- ۱۰۸- آیا اکثریت عددی راه صحیح را می پیمایند و تبعیت از اکثریت عددی سبب هدایت و رستگاری است؟ (آیه ۷۰ مومنون- آیه ۱۱۶ انعام) / صفحه ۳۶۷
- ۱۰۹- رابطه بین اختیار و عدالت و سلب نعمت چیست؟ (آیه ۴۶ فصلت) / صفحه ۳۷۲
- ۱۱۰- چه ایرادهایی از طرف متعصبان اهل تسنن بر نزول آیه ولایت در شان امام علی (ع) مطرح است؟ پاسخ آن چیست؟ (آیه ۵۵ مائده) / صفحه ۳۷۵

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

((... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ (آیه ۸۹ نحل)))

(... و بر تو این کتاب را نازل کردیم که روشنگر هر چیز است و مایه ی هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.)

با توجه به اینکه امروز رویکرد دشمنان اسلام و قرآن، گسترش جنگ نرم و مبارزه با اعتقادات مردم مسلمان بویژه نسل جوان می باشد و در این راه تلاش های گسترده ای در ترویج و گسترش عرفان های انحرافی و مکاتب الحادی در جامعه اسلامی دارد و می کوشد با ایجاد سوالات ، شبهات و فتنه های اعتقادی و مذهبی در این جنگ به پیروزی برسد . بر ما لازم است که برای نجات از طوفان فتنه ها و رسیدن به سعادت ابدی به قرآن پناه ببریم .

زیرا قرآن نوری است که در تاریکی های فتنه و گمراهی، انسان را هدایت می کند و معجونی شفا بخش و مایه رحمت برای اهل ایمان است. همانطور که پیامبر (ص) فرمودند:

" اذا التبتست علیکم الفتن قطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن ... "(وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۷۱)

(هرگاه مسائل و امور (جامعه) بر شما (حق را) همچون پاره شب تاریک پوشاند، بر شما باد (به مراجعه و عمل) به قرآن.)

و امیر مومنان علی(ع) نیز فرمودند:

" سمعت رسول الله (ص) یقول: اتانی جبرئیل ، فقال: یا محمد، سیکون فی امتک فتنه ، قلت : فما المخرج منها؟؟؟؟ قال : کتاب الله، فیه بیان ما قبلکم من خبر، و خبر ما بعدکم، حکم ما بینکم ... "(بحار الانوار جلد ۹۲ ص ۲۴)

(شنیدم پیامبر(ص) می گوید: جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمد به زودی در امت تو فتنه می شود.گفتم : چه چیزی موجب رهایی از آن می شود؟ (جبرئیل) گفت: کتاب خدا(قرآن) که در آن خبر گذشته و آینده و حکم (دستور لازم) میان شما موجود است.)

همچنین امیر مومنان علی (ع) در مورد قرآن فرمودند: همانا خداوند سبحان ،کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است ،که قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش است. در قرآن بهار دل، و چشمه های دانش است ، برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت ،بخصوص در جامعه ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند.(نهج البلاغه خطبه ۱۷۶).

کتاب سراج نمونه در سه جلد با پاسخ به ۳۳۰ سوال در زمینه های مختلف با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه سعی بر آن دارد ، ضمن پاسخگویی به بخشی از سوالات مطرح شده در جامعه، وسیله ای برای انتقال مفاهیم قرآنی و انس بیشتر با این کتاب نورانی باشد. امید است که مجموعه حاضر موجب خشنودی خداوند سبحان و مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

والسلام علی من اتبع الهدی

جلال نبی

رمضان المبارک ۱۴۳۶ هجری قمری

تیر ماه ۱۳۹۴ هجری شمسی

۱- شرط قبولی تبلیغ رسالت پیامبر اسلام چه عملی است که اگر پیامبر انجام نمی داد رسالتش انجام نگرفته بود؟ مهمترین ایرادی که بر آن گرفته شده چیست؟

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (آیه ۶۷ مائده)

۶۷- ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.

(آن عمل انتصاب علی (ع) به مقام خلافت در غدیر خم بود).

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۵

آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

... مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر می‌شود، این است که "مولی" از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۶

پاسخ این سخن، پیچیده نیست، زیرا هر ناظر بی‌طرفی می‌داند تذکر و یادآوری دوستی علی ع نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه‌خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آن گهی این مطلبی نبود که پیغمبر ص تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تأمین دهد.

مسأله‌ای نبود که خداوند با این لحن که "اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده‌ای" با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی می‌دهد، مساله ما فوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می‌شده است.

به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر ص قبل از مردم اقرار می‌گیرد

ا لست اولی بکم من انفسکم

"آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟" آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟

و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی ع با این جمله اصبحث مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: "ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی" تبریک و تهنیت بگویند و آن را یک موفقیت تازه بشمرند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۷

مگر علی ع تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه‌ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر ص.

به علاوه رابطه‌ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع "پیامبر" ص با مساله دوستی علی ع می‌تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی ع با مؤمنان ایجاب نمی‌کند که پیامبر ص او را در ردیف قرآن قرار دهد.

آیا هر ناظر بی‌طرفی از این تعبیر نمی‌فهمد که در اینجا مساله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر ص نخستین رهبر مسلمانان و بنا بر این اهل بیت ع دومین رهبر بوده‌اند.

ارتباط آیات

گاهی گفته می‌شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلفای آنها است، مخصوصا نویسنده تفسیر "المنار" در جلد ۶ صفحه ۴۶۶ روی این مساله، پا فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد، زیرا

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۸

اولا لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملا نشان میدهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیا همانطور که بارها گفته‌ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته‌بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می‌کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می‌کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می‌آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می‌گوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می‌کند (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید).

عجیب اینکه بعضی از متعصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر ص نازل شده و اگر بگویند: این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می‌گوئیم: این درست ضد آن است که شما آن را می‌جوئید و می‌طلبید، زیرا می‌دانیم که پیامبر ص در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری، بنا بر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) اینها همه نشان می‌دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می‌شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک می‌کوشد با بهانه و یا دستاویز بی‌اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی می‌گویند: چگونه می‌توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده‌اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۹

دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته‌اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیا مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند "سنن ابن ماجه" و "مسند احمد حنبل" این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند "حاکم" و "ذهبی" و "ابن حجر" با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده‌اند، بنا بر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و

خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته‌اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحا در کتاب خود بیاورند.

چرا علی ع و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی می‌گویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت، چرا خود علی ع و اهل بیت او و یاران و علاقمندانش در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی ع استناد بجویند؟

این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی ع و یا ائمه اهل بیت ع و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده‌اند:

از جمله خود علی ع در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۰

مناقب از "عمر بن واصل" چنین نقل می‌کند: در روز شوری با علی ع در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می‌گفت: دلیل محکمی برای شما اقامه می‌کنم که عرب و عجم توانایی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را بر شمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر ص در حق او گفته باشد.

من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وانصر من نصره ليلبلغ الشاهد الغائب

همه گفتند: نه این روایت را "حموینی" در "فرائد السمطين" در باب ۵۸ و همچنین "ابن حاتم" در "دار النظم" و "دارقطنی" و "ابن عقده" و "ابن ابی الحدید" در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند.

و نیز می‌خوانیم که علی ع بنا به نقل فرائد السمطين در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافضل او را از پیامبر ص انکار میکردند صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدير چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده‌اند.

و نیز در روز جنگ "جمل" طبق نقل "حاکم" در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ "صفین" طبق نقل "سلیم بن قیس هلالی" علی ع در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۱

جنگ بدر را در خدمت پیغمبر ص درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر ص شنیده‌اند! بعد از علی ع بانوی اسلام فاطمه زهرا س و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مامون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی "عمرو بن عاص" در نامه‌ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی ع و وضع معاویه آگاه است صریحا مساله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی ع و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند می‌توانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از "۲۲ تن" از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

میگویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی ع به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ: "خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند" چه ارتباطی با این مساله می‌تواند داشته باشد؟

برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر ص اطلاق می‌شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می‌خوانیم: وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ:

"کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی‌رسانند خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است" و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۲

ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ) و نیز در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می‌بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می‌گوید: شما در اطاعت اوامر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می‌ورزم (إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ) بنا بر این اطلاق "کفر" بر مخالفان مساله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده‌اند این است که اگر پیامبر ص علی ع را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمه‌اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود! ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر ص وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می‌کند، زیرا می‌دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر ص واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می‌کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود:

من بزودی از میان شما می‌روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می‌گذارم.

کسی که این سخن را می‌گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه‌ریزی می‌کند نه برای زمان حاضر، بنا بر این روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می‌کنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده‌اند و آن اینکه پیامبر ص ولایت و خلافت علی ع را تعیین کرد ولی

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۳

تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت‌آور است، بعضی از این طرف بام می‌افتند و بعضی از آن طرف، و تعصبها مانع می‌شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که اگر پیامبر ص می‌خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟! بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می‌کنیم و این بحث را پایان می‌دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمی‌شد، همانطور که در موارد دیگر نشده است.

۲- چه باید کرد که دچار ریا و تکبر نشویم؟

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (آیه ۱۵ فاطر)

۱۵- ای مردم! شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.

(اعتقاد به این آیه که همه انسان ها فقیرند و هر چه دارند امانت خداست و کاری از دست آنها ساخته نیست زمینه ریا و تکبر را از بین می برد.)

۳- اگر کسی برای خدا هجرت مکانی و یا درونی کند در دنیا و آخرت به چه چیزی دست پیدا

می کند و هجرت واقعی چیست؟

وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافَئاً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ
ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (آیه ۱۰۰ نساء)

۱۰۰- و کسی که در راه خدا هجرت کند نقاط امن فراوان و گسترده‌ای در زمین می‌یابد، و کسی که از خانه‌اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود سپس مرگش فرا رسد پاداش او بر خدا است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۹۳

... لازم به تذکر است، که هجرت از نظر اسلام تنها هجرت مکانی و خارجی نیست، بلکه باید قبل از این هجرت هجرتی از درون آغاز شود، و آن "هجرت" و "دوری" از چیزهایی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد، تا در سایه آن برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود. و این هجرت لازم است، تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت، در پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا در آید.

اصولاً روح هجرت همان فرار از "ظلمت" به "نور" و از کفر به ایمان، از گناه و نافرمانی به اطاعت فرمان خدا است، و لذا در احادیث می‌خوانیم: مهاجرانی که جسمشان هجرت کرده اما در درون و روح خود هجرتی نداشته‌اند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند، اما دست به هجرت در درون وجود خود زده‌اند، در زمره مهاجرانند. امیر مؤمنان علی ع می‌فرماید:

و يقول الرجل هاجر، و لم يهاجر، انما المهاجرون الذين يهجرون السيئات و لم ياتوا بها

: "بعضی می‌گویند مهاجرت کرده‌ایم در حالی که مهاجرت واقعی نکرده‌اند مهاجران واقعی آنها هستند که از گناهان هجرت می‌کنند و مرتکب آن نمی‌شوند. پیامبر ص فرمود:

من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنة و کان رفیق محمد و ابراهیم
علیهما السلام

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۹۴

"کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر حتی به اندازه یک وجب مهاجرت کند استحقاق بهشت می‌یابد و یار و همنشین محمد ص و ابراهیم ع خواهد بود (زیرا این دو پیامبر بزرگ پیشوای مهاجران جهان بودند)

(در نتیجه، کسی که برای خدا هجرت مکانی یا درونی کند در دنیا به وسعت و امنیت و در آخرت به پاداش عظیم الهی می‌رسد.)

۴- روز اکمال دین چه روزی است؟

حَرَّمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا دَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ يَسْقُ الْيَوْمَ بَيِّنَاتٍ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۳ مائده)

۳- گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده، مگر آنکه (به موقع بر آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بنتا (یا در برابر آنها) ذبح شوند (همگی) بر شما حرام است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان بوسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت‌آزمایی، تمام این اعمال فسق و گناه است- امروز کافران از (زوال) آئین شما مایوس شدند، بنا بر این از آنها ترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم- اما آنها که در حال گرسنگی دستشان بغذای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۳

روز اکمال دین کدام روز است

در اینجا بحث مهمی پیش می‌آید که منظور از "الیوم" (امروز) که در دو جمله بالا تکرار شده چیست؟ یعنی کدام روز است که این "چهار جهت" در آن جمع شده هم کافران در آن مایوس شده‌اند، و هم دین کامل شده، و هم نعمت خدا تکامل یافته، و هم خداوند آئین اسلام را به عنوان آئین نهایی مردم جهان پذیرفته است.

در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر ص باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی، زیرا اینهمه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد، و لذا در پاره‌ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه‌ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می‌دادیم.

اکنون باید از روی قرائن و نشانه‌ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر ص و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی بدست ما رسیده این روز مهم را پیدا کنیم.

آیا منظور روزی است که احکام بالا در باره گوشت‌های حلال و حرام نازل شده؟ قطعاً چنین نیست، زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست نه باعث تکمیل دین است زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر ص نازل شده، بدلیل اینکه در دنباله این سوره به احکام دیگری نیز برخورد میکنیم، و تازه

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۴

نزول این احکام سبب یاس کفار نمی‌شود، چیزی که سبب یاس کفار می‌شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است، و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تاثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشت‌هایی حلال یا حرام باشد آنها حساسیتی روی آن ندارند.

آیا منظور از آن روز عرفه در آخرین حج پیامبر ص است؟! (همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده‌اند).

پاسخ این سؤال نیز منفی است، زیرا نشانه‌های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی‌کند، چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد، اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر ص در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همانطور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود.

و آیا مراد روز فتح مکه است (چنان که بعضی احتمال داده‌اند) با اینکه تاریخ نزول این سوره مدتها بعد از فتح مکه بوده است؟! و یا منظور روز نزول آیات سوره براءت است که آنهم مدتها قبل از نزول این سوره بوده است؟! و از همه عجیب‌تر احتمالی است که بعضی داده‌اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر ص باشد با اینکه آنها هیچگونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سالهای متمادی در میان آنها فاصله بوده است.

بنا بر این هیچیک از احتمالات ششگانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست.

در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده‌اند و روایات متعددی آن را تایید می‌کند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است و آن اینکه:

منظور روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام ص امیر مؤمنان

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۵

علی ع را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند، زیرا انتظار داشتند که آئین اسلام قائم به شخص باشد، و با از میان رفتن پیغمبر ص اوضاع به حال سابق برگردد، و اسلام تدریجاً برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر ص در میان مسلمانان بی‌نظیر بود بعنوان جانشینی پیامبر ص انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یاس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آئینی است ریشه‌دار و پایدار.

در این روز بود که آئین اسلام به تکامل نهایی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر ص و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان، این آئین به تکامل نهایی نمی‌رسید.

آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی ع برای آینده مردم تکامل یافت.

و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه‌هایش بعنوان آئین نهایی از طرف خداوند پذیرفته شد (بنا بر این جهات چهارگانه در آن جمع بوده).

علاوه بر این، قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می‌کند:

الف- جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر ص بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.

و با توجه به اینکه وفات پیامبر ص در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده چنین نتیجه می‌گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است .

البته این در صورتی است که روز وفات پیامبر ص و خود روز غدیر را محاسبه نکنیم و در سه ماه پشت سر هم دو ماه را ۲۹ روز بگیریم که این موضوع کاملاً امکان‌پذیر است و با توجه به اینکه در روزهای قبل و بعد از روز غدیر حادثه مهمی در تاریخ اسلام رخ نداده است که تاریخ فوق قابل تطبیق بر آن باشد مسلم می‌شود که منظور از آن جز روز غدیر نیست.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۶

ب- در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی ع نازل گردید، از جمله اینکه:

۱- دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می‌کند که این آیه در روز غدیر خم در باره علی ع نازل گردید.

۲- حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب "ما نزل من القرآن فی علی ع" از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که پیامبر ص در غدیر خم، علی ع را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ... نازل شد، در این موقع پیامبر ص فرمود:

اللّٰهُ اكْبَرُ عَلَى اكْمَالِ الدِّينِ وَ اَتِمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ بِالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ ع مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصَرَّ مَنْ انْصَرَّ وَ اخْذَلَ مَنْ خَذَلَهُ

: "اللّٰهُ اكْبَرُ بِرِ تَكْمِيلِ دِينِ وَ اَتِمَامِ نِعْمَتِ پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی ع بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی ع مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از او بردار.

۳- خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر ص چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی ع و گفتار عمر بن خطاب.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۷

بخ بخ یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مسلم.

آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نازل گردید .

در کتاب نفیس الغدير علاوه بر روایات سه گانه فوق سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است.

در کتاب "احقاق الحق" از جلد دوم تفسیر "ابن کثیر" صفحه ۱۴ و از "مقتل خوارزمی" صفحه ۴۷ نزول این آیه را در باره داستان غدیر از پیغمبر اکرم ص نقل کرده است.

در تفسیر برهان و نور الثقلین نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه در باره علی ع یا روز غدیر خم نازل گردیده، که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است.

مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات چنین می گوید:

" که نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده ذکر گردیده و اهل سنت، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر ص در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد."

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که: اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۸

اسناد آن، آنها را نادیده گرفت بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لا اقل مستفیض است، و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند "آلوسی در تفسیر روح المعانی" تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی سپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده اند مجعول و نادرست قلمداد کنند، و یا مانند نویسنده تفسیر "المنار" با تفسیر ساده ای از آیه گذشته، بدون اینکه کمترین اشاره ای به این روایات کند، شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است! نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه ۵۵ چنین می گوید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ
لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا..

" خداوند به آنهایی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان آنان را چنین کرد، و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد."

در این آیه خداوند می فرماید: آئینی را که برای آنها "پسندیده" در روی زمین مستقر می سازد، با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است و با توجه به جمله "رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا" که در آیه مورد بحث، در باره ولایت علی ع نازل شده، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در

صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه‌دار خواهد شد که با "ولایت" توام باشد، زیرا این همان اسلامی است که خدا "پسندیده" و وعده استقرار و

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۹

استحکامش را داده است، و به عبارت روشنتر اسلام در صورتی عالمگیر می‌شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نگردد.

مطلب دیگری که از ضمیمه کردن "آیه سوره نور" با "آیه مورد بحث" استفاده می‌شود این است که در آیه سوره نور سه وعده به افراد با ایمان داده شده است نخست خلافت در روی زمین، و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار، و سوم استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است.

این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ..."

جامه عمل بخود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح، یعنی علی ع به جانشینی پیامبر ص نصب شد و به مضمون جمله الْيَوْمَ يَتِمُّ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً آئین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت.

البته این تفسیر منافات با روایاتی که می‌گویند آیه سوره نور در شان مهدی ع نازل شده ندارد زیرا آمنا منکم ... دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیعتر و عمومی‌تر در زمان قیام مهدی ع انجام خواهد یافت (بنا بر این کلمه الارض در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کره زمین گفته شود، و هم به قسمتی از آن، چنان که از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده می‌شود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین) (دقت کنید).

یک سؤال لازم

تنها سؤالی که در مورد آیه باقی می‌ماند این است که اولاً طبق اسناد

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۷۰

فوق و اسنادی که در ذیل آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ خواهد آمد هر دو مربوط به جریان " غدیر " است، پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟! یکی آیه ۳ سوره مائده و دیگری آیه ۶۷ همین سوره است.

ثانیا این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است ضمیمه به مطالبی شده که در باره گوشت‌های حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی‌رسد .

در پاسخ باید گفت:

اولا می‌دانیم آیات قرآن، و همچنین سوره‌های آن، بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری نشده است بلکه بسیاری از سوره‌هایی که در مدینه نازل شده مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل گردیده و بعکس آیات مدنی را در لابلای سوره‌های مکی مشاهده می‌کنیم.

با توجه به این حقیقت جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن جای تعجب نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر ص بوده است) آری، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری شده بود جای این ایراد بود.

ثانیا ممکن است قرار دادن آیه مربوط به " غدیر " در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد، زیرا بسیار می‌شود که برای محفوظ ماندن یک شیء نفیس آن را با مطالب ساده‌ای می‌آمیزند تا کمتر جلب توجه کند (دقت کنید).

حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر ص واقع شد، و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبر ص

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۷۱

به عمل آمد تا آنجا که حتی پیامبر ص را (العیاذ بالله) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند، و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده شاهد گویایی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر ص داشتند و برای انکار آن حد و مرزی قائل نبودند!.

آیا چنین شرائطی ایجاب نمی‌کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش‌بینی‌هایی بشود و با مطالب ساده‌ای آمیخته گردد که کمتر جلب توجه مخالفان سر سخت را کند؟!.

از این گذشته - همانطور که دانستیم - اسناد مربوط به نزول آیه " الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ " در باره " غدیر " و مساله جانشینی پیامبر ص تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است، و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است...

۵-جامعترین برنامه اجتماعی قرآن چیست؟

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
(آیه ۹۰ نحل)

۹۰- خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد، و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند، خداوند به شما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۶۷

... در این آیات نمونه‌ای از جامعترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، و انسانی و اخلاقی بیان شده است.

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مامور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده می‌شود.

در آغاز می‌گوید: "خداوند فرمان به عدل و احسان می‌دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان" (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ).

چه قانونی از "عدل" وسیعتر و گیراتر و جامعتر تصور می‌شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد، آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بالعدل قامت السماوات و الارض).

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

می‌دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هر چیزی در جای خود باشد،

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۶۷

بنا بر این هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است.

یک انسان سالم کسی است که تمام دستگاههای بدن او هر یک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض اینکه یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می‌شود، و بیماری حتمی است.

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تاثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می‌آورد.

به تعبیر روشنتر در طول زندگی انسانها مواقع حساسی پیش می‌آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل "احسان" باید تحقق یابد.

فی المثل دشمن غداری به جامعه‌ای حمله کرده است، و یا طوفان و سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران نموده، اگر مردم در چنین شرائطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیاتهای عادلانه و سایر قوانین عادی، مشکل را حل کند، امکان پذیر نیست، اینجاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند، و تا آنجا که در قدرت دارند، ایثار کنند، و گر نه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آنها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی، جمع کثیری را به کلی فلج کند.

اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن یک انسان نیز بطور طبیعی حکومت

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۶۸

می‌کند، در حال عادی تمام دستگاههای بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می‌کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره‌مند است (این همان اصل عدالت است).

ولی گاه عضوی مجروح می‌شود و توان متقابل را از دست می‌دهد، آیا ممکن است در این حال، بقیه اعضاء او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر اینکه از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست.

در اخبار اسلامی و همچنین گفتار مفسران در فرق میان این دو یعنی عدل و احسان بیانات مختلفی دیده می‌شود که شاید غالباً به آنچه در بالا گفتیم باز می‌گردد.

در حدیثی از علی ع می‌خوانیم

العدل الانصاف، و الاحسان التفضل:

" عدل آنست که حق مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی " این همان است که در بالا اشاره شد.

بعضی گفته‌اند عدل، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است.

بعضی دیگر گفته‌اند عدل، توحید است، و احسان اداء واجبات (طبق این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می‌کند و احسان به عمل).

بعضی گفته‌اند عدالت، هماهنگی ظاهر و باطن است، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد.

بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه‌های عملی دانسته‌اند و احسان را مربوط به گفتار:

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۶۹

ولی همانگونه که گفتیم بعضی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع:

اما مساله نیکي به نزديکان (إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) در واقع بخشی از مساله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است، وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می‌شود، و با توجه به اینکه جامعه بزرگ از جامعه کوچکتر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هر گاه، این واحدهای کوچکتر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می‌شود، و در واقع وظائف و مسئولیتها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می‌گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می‌پردازد، و از این طریق همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزديکان خود قرار می‌گیرند.

در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم که منظور از ذی القربى، نزديکان پیامبر یعنی امامان اهل بیتند، و منظور از إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى، اداء خمس می‌باشد.

این تفسیر هرگز نمی‌خواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.

بلکه اگر ما "ذی القربى" را به معنی مطلق نزديکان اعم از نزديکان در فامیل و نسب و یا نزديکان دیگر بدانیم، آیه مفهوم وسیعتری پیدا می‌کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می‌شود (هر چند معروف در معنی ذی القربى، خویشاوندان است) مساله کمک به جامعه‌های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است، از ضمانت اجرایی بیشتری

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۷۰

بهره‌مند خواهد بود.

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی می‌پردازد و می‌گوید: "خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نهی می‌کند" (وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ).

پیرامون این تعبیرات سه گانه "فحشاء" "منکر" و "بغی" نیز مفسران سخن بسیار گفته‌اند، اما آنچه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می‌رسد آنست که "فحشاء"

اشاره به گناهان پنهانی "منکر" اشاره به گناهان آشکار، و بغی، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برتری نسبت به دیگران است.

بعضی از مفسران گفته‌اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است:

قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی.

اما قوه شهوانی، انسان را به لذت‌گیری هر چه بیشتر می‌خواند، و غرق در "فحشاء" و زشتیها می‌کند.

قوه غضبیه، انسان را به انجام "منکرات" و آزار مردم وا می‌دارد.

اما قوه وهمیه شیطانیه، حس برتری‌طلبی و ریاست‌خواهی و انحصار جویی و "تجاوز به حقوق دیگران" را در انسان زنده می‌کند و او را به این اعمال وا می‌دارد.

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می‌گیرد به راه حق، هدایت نموده است.

و در پایان آیه، به عنوان تاکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می‌فرماید: "خداوند به شما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید" (يَعِظُكُمُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۷۱

جامعترین آیات خیر و شر

جاذبه محتوای این آیه و طرز بیان آن چنان است که در روایتی می‌خوانیم، "عثمان بن مظعون" که از صحابه معروف پیامبر اسلام ص است می‌گوید:

"من در آغاز، اسلام را تنها به طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان، دلیل آن هم این بود که پیامبر ص کرارا پیشنهاد اسلام به من کرد و من هم از روی حیا پذیرفتم، این وضع هم چنان ادامه یافت تا اینکه روزی خدمتش بودم، دیدم سخت در اندیشه فرو رفته است ناگهان چشم خود را به

طرف آسمان دوخت، گویی پیامی را دریافت می‌دارد، وقتی به حال عادی بازگشت از ماجرا پرسیدم، فرمود: آری هنگامی که با شما سخن می‌گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى ... پیامبر ص آیه را تا آخر برای من خواند، چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که از همان ساعت اسلام در جان من نشست، من به سراغ ابو طالب عموی پیامبر ص آمدم و جریان را به او خبر دادم، فرمود:

ای طایفه قریش از محمد ص پیروی کنید که هدایت خواهید شد، زیرا او شما را جز به مکارم اخلاق دعوت نمی‌کند، سپس به سراغ "ولید بن مغیره" (دانشمند معروف عرب و یکی از سران شرک) آمدم و همین آیه را بر او خواندم، او گفت اگر این سخن از خود محمد ص است بسیار خوب گفته و اگر از پروردگار او است باز هم بسیار خوب است."

در حدیث دیگری می‌خوانیم که پیامبر ص این آیه را برای ولید بن مغیره خواند، ولید گفت: فرزند برادر دو باره بخوان، پیامبر ص تکرار

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۷۲

کرد، ولید گفت: ان له لحلاوة، و ان علیه لطلاوة، و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق، و ما هو قول البشر: "شیرینی خاصی دارد و زیبایی و درخشندگی مخصوصی، شاخه‌هایش پر بار، و ریشه‌هایش پر برکت است، و این گفتار بشر نیست."

در حدیث دیگر از پیامبر ص می‌خوانیم

جماع التقوی فی قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ:

"مجموعه تقوا در این گفتار خدا است، که می‌فرماید: خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد."

از احادیث بالا و احادیث متعدد دیگر به خوبی استفاده می‌شود که آیه فوق به عنوان یک دستور العمل کلی اسلامی و یکی از مواد قانون اساسی اسلام و منشور جهانی آن، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است، تا آنجا که طبق حدیثی، هر گاه امام باقر ع نماز جمعه می‌خواند آخرین سخنش در خطبه نماز همین آیه بود و به دنبال آن چنین دعا می‌کرد:

اللهم اجعلنا ممن يذكركم فتتفعه الذكري

"خداوندا ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را می‌شنوند و به حالشان مفید است" سپس از منبر فرود می‌آمد.

احیای اصول سه‌گانه عدل و احسان و إيتاء ذی القربى و مبارزه با انحرافات سه‌گانه فحشاء و منکر و بغی در سطح جهانی، کافی است که دنیایی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و فساد بسازد، و اگر از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده که "این آیه جامعترین آیات خیر و شر در قرآنست" به همین دلیل است.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۷۳

محتوای آیه فوق ما را به یاد حدیث تکان دهنده‌ای از پیامبر ص می‌اندازد که فرمود:

صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی:

"دو گروه از امت منند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد می‌شوند".

عرض کردند ای رسول خدا این دو گروه کیانند فرمود: الفقهاء و الامراء: "دانشمندان و زمامداران!" مرحوم "محدث قمی" در "سفینه البحار" بعد از نقل این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر ص نقل می‌کند:

قال تكلم النار يوم القيامة ثلاثة: اميرا، و قاريا، و ذا ثروة من المال، فيقول للامير يا من وهب الله له سلطانا فلم يعدل، فتزدرد كما تزدرد الطير حب السمسم، و تقول للقاري يا من تزين للناس و بارز الله بالمعاصي فتزدردة، و تقول للغني يا من وهب الله له دنيا كثيرة واسعة فيضا و سأله الحقير اليسير قرضا فابي الا بخلا فتزدردة: "در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می‌گوید، زمامداران، دانشمندان و ثروتمندان:

به زمامداران می‌گوید ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار ن بستید، و در این هنگام آتش آنها را می‌بلعد همانگونه که پرندگان دانه کنجد را! و به دانشمند می‌گوید ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی، سپس او را می‌بلعد.

و به ثروتمند می‌گوید ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی اما تو بخل کردی سپس او را نیز می‌بلعد".

۶- اسباب آمرزش در قرآن چیست؟

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (آیه ۳ غافر)

۳- خداوندی که آمرزنده گناه، و پذیرنده توبه و شدید العقاب، و صاحب نعمت فراوان است، هیچ معبودی جز او نیست، و بازگشت (همه شما) به سوی او است.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۲

...در قرآن مجید امور زیادی به عنوان اسباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که به قسمتهایی از آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱- "توبه": یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید به سوی خدا باز گردید و توبه خالص کنید امید است خداوند گناهان شما را ببخشد" (تحریم- ۸).

۲- ایمان و عمل صالح: و الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: "کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و نیز به آنچه بر محمد ص نازل شده است ایمان آوردند آیاتی که حق است و از سوی پروردگارشان می‌باشد خداوند گناهان آنها را می‌بخشد" (محمد- ۲).

۳- تقوی: إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ:

"اگر تقوای الهی پیشه کنید خداوند برای تشخیص حق از باطل به شما روشن بینی می‌دهد، و گناهانتان را می‌بخشد" (انفال- ۲۹).

۴- هجرت و جهاد و شهادت: فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَوْدُوا فِي سَبِيلِي وَفَاتَلُوا وَفُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: "کسانی که هجرت کنند و از خانه و وطن خود رانده شوند و در راه من آزار بینند و پیکار کنند

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۳

و مقتول گردند گناهانشان را می‌بخشم" (آل عمران - ۱۹۵).

۵- انفاق مخفی: **إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ:** "اگر انفاقهای خود را در راه خدا آشکار سازید خوب است و اگر آن را پنهان دارید و به فقرا بدهید به سود شما است و از گناهانتان می‌بخشد" (بقره - ۲۷۱).

۶- دادن قرض الحسنه: **إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يضاعِفْهُ لَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ:** "اگر به خداوند قرض الحسنه دهید آن را برای شما مضاعف می‌کند و شما را می‌آمرزد" (تغابن - ۱۷).

۷- پرهیز از گناهان کبیره که موجب آمرزش گناهان صغیره است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: "اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید گناهان صغیره شما را خواهیم بخشید" (نساء - ۳۱).

به این ترتیب درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است که هفت در آن در بالا به استناد هفت آیه قرآن ذکر شد، تا از کدامین در وارد شویم و چه خوبتر که از هر در وارد شویم.

۷- اطاعت از چه کسانی لازم است و اولوالامر چه کسانی هستند؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (آیه ۵۹ نساء)

۵۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و هر گاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۳۵

اولوالامر چه کسانی هستند؟!

در باره اینکه منظور از اولوالامر چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می‌توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

۱- جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از "اولوالامر" زمامداران و حکام و مصادر در امورند، در هر زمان و در هر محیط، و هیچگونه استثنایی برای آن قائل نشده‌اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.

۲- بعضی دیگر از مفسران مانند نویسنده تفسیر المنار و تفسیر فی ظلال القرآن و بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولوالامر نمایندگان عموم طبقات، حکام و زمامداران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه بطور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد.

۳- به عقیده بعضی دیگر منظور از "اولی الامر" زمامداران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.

۴- بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرأ خلفای چهارگانه نخستینند، و غیر آنها را شامل نمی‌شود، و بنا بر این در اعصار دیگر

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۳۶

اولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت.

۵- بعضی دیگر از مفسران، اولوا الامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر ص میدانند.

۶- احتمال دیگری که در تفسیر اولوا الامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند.

۷- همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از "اولوا الامر"، امامان معصوم می‌باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ص به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمی‌شود، و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوا الامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوا الامر می‌باشند.

اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می‌پردازیم:

شک نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر ص باشد، و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده‌اند.

و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست، زیرا آیه اطاعت اولوا الامر را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است.

تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوا الامر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از علما و دانشمندان، شرائطی دارد از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنا بر این اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می‌کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوا الامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر ص، لازم شمرده است، به علاوه اطاعت تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۳۷

از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده‌اند بنا بر این چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر ص نخواهد بود، و نیازی به ذکر ندارد.

تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومش این است که امروز مصداقی برای اولوا الامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچگونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست.

تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچگونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند "محمد عبده" دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف "فخر رازی" خواسته‌اند، احتمال دوم (اولوا الامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله اینکه مسلمان باشند (آن چنان که از کلمه "منکم" در آیه استفاده می‌شود) و حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار، و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند، و از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و در مسئله‌ای که حکم می‌کنند، نص خاصی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه اینها به طور اتفاق نظر بدهند.

و از آنجا که آنها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آنها گرفتار اشتباه و خطا نمی‌شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می‌شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط همانند اطاعت از پیامبر ص لازم باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن "اجماع" است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا:

اولاً- اتفاق نظر در مسائل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می‌دهد، و بنا بر این یک بلا تکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین بطور دائم وجود خواهد داشت، و اگر آنها نظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می‌آید

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۳۸

که اکثریت هیچگاه معصوم نیست، و بنا بر این اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمی‌باشد.

ثانیاً- در علم اصول ثابت شده، که هیچگونه دلیلی بر معصوم بودن "مجموع امت"، منهای وجود امام معصوم، در دست نیست.

ثالثاً- یکی از شرائطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است، حتماً با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است، و نتیجه این سخن آن خواهد بود که

اطاعت از اولوا الامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نباشد، بلکه اطاعت آنها بالاتر از اطاعت اولوا الامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست.

درست است که آنها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الامر گرفته‌اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علما و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالیت از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده‌اند نه مرجعی در ردیف آنها، زیرا علما و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست.

بنا بر این تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است.

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم می‌ماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می‌شود کاملاً سازگار است، چون مقام "عصمت" امام، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ می‌کند، و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر ص بدون هیچگونه قید و شرطی واجب‌الاطاعه است، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار "اطیعوا" عطف بر "رسول" شود.

جالب توجه اینکه بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۳۹

معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف کرده، می‌گوید:

"کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتماً باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی می‌شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته، و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد می‌کند، زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از "اولوا الامر" لازم است، و این موجب اجتماع "امر" و "نهی" می‌شود.

بنا بر این از یک طرف می‌بینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند چنین فرمانی صحیح نیست، از این مقدمه چنین استفاده می‌کنیم که اولوا الامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتماً باید معصوم بوده باشند."

فخر رازی سپس چنین ادامه می‌دهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام، احتمال دوم قابل قبول نیست، زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترس داشته باشیم، در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی می‌ماند که معصوم مجموع این امت است، و این خود دلیلی است بر اینکه اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است، و از دلائل معتبر محسوب می‌شود".

همانطور که می‌بینیم فخر رازی با اینکه معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر اینکه اولوا الامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است، منتها از آنجا که آشنایی به مکتب اهل بیت ع و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنی مجموع امت (یا

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۴۰

نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست، زیرا همانطور که گفتیم اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام شود و میدانیم حکومت دستجمعی عموم و حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آراء عملاً امکان‌پذیر نیست، زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آنها غالباً ممکن نیست، و پیروی از اکثریت نیز پیروی از اولوا الامر محسوب نمی‌شود، بنا بر این لازمه سخن فخر رازی و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده‌اند این می‌شود که عملاً اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به - صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنایی درآید.

از مجموع بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل می‌دهند اثبات می‌کند. (دقت کنید)

پاسخ چند سؤال

در اینجا ایرادهایی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد:

۱- اگر منظور از اولوا الامر، امامان معصوم باشند با کلمه "اولی" که به معنی جمع است سازگار نیست، زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی‌باشد.

پاسخ این سؤال چنین است زیرا امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل می‌دهند و می‌دانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمیکند.

۲- اولوا الامر مطابق این معنی در زمان پیامبر ص وجود نداشته، و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است؟

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۴۱

پاسخ این سؤال از گفته بالا نیز روشن می‌شود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن می‌سازد، و به عبارت دیگر می‌توانیم چنین بگوئیم که اولوا الامر در زمان پیامبر ص خود پیامبر ص بود زیرا پیغمبر اکرم ص دو منصب داشت یکی منصب "رسالت" که در آیه به عنوان أُطِيعُوا الرَّسُولَ از او یاد شده و دیگر منصب "رهبری" و زمامداری امت اسلامی " که قرآن به عنوان اولوا الامر از آن یاد کرده، بنا بر این پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر ص خود پیامبر ص بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام، این منصب را نیز به عهده داشت، و شاید تکرار نشدن "اطيعوا" در بین "رسول" و "اولوا الامر" خالی از اشاره به این معنی نباشد، و به عبارت دیگر منصب "رسالت" و "منصب اولوا الامر" دو منصب مختلف است که در وجود پیامبر ص یک جا جمع شده ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد.

۳- اگر منظور از اولوا الامر امامان و رهبران معصوم است، پس چرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان می‌کند می‌گوید: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا: "اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ص ارجاع دهید اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است" - همانطور که می‌بینیم در اینجا سخنی از اولوا الامر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است.

در پاسخ این ایراد باید گفت: اولاً این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه می‌شود و ثانیاً شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق، اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین، زیرا در این مسائل مسلماً

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۴۲

باید از اولوا الامر اطاعت کرد (همانطور که در جمله اول آیه تصریح شده) بنا بر این منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریع آن با خدا و پیامبر ص است زیرا می‌دانیم امام فقط مجری احکام است، نه قانونی وضع می‌کند، و نه نسخ می‌کند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر ص است، و لذا در احادیث اهل بیت ع می‌خوانیم که اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر ص نقل کردند هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی بر خلاف کتاب الله و سنت پیامبر ص بگوئیم، بنا بر این نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر ص است که بر او وحی می‌شود و اگر امامان معصوم بیان حکم می‌کنند، آن نیز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر (ص) به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الامر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن می‌گردد.

گواهی احادیث

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر اولوا الامر را به امامان اهل بیت تایید می‌کند از جمله:

۱- مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال ۷۵۶) در تفسیر بحر المحيط می‌نویسد که این آیه در حق علی ع و ائمه اهل بیت ع

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۴۳

نازل گردیده است.

۲- دانشمند اهل تسنن ابو بکر بن مؤمن الشیرازی در رساله اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل می‌کند که آیه فوق در باره علی ع نازل شد، هنگامی که پیامبر ص او را (در غزوه تبوک) در مدینه بجای خود گذارد، علی ع عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار می‌دهی؟ پیامبر ص فرمود:

اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى حين قال اخلفني في قومي و اصلح فقال عز و جل "وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ"

"!": آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی ع بوده باشی، آن زمانی که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن، سپس خداوند عز و جل فرمود: "وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ".

شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع الموده از کتاب "مناقب" از "سلیم بن قیس هلالی" نقل می‌کند که روزی مردی به خدمت علی ع آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان می‌گردد کدام است؟ امام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی‌آید این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد، آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین آنها را برای من معرفی کن، علی ع فرمود: همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر ص قرار داده و فرموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

آن مرد گفت فدایت شوم باز هم روشنتر بفرما علی ع فرمود: همانهایی

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۴۴

که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود:

انی ترک فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتُم بهما کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی

"من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم".

۴- و نیز همان دانشمند در کتاب "ینابیع الموده" می‌نویسد که صاحب کتاب مناقب از تفسیر مجاهد نقل کرده که این آیه در باره علی ع نازل شده است ..

۵- روایات متعددی در منابع شیعه مانند کتاب کافی و تفسیر عیاشی و کتب صدوق و غیر آن نقل شده که همگی گواهی می‌دهند که منظور از اولوا الامر ائمه معصومین می‌باشند و حتی در بعضی از آنها نام امامان یک یک صریحا ذکر شده است ...

۸- راه نجات از همه مشکلات و گرفتاریها چیست؟

فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ
ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (آیه ۲ طلاق)

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا
(آیه ۳ طلاق)

۲- و هنگامی که عده آنها سر آمد یا آنها را به طرز شایسته‌ای نگهدارید، و یا به طرز شایسته‌ای از آنها جدا شوید، و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید، و شهادت را برای خدا برپا دارید، این چیزی است که افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند به آن اندرز داده می‌شوند، و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.

۳- و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد، و هر کس بر خداوند توکل کند کفایت امرش را می‌کند، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند، و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۳۶

... ۱- تقوی و نجات از مشکلات

آیات فوق از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می‌بخشد، پرده‌های یاس و نومیدی را می‌برد، شاعهای حیاتبخش امید را به قلب می‌تاباند، و به تمام افراد پرهیزگار با تقوا وعده نجات و حل مشکلات می‌دهد.

در حدیثی از ابو ذر غفاری نقل شده که پیامبر ص فرمود:

انی لا علم آیه لو اخذ بها الناس لكفتهم: وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ... فما زال يقولها ويعيدها

"من آیه‌ای را می‌شناسم که اگر تمام انسانها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلات آنها کافی است، پس آیه" وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد."

در حدیث دیگری از رسول خدا ص نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود:

من شبهات الدنيا و من غمرات الموت و شدائد يوم القيامة:

" خداوندا پرهیزکاران را از شبهات دنیا و حالات سخت مرگ و شدائد

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۳۷

روز قیامت رهایی می‌بخشد!" این تعبیر دلیل بر این است که گشایش امور برای اهل تقوا منحصر به دنیا نیست، بلکه قیامت را نیز شامل می‌شود.

و در حدیث دیگری از همان حضرت ص آمده است:

من اكثر الاستغفار جعله الله له من كل هم فرجا و من كل ضيق مخرجا:

" هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی گشایشی، و از هر تنگنایی راه نجاتی قرار می‌دهد."

جمعی از مفسران گفته‌اند: که نخستین آیه فوق، در باره " عوف بن مالک " نازل شده که از یاران پیامبر ص بود، دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند، او به محضر پیامبر ص آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد، فرمود: تقوای را پیشه کن و شکیبا باش و بسیار ذکر لا حول و لا قوة الا بالله را بگو، او این کار را انجام داد، ناگهان در حالی که در خانه‌اش نشسته بوده فرزندش از در، درآمد، معلوم شد که از یک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده، و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است. (اینجا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد با تقوی و روزی از جایی که انتظارش را نداشت خبر داد) .

ذکر این مطلب نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه، این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد، و بگوید در خانه

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۳۸

می‌نشینم و تقوا پیشه می‌کنم و ذکر " لا حول و لا قوة الا بالله " می‌گویم تا از آنجا که گمان ندارم به من روزی می‌رسد، نه هرگز مفهوم آیه چنین نیست، هدف تقوی و پرهیزکاری توأم با تلاش و کوشش است، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد خداوند گشودن آنها را تضمین فرموده است.

و لذا در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق ع " عمر بن مسلم " مدتی خدمتش نیامد، حضرت جویای حال او شد، عرض کردند: او تجارت را ترک گفته، و رو به عبادت آورده، فرمود: وای بر او

اما علم ان تارك الطلب لا يستجاب له

: " آیا نمی‌داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید دعایش مستجاب نمی‌شود ".

سپس افزود: " جمعی از یاران رسول خدا ص وقتی آیه وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ " نازل شد درها را به روی خود بستند، و رو به عبادت آوردند و گفتند: " خداوند روزی ما را عهده‌دار شده! " این جریان به گوش پیامبر ص رسید، کسی را نزد آنها فرستاد که چرا چنین کرده‌اید؟ گفتند: ای رسول خدا! چون خداوند روزی ما را تکفل کرده و ما مشغول عبادت شدیم، پیامبر ص فرمود:

انه من فعل ذلك لم يستجب له، عليكم بالطلب!

: " هر کس چنین کند دعایش مستجاب نمی‌شود، بر شما باد که تلاش و طلب کنید " .

۲- روح توکل

منظور از توکل بر خدا، این است که انسان تلاشگر کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد، خدایی که از تمام نیازهای او آگاه است، خدایی که نسبت به او، رحیم و مهربان است، و خدایی که قدرت

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۳۹

به حل هر مشکلی دارد.

کسی که دارای روح توکل است، هرگز یاس و نومیدی را به خود راه نمی‌دهد، در برابر مشکلات احساس ضعف و زبونی نمی‌کند، در برابر حوادث سخت، مقاوم است، و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او می‌دهد که می‌تواند بر مشکلات پیروز شود، و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است به یاری او می‌آید، و او را شکست و ناتوانی رهایی می‌بخشد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص آمده است که فرمود: از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم: توکل چیست؟ گفت:

العلم بان المخلوق لا يضر و لا ينفع، و لا يعطى و لا يمنع، و استعمال الياس من الخلق، فاذا كان العبد كذلك لم يعمل لاحد سوى الله، و لم يرج و لم يخف سوى الله، و لم يطمع فى احد سوى الله فهذا هو التوكل.

: "حقیقت توکل این است که انسان بداند: مخلوق، نه زیان می‌رساند، و نه نفع، و نه عطا می‌کند و نه منع، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود، انسان جز برای خدا کار نمی‌کند، به غیر او امید ندارد، از غیر او نمی‌ترسد، و دل به کسی جز او نمی‌بندد، این روح توکل است."

"توکل" با این محتوای عمیق، شخصیت تازه‌ای به انسان می‌بخشد، و در تمام اعمال او اثر می‌گذارد، لذا در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم ص در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد: پروردگارا!

ای الاعمال افضل

"چه عملی از همه اعمال برتر است."

خداوند متعال فرمود

ليس شيء عندى افضل من التوكل على و الرضا

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۴۰

بما قسمت

: "چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من، و خشنودی به آنچه قسمت کرده‌ام نیست".

بدیهی است توکل به این معنی همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است، نه تنبلی و فرار از مسئولیتها. ...

۹- آیا ازدواج با زانی و زانیه جایز است؟

الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (آیه ۳ نور)

۳- مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی‌آورد، و این کار بر مؤمنان تحریم شده است

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۶۶

... ظاهر آیات فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده‌اند، بنا بر این اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره‌گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده‌اند، ازدواج با آنها شرعاً بی مانع است...

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۶۷

در حدیث معتبری از امام صادق ع می‌خوانیم که فقیه معروف "زراره" از آن حضرت پرسید تفسیر آیه الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً ... چیست؟

امام فرمود:

هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا، قد شهروا بالزنا و عرفوا به، و الناس اليوم بذلك المنزل، فمن اقيم عليه حد الزنا، او شهر بالزنا، لم ينبغ لا حد ان يناكحه حتى يعرف منه توبته:

" این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود."

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است. ..

۱۰- آیا آئین اسلام فطری است؟

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۳۰ روم)

۳۰- روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۱۸

۱...- توحید یک جاذبه نیرومند درون

آیه فوق بیانگر چند حقیقت است:

۱- نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آئین بطور کلی، و در تمام ابعاد، یک امر فطری است، و باید هم چنین باشد، زیرا مطالعات توحیدی به ما می‌گوید میان دستگاه "تکوین" و "تشریع" هماهنگی لازم است، آنچه در شرع وارد شده حتما ریشه‌ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.

به تعبیر دیگر: "تکوین" و "تشریع" دو بازوی نیرومندند که به صورت هماهنگ در تمام زمینه‌ها عمل می‌کنند، ممکن نیست در شرع دعوتی باشد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشد، و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شرع با آن مخالفت کند.

بدون شک شرع برای رهبری فطرت حدود و قیود و شرائطی تعیین می‌کند تا در مسیرهای انحرافی نیفتد، ولی هرگز با اصل خواسته فطری مبارزه نمی‌کند بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد، و گرنه در میان تشریع و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست.

به عبارت روشنتر خدا هرگز کارهای ضد و نقیض نمی‌کند که فرمان

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۱۹

تکوینیش بگوید انجام ده، و فرمان تشریعیش بگوید انجام نده!

۲- دین به صورت خالص و پاک از هر گونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات یک امر عارضی است، بنا بر این وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفایی دهند.

۳- جمله لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ و بعد از آن جمله ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ تاکیدهای دیگری بر مساله فطری بودن دین و مذهب و عدم امکان تغییر این فطرت الهی است هر چند بسیاری از مردم بر اثر عدم رشد کافی قادر به درک این واقعیت نباشند.

توجه به این نکته نیز لازم است که "فطرت" در اصل از ماده "فطر" (بر وزن بذر) به معنی شکافتن چیزی از طول است، و در اینگونه موارد به معنی خلقت به کار می‌رود، گویی به هنگام آفرینش موجودات، پرده عدم شکافته می‌شود و آنها آشکار می‌گردند.

به هر حال از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می‌گذارد این نور الهی در درون جان او شعله‌ور است.

روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده آنچه را در بالا گفتیم تایید می‌کند که در بحث نکات از آن سخن خواهیم گفت، علاوه بر بحثهای دیگری که در زمینه فطری بودن توحید خواهیم داشت...

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۲

... بدون شک همانگونه که دلائل عقلی و منطقی به انسان جهت می‌دهد در درون جان او نیز کششها و جاذبه‌هایی وجود دارد که گاهی آگاهانه و گاه ناخودآگاه برای او تعیین جهت می‌کند.

فلسفه وجودی آنها همین است که در مسائل حیاتی انسان همیشه نمی‌تواند به انتظار عقل و منطق بنشیند، چرا که این کار گاهی سبب تعطیل هدفهای حیاتی می‌شود، مثلاً اگر انسان برای خوردن غذا، یا آمیزش جنسی، بخواهد از منطق "لزوم بدل ما يتحلل" و "لزوم تداوم نسل از طریق توالد و تناسل" الهام بگیرد و طبق آن حرکت کند، باید مدتها پیش از این نوع او منقرض شده باشد، ولی

غریزه و جاذبه جنسی از یک سو و اشتها به تغذیه از سوی دیگر خواه ناخواه او را به سوی این هدف می‌کشاند، و هر قدر هدفها حیاتی‌تر و عمومی‌تر باشد این جاذبه‌ها نیرومندتر است!

ولی باید توجه داشت که این کششها و جاذبه‌ها بر دو گونه است: بعضی ناآگاه است یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد، همانگونه که حیوان بدون نیاز به تفکر به سوی غذا و جنس مخالف جذب می‌شود.

اما گاهی تاثیر آن به صورت آگاهانه است یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می‌گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۳

معمولاً قسم اول را "غریزه" و قسم دوم را "فطرت" می‌نامند (دقت کنید).

خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسانها قرار دارد.

ممکن است بعضی در اینجا این سخن را تنها یک ادعا بدانند که از ناحیه خداپرستان جهان عنوان شده، ولی شواهد گوناگونی در دست داریم که فطری بودن "خداگرایی" بلکه مذهب را در تمام اصولش روشن می‌کند:

۱- دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرای بشر خود نشانه‌ای بر فطری بودن آن است، چرا که اگر عادت بود نه جنبه عمومی و همگانی داشت، و نه دائمی و همیشگی بود، این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر - اینکه ریشه فطری دارد.

مورخان بزرگ می‌گویند: تا آنجا که تاریخ بشر را بررسی کرده‌اند، و تا آنجا که دسترسی به دوران قبل از تاریخ دارند هرگز "لادینی" را جز به صورت یک استثناء در جوامع انسانی ندیده‌اند.

"ویل دورانت" مورخ معروف معاصر، می‌گوید:

"اگر دین را به معنی "پرستش نیروهای برتر از طبیعت" تعریف کنیم از همان ابتدای بحث باید این نکته را در نظر بگیریم که بعضی از اقوام ابتدایی ظاهراً هیچگونه دینی نداشته‌اند" ... سپس بعد از

ذکر نمونه‌هایی برای این موضوع، چنین ادامه می‌دهد: "با وجود اینها، نمونه‌هایی که ذکر شد جزء" حالات نادر" است، و این اعتقاد کهن که "دین نمودی است که عموم افراد بشر را شامل می‌شود" با حقیقت وفق می‌دهد ...".

سپس اضافه می‌کنند: "این قضیه در نظر فیلسوف یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی بشمار می‌رود، او به این نکته قانع نمی‌شود که همه ادیان از

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۴

مطالب لغو و باطل آکنده است، بلکه به این مساله توجه دارد که دین از قدیم الایام با تاریخ بشر همراه بوده است" ... و در پایان سخنش با این استفهام پر معنی گفتار خویش را خاتمه می‌دهد: "آیا منبع این تقوایی که به هیچوجه از دل انسان زدوده نمی‌شود در کجا قرار دارد".

همان "مورخ" در تحقیقات دیگری که در زمینه وجود مذهب در دورانهای قبل از تاریخ نموده چنین می‌گوید:

"و اگر ما برای مذهب ریشه‌هایی در دوران پیش از تاریخ تصور نکنیم هرگز نمی‌توانیم آنها را در دوران تاریخی چنان که هست بشناسیم".

کاوشهایی که پیرامون انسانهای قبل از تاریخ از طریق حفاریها، انجام شده نیز این مطالب را تایید می‌کند، چنان که جامعه‌شناس معروف "ساموئل کنیگ" در کتاب خود بنام "جامعه‌شناسی" تصریح می‌کند که: "اسلاف انسانهای امروزی (انسان نئاندرتال) حتما دارای مذهب بوده‌اند"، سپس برای اثبات این مطلب به آثاری که در حفاریها به دست آمده که آنها مرده‌های خود را با وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند و اشیایی همراه آنها دفن می‌کردند که بیانگر اعتقاد آنها به رستاخیز بوده است، استدلال می‌نماید.

به هر حال جدا کردن مذهب را از تاریخ بشر چیزی نیست که هیچ محققى بتواند بپذیرد.

۲- مشاهدات عینی در دنیای امروز نشان می‌دهد با تمام تلاش و کوششی که بعضی از رژیم‌های استبدادی جهان برای محو مذهب و آثار مذهبی از طرق مختلف به خرج داده‌اند نتوانسته‌اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه‌کن سازند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۵

به خوبی می‌دانیم حزب حاکم " روسیه شوروی بیش از ۶۰ سال است که با تبلیغات مستمر و بدون هیچگونه وقفه، و با کمک گرفتن از تمام وسائل ارتباط جمعی، سعی کرده است که مغزها و دلها را به کلی از اعتقادات مذهبی شستشو دهد، ولی اخباری که جسته گریخته از این محیط در بسته بخارج درز کرده، و اخیرا در مطبوعات خواندیم، نشان می‌دهد که نه تنها با آن همه تبلیغات و سختگیرها نتوانسته‌اند، به چنان هدفی برسند، بلکه در این اواخر جنب و جوش و کشش بیشتری نسبت به مسائل مذهبی در بعضی از جمهوری‌های شوروی به چشم می‌خورد که سران نظام حاکم را متوحش ساخته، و این نشان می‌دهد که اگر یک روز فشار و اختناق برداشته شود، مذهب به سرعت جای خود را باز خواهد یافت، و این شاهد دیگری بر فطری بودن مذهب است.

۳- کشفیات اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روح انسانی شاهد دیگری بر این مدعا است، آنها می‌گویند: بررسی در باره ابعاد روح انسان نشان می‌دهد که یک بعد اصیل آن " بعد مذهبی " یا به تعبیر آنها " قدسی " و " یزدانی " است، و گاه این بعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه‌گانه دیگر یعنی بعد " راستی " (علم) و " نیکویی " و " زیبایی " دانسته‌اند.

آنها می‌گویند انگیزه‌های اصولی و اساسی روح آدمی به شرح زیر است:

۱- " حس راستی " که سرچشمه انواع علوم و دانشها و انگیزه کنجکاوی مستمر و پیگیر در شناخت جهان هستی است.

۲- " حس نیکی " که انسان را به سوی مفاهیم اخلاقی همچون عدالت و شهامت و فداکاری و مانند آن جذب می‌کند، حتی اگر انسان خود دارای این صفات نباشد به قهرمانان این صفات عشق می‌ورزد، و این نشان می‌دهد که عشق به نیکی در ریشه‌های جان او نهفته است.

۳- "حس زیبایی" که انسان را به سوی هنرهای اصیل، زیباییها، ادبیات،

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۶

مسائل ذوقی جذب می کند، و گاه سرچشمه تحول هایی در زندگی فرد و جامعه می شود.

۴- "حس مذهبی" یعنی ایمان به یک مبدء متعالی و پرستش و نیایش او.

در مقاله ای که "کوونتایم" در این زمینه نگاشته چنین می خوانیم:

"روانشناسی به وسیله جستجو در روان ناآگاه بشر که توسط "فروید" شروع و به کمک "آدلر" و "یونگ" ادامه یافت، در اعماق روح انسان به عالم تازه ای از قوای مستور و انحاء درک و معرفت وراء عقل رسیده است که ممکن است یکی از کلیدهای حل معمای "حس دینی" شود.

هر چند در این باره هنوز از اتفاق نظر دوریم، اما با این حال هم اکنون یک جریان فکری وجود دارد که روز به روز تعداد بیشتری از متفکران را از مکتبهای گوناگون به تعریفی همانند آنچه ذیلا می آوریم معتقد می سازد.

"حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت و طبیعی روح انسانی است، اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن، و به هیچیک از رویدادهای دیگر قابل تطبیق نیست، بلکه ... یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران می کند، و نسبت به مفاهیم زیبایی و نیکی و راستی، "مفهوم دینی" یا بطور صحیحتر "مفهوم مقدس" مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است".

و نیز در ترجمه و اقتباسی که از مقاله محققانه "تانه گی- دو- کنتن" شده چنین می خوانیم: "همانگونه که یکی از مزایای عصر حاضر است که در عالم طبیعت بعد چهارمی بنام زمان یا جایگاه کشف کنند که از سه بعد فضایی مشخص و در عین حال جامع آن سه بعد است، همچنین در این عصر به موازات سه مفهوم

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۷

"زیبایی، و نیکویی، و راستی، مقوله چهارم قدسی یا یزدانی که در حقیقت بعد چهارم روح انسانی است دو باره کشف گردیده، در این مقام نیز این بعد چهارم روحی از سه مفهوم دیگر مجزا است، و ممکن است منشأ تولید سه بعد دیگر بوده باشد!".

۴- پناه بردن انسان در شدائد و سختیها به یک نیروی مرموز ما ورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفانهای سخت زندگی از درگاه او، نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که به انضمام سایر شواهدی که گفتیم- می تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در درون وجودمان به سوی خدا واقف سازد.

البته ممکن است بعضی این توجه را واکنش تلقینات و تبلیغات مذهبی محیط بدانند که در تمام طول عمر تحت تاثیر آن بوده و هستیم.

ولی عمومیت این پدیده در همه انسانها و حتی در آنهایی که معمولاً با مسائل مذهبی سر و کار ندارند نشان می دهد که ریشه ای عمیقتر از این فرضیه دارد، ریشه ای که در اعماق وجود انسان نهفته شده و نه مولود تبلیغ و تلقین است.

۵- در زندگی انسان رویدادهایی دیده می شود که جز از طریق اصالت حس مذهبی قابل تفسیر نیست: انسانهایی را می بینیم که همه امکانات مادی خود را عاشقانه فدای عواطف مذهبی کرده و می کنند، و همه آنچه را که دارند، با گذشت بی نظیری در پای مذهب خود ریخته و حتی جان خویش را بر سر این کار می نهند.

شهیدانی که در میدانهای جنگ برای پیشبرد اهداف الهی شربت شهادت را با شوق و عشق نوشیده اند که نمونه های آن نه تنها در تاریخ انقلاب اسلامی به وضوح و فراوان به چشم می خورد بلکه در تاریخ اقوام و ملل دیگر نیز کم نیست

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۸

روشنگر این حقیقت است که حس مذهبی ریشه عمیقی در روح انسان دارد.

ممکن است ایراد شود که افرادی مانند کمونیست‌ها که موضع‌گیری الحادی و ضد مذهبی خود را هرگز مکتوم نکرده و نمی‌کنند، و نیز کم و بیش دارای چنین فداکاری‌هایی در راه حفظ مکتب و اعتقادات خود هستند.

ولی با توجه به یک نکته این ایراد کاملاً حل می‌شود و آن اینکه حتی کمونیست‌ها که ظاهراً مذهب را به کلی نفی می‌کنند، و معتقدند مذهب مربوط به تاریخ گذشته است و در جامعه‌های کمونیستی هرگز نمی‌تواند جایی داشته باشد - آری همان‌ها - بطور ناخودآگاه شکل دیگری از مذهب را پذیرا گشته‌اند.

آنها به پیشوایانشان به همان - دید نگاه می‌کنند که بت پرستان مصری به بت‌هایشان، و صف‌های طولانی که بسیاری روزها در کنار قبر لنین برای زیارتش تشکیل می‌شود دلیل دیگری بر این موضوع است.

آنها غالباً اصول مارکسیسم را همانند وحی آسمانی "خدشه ناپذیر" و "مقدس" می‌شمرد، و مارکس و لنین را همچون معصومانی خالی از خطا و اشتباه می‌پندارند، و حتی تجدید نظر در این اصول را گناه نابخشودنی می‌پندارند، و مخالفان را با همان تعبیر مذهبی "مرتد" خطاب می‌کنند، و به این ترتیب بسیاری از مفاهیم و مراسم و اعتقادات مذهبی را پذیرفته‌اند منتها یک نوع تفکر مذهبی در شکل انحرافی است!

۲- فطرت خداشناسی در احادیث اسلامی:

نه تنها در آیات قرآن که در احادیث اسلامی نیز در باره فطری بودن "معرفة الله و توحید" بحث‌های قابل ملاحظه‌ای وارد شده است که در بعضی تأکید بر "فطرت توحیدی" و در بعضی تحت عنوان "معرفت" و در بعضی دیگر "فطرت اسلامی" و بالآخره در بعضی نیز به عنوان "ولایت" آمده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۲۹

در حدیث معتبری که محدث بزرگوار "کلینی" در "اصول کافی" آورده از هشام بن سالم چنین نقل می‌کند که می‌گوید: از امام صادق ع پرسیدم:

منظور از فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا چیست؟ فرمود: "منظور، توحید است".

و نیز در همان کتاب کافی از یکی دیگر از یاران امام صادق ع نقل شده که وقتی از امام، تفسیر آیه را مطالبه کرد، امام فرمود: هی الاسلام .

در حدیث مشابهی از امام باقر ع می‌خوانیم که در پاسخ "زراره" یکی از یاران دانشمندش که از تفسیر آیه سؤال کرده بود فرمود: فطرم علی المعرفة به:

" خداوند سرشت آنها را بر معرفت و شناخت خود قرار داد "

حدیث معروف

" کل مولود یولد علی الفطرة حتی لیكون ابواه هما اللذان یهودانه و ینصرانه "

که از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده نیز نشان می‌دهد که هر نوزادی بر فطرت اسلام و دین خالی از شرک متولد می‌شود و رنگهایی همچون یهودیت و نصرانیت انحرافی از طریق پدر و مادر به آنها القا می‌شود "

و بالاخره در حدیثی که آن نیز در اصول کافی از امام صادق ع نقل شده است در تفسیر همین آیه می‌خوانیم:

قال هی الولاية

: فرمود: " منظور فطرت ولایت و پذیرش رهبری اولیای الهی است "

در خطبه اول نهج البلاغه نیز از امیر مؤمنان علی ع در عبارتی کوتاه و پر معنی چنین آمده است:

فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه لیستادوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول:

" خداوند رسولان خود را به سوی انسانها فرستاد و انبیای

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۳۰

خود را یکی پس از دیگری ماموریت داد تا وفای به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند، و نعمتهای فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند، از طریق تبلیغ بر آنان اتمام حجت نمایند، و گنجینه‌های اندیشه‌ها را برای آنها فاش سازند!" طبق روایات فوق، نه تنها "معرفة الله"، که مجموع اسلام به صورت فشرده در درون سرشت انسانی نهاده شده، از توحید گرفته تا رهبری پیشوایان الهی و جانشینان راستین پیامبر و حتی فروع احکام.

بنا بر این طبق تعبیری که در نهج البلاغه آمده بود، کار پیامبران شکوفا ساختن فطرتها، و به یاد آوردن نعمتهای فراموش شده الهی، از جمله سرشت توحیدی، و استخراج گنجهای معرفت است که در درون جان و اندیشه انسانها نهفته و مستور می‌باشد.

جالب توجه اینکه قرآن مجید، در آیات متعددی از شدائد و مشکلات و حوادث دردناکی که در زندگی انسان روی می‌دهد به عنوان "زمینه‌ساز شکوفایی حس مذهبی" یاد می‌کند از جمله می‌گوید: فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ: "هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند و در وسط دریا گرفتار مشکلات وحشتناک می‌گردند خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما هنگامی که آنها را به سلامت به خشکی می‌رساند باز مشرک می‌شوند!" (عنکبوت- ۶۵)...

۱۱- دلیل و سرچشمه عصمت پیامبران چیست؟

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصْرِوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (آیه ۱۱۳ نساء)

۱۱۳- اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود طایفه‌ای از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند و هیچگونه زبانی به تو نمی‌رسانند و خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بود.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۱۲۳

... آیه فوق، از آیاتی است که اشاره بمسئله مصونیت پیامبر ص از خطا و اشتباه و گناه می‌کند و می‌گوید: اگر امدادهای الهی شامل حال تو نبود تو را گمراه می‌ساختند ولی با وجود این امدادها قادر به این کار نخواهند بود و هیچگونه زبانی در این راه به تو نمی‌رسانند.

به این ترتیب خداوند برای اینکه پیامبر ص بتواند در هر چیز سرمشقی برای امت باشد و الگویی برای نیکیها و خیرات گردد، و از عواقب دردناک لغزشهایی که ممکن است دامن یک رهبر بزرگ را بگیرد، برکنار باشد و امت از سرگردانی در مسئله اطاعت پیامبر ص در امان باشند و گرفتار تضاد در میان اطاعت و عدم اطاعت نشوند پیامبر خود را در برابر خطا و گناه بیمه می‌کند تا اعتماد کامل مردم را که از نخستین شرطهای رهبری الهی است بخود جلب نماید.

و در ذیل آیه یکی از دلائل اساسی مسئله عصمت بطور اجمال آمده است و آن اینکه: خداوند علوم و دانشهایی به پیامبر ص آموخته که در پرتو آن در برابر گناه و خطا بیمه میشود، زیرا علم و دانش (در مرحله نهایی) موجب عصمت است مثلاً پزشکی که آب آلوده‌ای را که به انواع میکربهای: وبا، مالاریا، و دهها بیماری خطرناک دیگر آلوده است و آن را در آزمایشگاه در زیر میکروسکوپ مطالعه کرده و اثر کشنده آن را به روشنی دریافته است، ممکن نیست از آن آب بنوشد، یعنی این علم به او مصونیت در برابر ارتکاب این عمل می‌دهد، در حالی که جهل به آن ممکن است موجب ارتکاب گردد.

همچنین سرچشمه بسیاری از اشتباهات جهل به مقدمات یا لوازم و عواقب یک کار است، بنا بر این کسی که از طریق وحی الهی و تعلیم پروردگارا آگاهی

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۱۲۴

کامل از مسائل مختلف دارد، نه گرفتار لغزش میشود، نه گمراهی و نه گناه.

ولی اشتباه نشود با اینکه چنان علمی برای پیامبر ص از ناحیه خدا است ولی باز جنبه اجباری بخود نمی‌گیرد، یعنی هیچگاه پیامبر مجبور نیست به علم خود عمل کند بلکه از روی اختیار به آن عمل می‌کند، همانطور که طبیب مزبور با داشتن آگاهی از وضع آن آب آلوده اجباری به ننوشیدن آن ندارد بلکه از روی اراده از شرب آن خودداری می‌کند.

و اگر گفته شود چرا پیامبر ص مشمول چنین فضل الهی شده است نه دیگران، باید گفت این به خاطر مسئولیت سنگین رهبری است که بر دوش او گذاشته شده است و بر دوش دیگران نیست زیرا خداوند به همان مقدار که مسئولیت می‌دهد، توان و نیرو می‌بخشد. (دقت کنید). ...

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا يَنْهَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیه ۲۱۳ بقره)

۲۱۳- مردم (در آغاز) یک دسته بودند، (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت، تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد با ایمان، در آن اختلاف نکردند)، تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی ایمان، هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کسی را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۹۹

... " علامه طباطبایی " در " المیزان " بعد از آنکه معصوم بودن پیامبران را به سه شاخه تقسیم می‌کند ۱- عصمت از خطا به هنگام دریافت وحی ۲- عصمت از خطا در تبلیغ رسالت ۳- عصمت از گناه و آنچه مایه هتک حرمت عبودیت است و می‌گوید: آیه مورد بحث دلیل بر عصمت از خطا در تلقی وحی و تبلیغ رسالت است زیرا هدف از بعثت آنها این بوده که مردم را بشارت و انذار دهند و

حق در اعتقاد و عمل را روشن سازند و از این طریق آنها را هدایت کنند و مسلماً این هدف بدون عصمت در تلقی وحی و تبلیغ رسالت ممکن نیست.

شاخه سوم عصمت را نیز از آیه می‌توان استفاده کرد چرا که اگر خطایی در تبلیغ رسالت صورت گیرد خود عاملی برای اختلاف خواهد بود و اگر ناهماهنگی میان عمل و گفتار مبلغان وحی از طریق عصیان حاصل شود آن نیز عامل اختلاف است بنا بر این از آیه فوق می‌توان اشاراتی به عصمت در هر سه بخش استفاده کرد.

۱۲- به چه دلیل قرآن تحریف نشده است؟

إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (آیه ۹ حجر)

۹- ما قرآن را نازل کردیم، و ما بطور قطع آن را پاسداری می‌کنیم.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۱

...دلائل عدم تحریف قرآن:

۱- در مورد عدم تحریف قرآن دلائل فراوانی در دست داریم که از همه روشنتر، بعد از آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن، سیر تاریخی این کتاب بزرگ آسمانی است.

مقدمه این نکته لازم به یادآوری است که آن اقلیت ضعیفی که احتمال تحریف قرآن را داده‌اند تنها در مورد کم شدن آنست و گر نه احدی این احتمال

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۲

را نداده که بر قرآن موجود چیزی افزوده شده باشد (دقت کنید).

از این که بگذریم اگر به این موضوع دقت کنیم که قرآن برای مسلمانان همه چیز بوده قانون اساسی، دستور العمل زندگی، برنامه حکومت، کتاب مقدس آسمانی، و رمز عبادت، روشن می‌شود که اصولاً کم و زیاد در آن امکان نداشته است.

قرآن کتابی بود که مسلمانان نخستین همواره در نمازها، در مسجد، در خانه، در میدان جنگ، بهنگام روبرو شدن با دشمنان و بعنوان استدلال بر حقانیت مکتب از آن استفاده می‌کردند حتی از تواریخ اسلامی استفاده می‌شود که تعلیم قرآن را مهر زنان قرار می‌دادند! و اصولاً تنها کتابی که در همه محافل مطرح بوده و هر کودکی را از آغاز عمر با آن آشنا می‌کردند و هر کس میخواست درسی از اسلام به خواند آن را به او تعلیم می‌دادند همین قرآن مجید بود.

آیا با چنین وضعی کسی احتمال می‌دهد که دگرگونی در این کتاب آسمانی رخ دهد، بخصوص اینکه ما در آغاز جلد اول همین تفسیر ثابت کردیم که قرآن به صورت یک مجموعه با همین شکل فعلی در عصر خود پیامبر جمع‌آوری شده بود، و مسلمانان سخت به یاد گرفتن و حفظ آن اهمیت می‌دادند، و اصولاً شخصیت افراد در آن عصر تا حد زیادی به این شناخته می‌شد که چه اندازه از آیات قرآن را حفظ کرده بودند.

عدد حافظان قرآن به اندازه‌ای زیاد بود که در تواریخ می‌خوانیم در یکی از جنگها که زمان ابو بکر واقع شد چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند.

و در داستان "بئر معونه" (یکی از آبادیهای نزدیک مدینه) و جنگی که در آن منطقه در حیات پیامبر ص اتفاق افتاد می‌خوانیم که جمع کثیری

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۳

از قاریان قرآن از اصحاب پیامبر در حدود ۷۰ نفر شربت شهادت نوشیدند.

از اینها و نظائر اینها روشن می‌شود که حافظان و قاریان و معلمان قرآن آن قدر زیاد بودند که تنها در یک میدان جنگ این تعداد از آنها شربت شهادت نوشیدند.

و باید چنین باشد چرا که گفتیم قرآن فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود، بلکه همه چیز آنها را تشکیل می‌داد، مخصوصاً در آغاز اسلام هیچ کتابی جز آن نداشتند و تلاوت و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلم مخصوص به قرآن بود.

قرآن یک کتاب متروک در گوشه خانه و یا مسجد که گرد و غبار فراموشی روی آن نشسته باشد نبود تا کسی از آن کم یا بر آن بیافزاید.

مساله حفظ قرآن بعنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتی پس از آنکه قرآن به صورت یک کتاب تکثیر شد و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ که سبب شد این کتاب بعنوان پرنسخه‌ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و

نشر گردد، باز مساله حفظ قرآن بعنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ موقعیت خود را حفظ کرد، بطوری که در هر شهر و دیار همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هست.

هم اکنون در حجاز و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی مدارس بعنوان مدرسه تحفیظ القرآن الکریم یا نامهای دیگر وجود دارد که برنامه شاگردان آن در درجه اول مساله حفظ قرآن است.

در ملاقاتی که در سفر مکه با رؤسای این مدارس در آن شهر مقدس روی داد معلوم شد گروه بسیار زیادی از پسران و دختران جوان در مکه در این مدارس نامنویسی کرده و مشغول تحصیل هستند.

یکی از مطلعین می گفت هم اکنون در کشور پاکستان در حدود یک میلیون

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۴

و پانصد هزار نفر حافظ قرآن وجود دارد! یکی از شرائط امتحان ورودی دانشگاه اسلامی الازهر مصر (طبق نقل دائرة المعارف فرید وجدی) حفظ تمام قرآن است که از چهل نمره حد اقل باید بیست نمرده بگیرند!

کوتاه سخن اینکه سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر ص و به دستور و تاکید خود آن حضرت که در روایات زیادی وارد شده در تمام قرون و اعصار ادامه داشته است.

آیا با چنین وضعی هیچگونه احتمالی در مورد تحریف قرآن امکان پذیر است؟!

۲- علاوه بر همه اینها مساله " نویسندگان وحی " است، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات قرآن بر پیامبر آن را یاد داشت می کردند که عدد آنها را از چهارده نفر تا چهل و سه نفر نوشته اند.

ابو عبد الله زنجانی در کتاب ذیقیمت خود " تاریخ قرآن " اینچنین می گوید (کان للنبی کتابا یکتبون الوحی و هم ثلاثه و اربعون اشهرهم الخلفاء الاربعه و کان الزمهم للنبی زید بن ثابت و علی بن ابی طالب علیه السلام):

" پیامبر ص نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می کردند و آنها چهل و سه نفر بودند که از همه مشهورتر خلفای چهار گانه نخستین بودند، ولی بیش از همه زید بن ثابت و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ع ملازم پیامبر در این رابطه بودند .

کتابی که اینهمه نویسنده داشته چگونه ممکن است دست تحریف کنندگان به سوی آن دراز شود؟!

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۵

۳- دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود- قابل توجه اینکه بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می دهد که از همان آغاز اسلام همه یک زبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می کردند، و این خود نشان می دهد که این کتاب آسمانی بصورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است.

سخنان علی ع در نهج البلاغه گواه زنده این مدعا است:

در خطبه ۱۳۳ می خوانیم

و کتاب الله بین اظهركم، ناطق لا یعیا لسانه، و بیت لا تهدم اركانه، و عز لا تهزم اعوانه:

" کتاب خدا در میان شما است، سخنگویی است که هرگز زبانش به کندی نمی گراید، و خانه ای است که هیچگاه ستونهایش فرو نمی ریزد، و مایه عزت است آن چنان که یارانش هرگز مغلوب نمی شوند".
در خطبه ۱۷۶ می فرماید:

و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل:

" بدانید که این قرآن نصیحت کننده ای است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی کند، و هدایت کننده ای است که هیچگاه گمراه نمی سازد.

و نیز در " همین خطبه " می خوانیم:

و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان: زیاده من هدی، او نقصان من عمی:

"هیچکس با این قرآن همنشین نمی‌شود مگر اینکه از کنار آن با فزونی یا نقصان برمی‌خیزد:

فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی!".

در دنباله همین خطبه باز می‌خوانیم:"

ان الله سبحانه لم يعظ احدا بمثل هذا القرآن، فانه حبل الله المتين و سببه الامين:

" خداوند پاک احدی را بمانند این قرآن اندرز نداده است، چرا که این ریسمان محکم الهی است،

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۶

و وسیله مطمئن او است."

و در خطبه ۱۹۸ می‌خوانیم:"

ثم انزل عليه الكتاب نورا لا تطفا مصابيحہ، و سراجا لا یخبو توقده، ... و منهجا لا یضل نهجه ... و فرقانا لا یخمد برهانه:

" سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش‌نشدنی، و چراغ پرفروغی است که به تاریکی نمی‌گراید، طریقه‌ای است که رهروانش گمراه نمی‌شوند، و مایه جدایی حق از باطل است که برهانش خاموش نمی‌گردد."

مانند این تعبیّرات در سخنان علی ع و سایر پیشوایان دین فراوان است.

آیا اگر فرض کنیم دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده بود امکان داشت اینگونه به سوی آن دعوت بشود؟ و به عنوان راه و روش و وسیله جدایی حق از باطل و نوری که هرگز خاموش نمی‌شود و چراغی که به خاموشی نمی‌گراید و ریسمان محکم خدا و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟

۴- اصولا پس از قبول خاتمیت پیامبر ص و اینکه آئین اسلام آخرین آئین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود چگونه می‌توان باور کرد که خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم

را پاسداری نکنند؟! آیا تحریف قرآن با جاودانگی اسلام طی هزاران سال و تا پایان جهان مفهومی می‌تواند داشته باشد؟!

۵- روایات ثقلین که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر ص نقل شده خود دلیل دیگری بر اصالت قرآن، و محفوظ بودن آن از هر گونه دگرگونی است، زیرا طبق این روایات پیامبر می‌فرماید: "من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانبه را برای شما بیادگار می‌گذارم: نخست قرآن، و دیگری اهل بیت من

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۷

است که اگر دست از دامن این دو بردارید هرگز گمراه نخواهید شد."

آیا این تعبیر در مورد کتابی که دست تحریف به دامن آن دراز شده می‌تواند صحت داشته باشد؟

۶- علاوه بر همه اینها قرآن بعنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده می‌خوانیم که در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آن را به قرآن عرضه کنید، هر حدیثی موافق قرآن است حق است و هر حدیثی مخالف آن است نادرست! اگر فرضاً تحریفی در قرآن حتی بصورت نقصان رخ داده بود، هرگز ممکن نبود به عنوان معیار سنجش حق از باطل و حدیث درست از نادرست معرفی گردد.

روایات تحریف

مهمترین دستاویزی که بعضی برای مساله تحریف بدست آورده‌اند روایات مختلفی است که بر اثر عدم درک مفهوم واقعی آن، و یا عدم بررسی سند آنها چنین سوء تعبیری به وجود آمده است.

این روایات بر چند گونه است:

۱- قسمتی از این روایات، روایاتی است که می‌گویند علی ع بعد از وفات پیامبر ص به جمع‌آوری قرآن پرداخت، و هنگامی که آن را جمع کرد و بر گروهی از صحابه که اطراف مقام خلافت را گرفته بودند عرضه فرمود، آنها از آن استقبال نکردند و علی ع گفت دیگر آن را نخواهید دید!

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۸

ولی با دقت در همین روایات روشن می‌شود که قرآن نزد علی ع با دیگر قرآن‌ها ابدًا تفاوت نداشت بلکه این تفاوت در سه چیز بود: نخست اینکه آیات و سوره‌ها به ترتیب نزول تنظیم شده بود، و دیگر اینکه شان نزول هر آیه و سوره در کنار آن قید شده بود، سومین امتیاز اینکه تفسیرهایی که از پیامبر ص شنیده بود و همچنین آیات ناسخ و منسوخ در آن درج شده بود.

بنا بر این قرآنی که علی ع به جمع‌آوری آن پرداخت چیزی جز این قرآن نبود و مازادش "تفسیرها" و "تاویلها" و "شان نزولها" و "تمیز ناسخ و منسوخ" و مانند آن بوده است، و به تعبیر دیگر هم قرآن بود، و هم تفسیر اصیل قرآن.

در کتاب سلیم بن قیس می‌خوانیم: ان امیر المؤمنین (ع) لما رای غدر الصحابة و قلة وفائهم لزم بيته، و اقبل على القرآن، فلما جمعه كله، و كتابه بيده، و تاويله الناسخ و المنسوخ، بعث اليه ان اخرج فبايع، فبعث اليه اني مشغول فقد آليت على نفسي لا ارتدي بردائي الا لصلاة حتى اؤلف القرآن و اجمعه: "هنگامی که امیر مؤمنان علی ع بی وفايي صحابه را مشاهده کرد خانه را ترک نگفت، و به قرآن روی آورد، و مشغول جمع‌آوری همه قرآن، و نوشتن آن با دست خود شد، و حتی تاویل و ناسخ و منسوخ آن را جمع‌آوری فرمود، در این هنگام به سراغ امام فرستادند که از خانه بیرون آی و بیعت کن! او در پاسخ پیغام فرستاد که من مشغولم، سوگند یاد کرده‌ام که عبا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا همه قرآن را گردآوری کنم.

۲- قسمتی دیگر از این روایات روایاتی است که اشاره به تحریف معنوی قرآن می‌کند.

زیرا می‌دانیم تحریف بر سه گونه است: "تحریف لفظی" و "تحریف معنوی"

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۹

و "تحریف عملی".

منظور از تحریف لفظی آنست که در الفاظ و عبارات قرآن کم و زیاد و تغییر داده شود (این همان چیزی است که ما و همه محققان اسلام آن را شدیداً انکار می‌کنیم).

ولی " تحریف معنوی " آنست که آیه‌ای را آن چنان معنی و تفسیر کنند که خلاف مفهوم واقعی آن باشد. و نیز " تحریف عملی " آنست که آن را بر خلاف عمل کنند.

مثلا در تفسیر علی بن ابراهیم از " ابو ذر " چنین می‌خوانیم: هنگامی که آیه *يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ* (آل عمران ۱۰۶) نازل شد پیامبر ص فرمود روز قیامت از مردم سؤال می‌کند که با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر) چه کردید؟ می‌گویند: اما الاکبر فحرفناه، و نبذناه و راء ظهورنا ...:

" ما ثقل اکبر (قرآن) را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم پیداست که منظور از تحریف در اینجا همان دگرگون ساختن مفهوم قرآن و پشت سر انداختن آنست.

۳- قسمت دیگری از این روایات روایاتی است که قطعا مجعول است و برای بی‌اعتبار ساختن قرآن بدست دشمنان و منحرفان یا افراد نادان ساخته و پرداخته شده است.

مانند روایات متعددی که از احمد بن محمد بن سیاری نقل شده است که عدد این روایات به صد و هشتاد و هشت روایت! بالغ می‌شود و مرحوم حاجی نوری در کتاب " فصل الخطاب " فراوان از او نقل کرده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۰

" سیاری " راوی این احادیث به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال کسی بوده است فاسد المذهب، غیر قابل اعتماد، و ضعیف الحدیث، و به گفته بعضی، اهل غلو، منحرف، معروف به تناسخ و کذاب بوده، و به گفته کشی صاحب رجال معروف، امام جواد ع در نامه خود ادعاهای سیاری را باطل و بی اساس خواند.

البته روایات تحریف منحصر به سیاری نیست ولی قسمت مهمش به او بر می‌گردد!

در میان این روایات مجعول روایات مضحکی دیده می‌شود که هر کس مختصر اهل مطالعه باشد فوراً به فساد آن پی می‌برد.

مانند روایتی که می‌گوید در آیه ۳ سوره نساء و إِنَّ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ در میان شرط و جزا بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است!!! در حالی که ما در تفسیر سوره نساء گفتیم که شرط و جزاء در آیه فوق کاملاً یا یکدیگر مربوطند و حتی یک کلمه در میان این دو اسقاط نشده است.

بعلاوه بیش از یک سوم قرآن حد اقل معادل چهارده جزء قرآن می‌شود! این بسیار خنده‌آور است که کسی ادعا کند قرآن با آن همه نویسندگان و کتاب وحی و آن همه حافظان و قاریان از زمان پیامبر ص به بعد چهارده جزا بر باد رفته و کسی آگاه نشده؟ این دروغ‌گویان و دروغ‌پردازان توجه به این واقعیت تاریخی نکرده‌اند که قرآن که قانون اساسی و همه چیز

مسلمانان را از آغاز تشکیل می‌داد، شب و روز در همه خانه‌ها و مساجد تلاوت می‌شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آن را بتوان اسقاط کرد تا چه رسد به چهارده جزء! دروغی به این بزرگی دلیل روشنی بر ناشی‌گری جاعلان اینگونه احادیث است.

بسیاری از بهانه‌جویان در اینجا به سراغ کتاب "فصل الخطاب" که در بالا

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۱

اشاره کردیم (نوشته مرحوم حاجی نوری) می‌روند که در زمینه تحریف نگاشته است.

ولی این کتاب علاوه بر اینکه با توجه به آنچه در بالا گفتیم وضعش روشن می‌شود، مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی که شاگرد مبرز مرحوم حاجی نوری است در شرح حال استادش در جلد اول "مستدرک الوسائل" می‌گوید:

اما در مورد کتاب "فصل الخطاب" کرارا از استادم شنیدم می‌فرمود مطالبی که در فصل الخطاب است عقیده شخصی من نیست، بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتم، و اشارتاً عقیده خودم راجع به عدم تحریف را آورده‌ام، و بهتر بود نام کتاب را "فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب" می‌گذاردم.

سپس مرحوم "محدث تهرانی" می‌گوید: "ما از نظر عمل روش استاد خودمان را به خوبی می‌دیدیم که هیچگونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود، بلکه آنها را از اخباری می‌دانست که باید بر دیوار کوبند، تنها کسی می‌تواند نسبت تحریف را به استاد ما بدهد که به مرام و عقیده او آشنا نبوده است".

آخرین سخن اینکه آنها که نمی‌توانستند و یا که نمی‌خواستند عظمت این کتاب آسمانی را برای مسلمانان احساس کنند کوشش کردند که با اینگونه خرافه‌ها و اباطیل قرآن را از اصالت بیندازند، و دستهای زیادی در گذشته و امروز در این زمینه کار کرده و می‌کند...

۱۳- مزد رسالت پیامبر چیست و چه رابطه بین اجر رسالت پیامبر و هدایت مردم وجود دارد؟

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (آیه ۴۷ سبا)

۴۷- بگو هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شماس، اجر من تنها بر خداوند است و او گواه بر هر چیزی است.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (آیه ۵۷ فرقان)

۵۷- بگو من در برابر ابلاغ این آئین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم، تنها پاداش من این است که کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.

ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (آیه ۲۳ شوری)

۲۳- این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی‌اش می‌افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۰۷

... مفسران در تفسیر این جمله بحثهای فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی، که هر گاه با ذهن خالی از پیشداوریها به آنها نگاه کنیم می‌بینیم بر اثر انگیزه‌های مختلفی از مفهوم اصلی آیه دور شده‌اند، و احتمالاتی را برگزیده‌اند که نه با محتوای آیه سازگار است و نه با شان نزول و سایر قرائن تاریخی و روایی.

رویه‌مرفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد.

۱- همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر ص است و محبت آنها وسیله‌ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین ع از دودمان آن حضرت، و پشتوانه‌ای بر ادای رسالت.

جمعی از مفسران نخستین، و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده‌اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲- منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به "قرب الهی" دعوت می‌کند.

این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده‌اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می‌شود که از شما می‌خواهم که اطاعت الهی را دوست بدارید، و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می‌خواهم (نه مودت اطاعت الهی).

بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولاً عبادت

تفسیر نمونه، ج ۴۰، ص: ۴۰۸

بتنها را وسیله‌ای برای این کار می‌پنداشتند.

۳- منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دارید و صله رحم بجا آورید.

با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد، زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می‌تواند به پیامبر ص بوده باشد؟

و چگونه ممکن است اجر رسالت قرار داده شود؟!

۴- منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید، و بخاطر اینکه با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر ص از طریق نسبی

با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (ازدواج) با بسیاری از قبایل دیگر، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیله بنی النجار، و از طرف مادر رضاعی به قبیله بنی سعد).

این تعبیر بدترین معنایی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده‌اند، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست، آنها پیامبر ص را به عنوان فرستاده الهی احترام می‌گذارند، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت ما فوق همه اینها است، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است.

در اینجا برای اینکه به حقیقت محتوای آیه آشناتر شویم بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم:

در بسیاری از آیات قرآن مجید می‌خوانیم: پیامبران می‌گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی‌خواهیم، و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است " مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ " .

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۰۹

و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود: در یک جا می‌گوید قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ: " بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است " (سبا - ۴۷).

و در جای دیگر می‌خوانیم: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند " .

و بالاخره در مورد دیگری می‌گوید: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ: " من از شما پاداشی نمی‌طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی‌کنم " (ص - ۸۶).

هر گاه این آیات سه گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است: در یک جا به کلی نفی اجر و مزد می کند.

در جای دیگر می گوید: من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید.

و در مورد سوم می گوید پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است.

و بالاخره در آیه مورد بحث می افزاید: مودت در قربی پاداش رسالت من است، یعنی:

من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد: مطلقا چیزی نیست که نفعش عائد من شود، صد در صد به سود خود شما است، و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

به این ترتیب آیا جز مساله ادامه خط مکتب پیامبر ص به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۰

باشد؟ منتها چون مساله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

جالب اینکه غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه "القربی" به کار رفته که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با اینحال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که "قربی" منحصر در اینجا به معنی "تقرب الی الله" بوده باشد، و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن در آن به کار رفته است کنار بگذارند؟

این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می افزاید:

"آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می دهد" (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ).

چه حسنه‌ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد، حب آنها را در دل گیرد، و خط آنها را ادامه دهد، در فهم کلام الهی آنجا که مسائل برای او ابهام پیدا کند از آنها توضیح بخواهد، عمل آنها را معیار قرار دهد، و آنها را الگو و اسوه خود سازد.

روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است شاهد گویای دیگر برای تفسیر فوق اینکه روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر ص نقل شده که نشان می‌دهد منظور از "قربی" اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند، به عنوان نمونه:

۱- "احمد" در فضائل الصحابه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می‌کند: لما نزلت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قالوا:

یا رسول الله! من قرابتک؟ من هؤلاء الذین وجبت علينا مودتهم؟ قال:

علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السلام) و قالها ثلاثاً: "هنگامی که آیه" قُلْ

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۱

لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

"نازل شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، این سخن را سه بار تکرار فرمود!"

۲- در "مستدرک الصحيحین" از امام "علی بن الحسین" ع نقل شده که وقتی امیر مؤمنان علی ع به شهادت رسید، حسن بن علی ع در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود:

انا من اهل البيت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبيه (ص) قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت:

"من از خاندانی هستم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است، و به پیامبرش فرموده: قل لا اسئلكم ... منظور خداوند از "اكتساب حسنه" مودت ما اهل بیت است."

۳- "سیوطی" در "الدر المنثور" در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" گفت: ان تحفظونی فی اهل بیتی و تودوهم بی:

"منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید، و آنها را به سبب من دوست دارید".

و از اینجا روشن می‌شود آنچه از ابن عباس بطریق دیگر نقل شده که منظور عدم آزار پیامبر ص به خاطر قرابتش با قبائل مختلف عرب بوده مسلم نیست، زیرا چنان که دیدیم مخالف آن نیز از ابن عباس نقل شده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۲

۴- "ابن جریر طبری" در تفسیرش با سند خود از "سعید بن جبیر" و با سند دیگری از "عمر بن شعیب" نقل می‌کند که منظور از این آیه، هی قریبی رسول الله (نزدیکان رسول خدا می‌باشد).

۵- مرحوم طبرسی مفسر معروف از "شواهد التنزیل" حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است از "ابی امامه" باهلی چنین نقل می‌کند:

پیامبر اسلام ص فرمود:

ان الله خلق الانبياء من اشجار شتى، و انا و علی (ع) من شجرة واحدة، فانا اصلها، و علی (ع) فرعها، و فاطمة (ع) لقاحها، و الحسن و الحسين ثمارها، و اشياعنا و اوراقها- تا آنجا که فرمود- لو ان عبدا عبد الله بين الصفا و المروة الف عام، ثم الف عام، ثم الف عام، حتى يصير كاللبن البالي، ثم لم يدرك محبتنا كبه الله على منخریه فی النار، ثم تلا: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

: "خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی ع را از درخت واحدی، من اصل آنم، و علی شاخه آن، فاطمه موجب باروری آن است، و حسن حسین میوه‌های آن، و شیعیان ما برگهای آنند ... سپس افزود: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال، و سپس هزار سال، و از آن پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک کهنه شود، اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به

صورت در آتش می‌افکند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى".

جالب این که این حدیث آن چنان اشتها را یافته بود که شاعر معروف کمیت در اشعارش به آن اشاره کرده، می‌گوید:

وجدنا لكم في آل حاميهم آيةً تناولها منا تقى و معرب

ما برای شما (خاندان پیامبر ص) در سوره‌های حامیم آیه‌ای یافتیم.

که گروه تقیه‌کننده آن را تاویل کرده، و گروه آشکارکننده آن را آشکارا

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۳

بیان کرده‌اند .

۶- و نیز سیوطی در " الدر المنثور " از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می‌کند: هنگامی که علی بن الحسین ع را به اسارت آوردند، و بر در دروازه دمشق نگهداشتند، مردی از اهل شام گفت: الحمد لله الذی قتلکم و استاصلکم!:

" خدا را شکر که شما را کشت، و ریشه کن ساخت! علی بن الحسین ع فرمود: آیا قرآن را خوانده‌ای؟ گفت آری، فرمود:

سوره‌های حامیم را خوانده‌ای، عرض کرد نه، فرمود آیا این آیه را نخوانده‌ای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؟! گفت: آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده؟ فرمود: آری .

۷- " زمخشری " در " کشاف " حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده‌اند: حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد ص و اهمیت حب آنها را بیان می‌دارد، می‌گوید: رسول خدا ص فرمود:

من مات علی حب آل محمد مات شهیداً.

الا و من مات على حب آل محمد (ص) مغفورا له.

الا و من مات على حب آل محمد مات تأبيا.

الا و من مات على حب آل محمد مات مؤمنا مستكمل الايمان.

الا و من مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير.

الا و من مات على حب آل محمد يزف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها.

الا و من مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة.

الا و من مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة.

الا و من مات على حب آل محمد مات على السنة و الجماعة.

تفسير نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۴

الا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمۃ الله الا و من مات على بغض آل محمد مات كافرا.

الا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة:

" هر کس با محبت آل محمد بميرد شهيد از دنيا رفته "

" آگاه باشيد هر کس با محبت آل محمد ص از دنيا رود بخشوده است "

" آگاه باشيد هر کس با محبت آل محمد ص از دنيا رود با توبه از دنيا رفته "

" آگاه باشيد هر کس با محبت آل محمد ص از دنيا رود مؤمن کامل الايمان از دنيا رفته "

" آگاه باشيد هر کس با محبت آل محمد ص از دنيا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد، و سپس منکر و نكير (فرشتگان مامور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند "

" آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می‌برند آن چنان که عروس به خانه داماد".

" آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود".

" آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد".

" آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته".

" آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد ص از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می‌شود که در پیشانی او نوشته شده: مایوس از رحمت خدا!" "آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد ص از دنیا برود کافر از دنیا رفته"

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۵

" آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد ص از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد".

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر این حدیث شریف که صاحب کشاف آن را به صورت ارسال مسلم ذکر کرده است می‌افزاید:

آل محمد ص کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد "آل" محسوب می‌شوند، و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنا بر این لازم است که آنها را "آل پیامبر" ص بدانیم.

سپس می‌افزاید: گروهی در مفهوم "آل" اختلاف کرده‌اند، بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می‌دانند، و بعضی گفته‌اند آنها امت پیامبرند، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند، و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک رسول

خدا ص آل او محسوب می‌شوند، بنا بر این به هر تقدیر آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ "آل" داخلند یا نه؟ محل اختلاف است.

سپس فخر رازی از صاحب کشف چنین نقل می‌کند: "وقتی این آیه نازل شد عرض کردند "ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است؟" فرمود: "علی و فاطمه و دو فرزندشان".

بنا بر این ثابت می‌شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده‌ای برخوردار باشند".

فخر رازی می‌افزاید: دلائل مختلفی بر این مساله دلالت می‌کند:

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۶

۱- جمله "إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" که طرز استدلال به آن بیان شد.

۲- شک نیست که پیامبر فاطمه را دوست می‌داشت و درباره او فرمود:

"فاطمة بضعة مني يؤذيني ما يؤذيها"

"!": فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است!" و با احادیث متواتر از رسول خدا ص ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می‌داشت، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده: وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ: "از او پیروی کنید تا هدایت شوید" «اعراف- ۱۵۸» و نیز فرموده: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ: "کسانی که فرمان او را مخالفت می‌کنند از عذاب الهی بترسند" «نور- ۶۳» و نیز فرموده: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ:

"بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد" «آل عمران- ۳۱» و نیز فرموده لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: "برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود" «احزاب- ۲۱».

۳- دعای برای "آل" افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد، و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است، بنا بر این همه این دلائل نشان می‌دهد که محبت آل محمد ص واجب است.

سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این مساله با اشعار معروف شافعی پایان می‌دهد:

یا راکبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجيج الی منی فیضا کما نظم الفرات الفائض

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۷

ان کان رفضا حب آل محمد: فلیشهد الثقلان انی رافضی!!

"ای سواری که عازم حج هستی! در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست، و فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می‌باشند.

فریاد بزن به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند.

آری فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد ص رفض و ترک است، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضیم!"

آری این است مقام آل محمد ص که ما به دامانشان چنگ زده‌ایم و آنها را رهبر خویش و راهنمای دین و دنیا پذیرفته‌ایم، الگو و اسوه خویش می‌دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می‌بینیم.

البته غیر از احادیث فوق روایات فراوان دیگری در منابع اسلامی نقل شده که از نظر رعایت اختصار و قناعت به جنبه‌های تفسیری به هفت روایت فوق اکتفاء کردیم، ولی ذکر این نکته را مناسب می‌دانیم که در بعضی از منابع کلامی مانند "احقاق الحق" و شرح مبسوط آن، حدیث معروف فوق در مورد

تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می‌دهد تا چه اندازه نقل این روایت گسترده و مشهور بوده است قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت این حدیث را نقل می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۱۹

... تحلیل و بررسی

با برداشتی که از آیه مورد بحث طبق قرائن فراوان و محکم موجود در آیه و سایر آیات قرآن داشتیم پاسخ بسیاری از این ایرادات روشن می‌شود:

زیرا گفتیم این محبت امر ساده‌ای نیست، این به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است، طبعاً باید مطلبی هموزن و همشان آن باشد، تا بتواند پاداش آن قرار گیرد.

از سوی دیگر آیات قرآن گواهی می‌دهد سود این محبت چیزی نیست که به پیامبر ص برگردد، بلکه نتیجه آن صد در صد عائد خود مؤمنان می‌شود یا به تعبیر دیگر این یک امر معنوی است که در تکامل هدایت مسلمانان مؤثر است.

به این ترتیب گرچه از آیه چیزی جز مساله وجوب محبت استفاده نمی‌شود اما با قرائنی که ذکر شد این وجوب محبت سر از مساله امامت که پشتوانه مقام نبوت و رسالت است در می‌آورد.

با توجه به این توضیح کوتاه به بررسی ایرادات فوق می‌پردازیم:

اولاً- اینکه بعضی از مفسران آیه را به مودت اهل بیت تفسیر نکرده‌اند باید قبول کرد که پیشداوریها و رسوبات ذهنی مانع از این امر بوده فی المثل جمعی از آنها "قربی" را به معنی "تقرب به

پروردگار " تفسیر کرده‌اند! در حالی که در تمام آیات قرآن هر موردی این کلمه به کار رفته به معنی خویشاوندان است.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۲۰

و یا اینکه جمعی آن را به معنی خویشاوندی پیامبر با قبایل عرب تفسیر کرده‌اند، در حالی که این تفسیر نظام آیه را به کلی به هم می‌ریزد، اجر رسالت را از کسی مطالبه می‌کنند که رسالت را پذیرفته، و کسی که رسالت پیامبر را بپذیرد چه نیازی دارد که خویشاوندی او را با خود در نظر گیرد، و از آزار او چشم پبوشد؟

علاوه بر این روایات زیادی که آیه را به ولایت اهل بیت پیامبر تفسیر می‌کند چرا کنار بگذاریم؟! بنا بر این باید قبول کرد که این گروه از مفسران هرگز با ذهن خالی به تفسیر آیه نپرداخته‌اند و گر نه مطلب پیچیده‌ای در آن وجود ندارد.

و از اینجا روشن می‌شود که تقاضای چنین پاداشی نه با مقام نبوت منافات دارد، و نه همچون راه و رسم دنیا پرستان است، و با آیه ۱۰۴ سوره یوسف که نفی هر گونه پاداش میکند نیز کاملاً هماهنگ است، چرا که پاداش مودت اهل بیت در حقیقت پاداشی نیست که پیامبر از آن منتفع گردد بلکه خود مسلمین از آن بهره‌مند می‌شوند.

ثانیا- درست است وجوب محبت ساده هرگز دلیل بر وجوب اطاعت نیست اما وقتی در نظر بگیریم که این محبتی است که متناسب همطراز رسالت قرار داده شده، یقین پیدا می‌کنیم که وجوب اطاعت نیز در آن نهفته است، و از اینجا روشن می‌شود که گفتار ابن بابویه (صدوق) نیز منافاتی با آنچه گفتیم ندارد.

ثالثا- درست است که هر وجوب اطاعتی دلیل بر مقام امامت و زعامت کبری نیست، ولی باید توجه داشت وجوب اطاعتی که پاداش رسالت و متناسب با آن است جز امامت نمی‌تواند باشد.

رابعا- امام به معنی رهبر- در هر عصری یک تن بیشتر نمی‌تواند باشد، و بنا بر این امامت همه اهل بیت معنی نخواهد داشت بعلاوه نباید نقش روایات را در

این زمینه یعنی در فهم معنی آیه از نظر دور داشت.

قابل توجه اینکه آلوسی شخصا اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت قائل شده، و در چند خط پیش از بحث فوق می‌گوید: حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر ص بخاطر قرابتشان با پیامبر ص واجب است، و هر قدر قرابت قویتر باشد محبت وجوب بیشتری دارد، و سرانجام می‌گوید: آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقربای پیغمبر است، در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده‌اند تا آنجا که محبت قرابت پیامبر ص را یک نوع رافضی‌گری شمرده‌اند! ولی من چنین نمی‌گویم، بلکه همان می‌گویم که شافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است.

سپس اشعاری را که در بالا از شافعی نقل کردیم ذکر کرده، می‌افزاید:

با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم، و محبت آنها را نیز از واجبات می‌شمرم.

کشتی نجات!

"فخر رازی" در ذیل این بحث نکته‌ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و "آلوسی" در روح المعانی نیز آن را به عنوان "نکته‌ای لطیف" به نقل از فخر رازی آورده، نکته‌ای که فکر می‌کنند از طریق آن بعضی از تضادها بر طرف می‌گردد، و آن اینکه: پیغمبر گرامی اسلام از یک سو فرموده است:

مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی:

"مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می‌یابد".

و از سوی دیگر فرموده است:

اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم:

"اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید

و ما الان در اقیانوس تکلیف گرفتاریم، و امواج شبهات و شهوات ما را از هر سو در هم می‌کوبد، و آن کس که می‌خواهد از دریا عبور کند احتیاج به دو امر دارد یکی کشتی است که خالی از هر عیب و نقص باشد، و دیگری ستارگان پر فروغ درخشنده‌ای است که مسیر را به او نشان دهد، هنگامی که انسان سوار بر کشتی شود، و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد امید نجات وجود دارد، همچنین هر کس از اهل سنت بر کشتی محبت آل محمد ص سوار گردد، و چشم به ستارگان اصحاب دوزد امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند .

ولی ما می‌گوئیم این تشبیه شاعرانه گرچه زیبا است اما دقیق نیست، چرا که اولاً کشتی نوح مرکب نجات بود و در آن روز که همه جای جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود، دائماً در گردش بود بی‌آنکه مانند کشتیه‌های معمولی مقصدی داشته باشد که به سوی آن مقصد به کمک ستارگان حرکت کند.

مقصد خود کشتی بود، و نجات از غرقاب، تا فرو نشستن آب و قرار گرفتن کشتی بر کنار کوه جودی. ثانیاً- در بعضی از روایات که در کتب برادران اهل سنت نقل شده از پیغمبر گرامی اسلام چنین آمده است:

النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فی الدین

"ستارگان امان برای اهل زمینند از غرق شدن و اهل بیت من امان امتند از اختلاف در دین".

۱۴- چه رابطه ای بین گناه و فساد در زمین وجود دارد؟

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (آیه ۴۱ روم)

۴۱- فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده، خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۵۷

... بدون شک هر کار خلافی در وضع "جامعه"، و از طریق آن در وضع "افراد" اثر می‌گذارد، و موجب نوعی فساد در سازمان اجتماعی می‌شود، گناه و کار خلاف و قانون‌شکنی همانند یک غذای ناسالم و مسموم است که در سازمان بدن انسان چه بخواهیم و چه نخواهیم تاثیر نامطلوب خواهد گذارد، و انسان گرفتار واکنش طبیعی آن می‌شود.

"دروغ" سلب اعتماد می‌کند.

"خیانت در امانت" روابط اجتماعی را بر هم می‌زند.

"ظلم" همیشه منشا ظلم دیگری است.

"سوء استفاده از آزادی" به دیکتاتوری می‌انجامد، و دیکتاتوری به انفجار.

"ترک حقوق محرومان" کینه و عداوت می‌آفریند، و تراکم کینه‌ها و عداوتها اساس جامعه را متزلزل می‌سازد.

خلاصه اینکه: هر کار نادرست چه در مقیاس محدود و چه گسترده، عکس العمل نامطلوبی دارد و یکی از تفسیرهای آیه ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ همین است (این رابطه طبیعی "گناه" و "فساد" است).

ولی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که بسیاری از گناهان علاوه بر اینها، یک سلسله آثار شوم با خود همراه می‌آورند که ارتباط و پیوندشان با آن آثار لا اقل از نظر طبیعی ناشناخته است.

مثلا در روایات آمده است "قطع رحم" عمر را کوتاه، و "خوردن مال حرام" قلب را تاریک، و شیوع زنا سبب فتنای انسانها می شود و روزی را کم

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۵۷

می کند و ...

حتی در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال:

" آنها که بوسیله گناه از دنیا می روند بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی می میرند."

نظیر همین معنی به تعبیر دیگری در قرآن مجید آمده است آنجا که می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: "اگر آنها که در شهرها و آبادیها زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، برکات آسمانها و زمین را به روی آنها می گشائیم، ولی آیات ما را تکذیب کردند، ما نیز آنها را به مجازات اعمالشان گرفتیم!" (اعراف - ۹۶).

به این ترتیب "فساد" در آیه مورد بحث، اعم از مفاسد اجتماعی و بلاها و سلب برکات است.

نکته قابل توجه دیگر اینکه: از آیه فوق ضمنا استفاده می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها، تاثیر تربیتی آنها روی انسانها است، آنها باید واکنش اعمال خود را ببینند، تا از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی پاکی و تقوی باز گردند...

۱۵- چه گناهانی انسان را جهنمی می کند به طوری که خداوند شفاعت کنندگان را برای آنها قبول نمی کند؟

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ (آیه ۳۸ مدثر) اِلَّا اَصْحَابُ الْيَمِيْنِ (آیه ۳۹ مدثر) فِيْ جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ (آیه ۴۰ مدثر) عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ (آیه ۴۱ مدثر) مَا سَلَكَكُمْ فِيْ سَقَرٍ (آیه ۴۲ مدثر) قَالُوْا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ (آیه ۴۳ مدثر) وَ لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ (آیه ۴۴ مدثر) وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِيْنَ (آیه ۴۵ مدثر) وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّيْنِ (آیه ۴۶ مدثر) حَتّٰى اَنَّا الْيَقِيْنَ (آیه ۴۷ مدثر) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ (آیه ۴۸ مدثر)

۳۸- هر کس در گرو اعمال خویش است.

۳۹- مگر " اصحاب الیمین " (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می دهند).

۴۰- آنها در باغهای بهشتند و سؤال می کنند.

۴۱- از مجرمان:

۴۲- چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟

۴۳- می گویند: ما از نماز گزاران نبودیم!

۴۴- و اطعام مستمند نمی کردیم!

۴۵- و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم.

۴۶- و همواره روز جزا را انکار می کردیم.

۴۷- تا زمانی که مرگ ما فرا رسید.

۴۸- لذا شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشید.

۱۶- چرا در اسلام مطالعه کتاب ضلال ممنوع است؟

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ (آیه ۱۷ زمر)

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (آیه ۱۸ زمر)

۱۷- کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند بازگشتند بشارت از آن آنها است، بنا بر این بندگان مرا بشارت ده.

۱۸- کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۱۷

۱... ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود که چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است؟

۲- چرا دادن قرآن به دست کفار حرام شمرده شده؟

۳- کسی که مطلبی را نمی‌داند چگونه می‌تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید؟ آیا این مستلزم دور نیست؟!

پاسخ سؤال اول روشن است، زیرا بحث در آیات فوق از سخنانی است که امید هدایت در آن باشد، هر گاه بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است دیگر از موضوع این دستور خارج می‌شود، اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد مردم در راهی که نادرست بودنش بثبوت رسیده گام بگذارند.

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق از مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است می‌تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان یک ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد.

و اما در مورد سؤال دوم در صورتی جایز نیست قرآن به دست غیر مسلمان داده شود که مایه هتک و بی حرمتی باشد، ولی اگر بدانیم غیر مسلمانی به راستی در فکر تحقیق از اسلام است، و می خواهد قرآن را به این منظور و هدف بررسی کند، نه تنها گذاردن قرآن در اختیارش بی مانع است، بلکه شاید واجب باشد و آنها که این امر را تحریم کرده اند منظورشان غیر از این صورت است.

و لذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبانهای زنده دنیا ترجمه کنند، و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق طلبان تشنگان

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۱۸

حقایق قرار دهند.

در مورد سؤال سوم باید به این نکته توجه داشت بسیار می شود که انسان شخصا از عهده کاری بر نمی آید، اما به هنگامی که دیگری آن را انجام دهد می تواند خوب را از بد تشخیص دهد، و با نیروی خرد و سرمایه و جدان بهترین آنها را برگزیند.

فی المثل ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنائی آگاه نباشند، حتی نتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند، ولی با اینحال یک ساختمان خوب را با کیفیت عالی از یک ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص می دهند.

افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند اما ارزش اشعار شعرای بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند، کسانی ورزشکار نیستند اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند.

نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی

در احادیث اسلامی که در تفسیر آیات فوق، یا به طور مستقل، وارد شده، نیز روی این موضوع تکیه فراوان دیده می شود:

از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر (ع) می‌خوانیم که به یار دانشمندش بنام " هشام بن حکم " فرمود:

یا هشام ان الله تبارک و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه، فقال فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

: " ای هشام خداوند متعال اهل عقل و فهم را در کتابش بشارت داده است، و فرموده: بندگان را بشارت ده، آنان که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۱۹

پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان صاحبان عقل و اندیشه‌اند " .

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود:

هو الرجل يسمع الحديث فيحدث به كما سمعه، لا يزيد فيه و لا ينقص

: " این آیه در باره کسانی است که حدیثی را که می‌شنوند بی‌کم و کاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می‌کنند " .

البته منظور از این حدیث تفسیر " فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ " می‌باشد، چرا که یکی از نشانه‌های پیروی کردن از بهترین سخنان این است که انسان از خودش چیزی بر آن نیفزاید، و عینا در اختیار دیگران بگذارد.

در نهج البلاغه در کلمات قصار امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

الحكمة ضالة المؤمن، فخذ الحكمة و لو من اهل النفاق!

: " گفتار حکمت آمیز گمشده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هر چند از اهل نفاق صادر شود "

۱۷- چه عواملی باعث نابودی ثواب عمل می شود؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (آیه ۳۳ محمد)

۳۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا، و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید!

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۶

...از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث، به آن هشدار داده شده این است که مؤمنان مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار حبط و نابود نشود.

و به تعبیر دیگر اصل عمل مطلبی است، و نگاهداری آن مطلبی مهمتر، یک عمل پاک و سالم و مفید عملی است که از آغاز سالم و بی‌عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود.

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می‌افکند یا نابود می‌سازد بسیار است از جمله:

۱- "منت گذاردن و آزار دادن" است، چنان که قرآن می‌گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْإِذْيِ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۷

رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ

" ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاقها و بخشش‌های خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد" (بقره- ۲۶۴).

در اینجا دو عامل بطلان عمل یکی "منت و آزار" و دیگری "ریا و کفر" مطرح شده است که اولی بعد از عمل می‌آید، و دومی مقارن آن، و اعمال نیک را به آتش می‌کشند.

۲- "عجب" عامل دیگری است برای نابودی آثار عمل، چنان که در حدیث آمده است

العجب ياكل الحسنات كما تاكل النار الحطب

: "عجب حسنات انسان را می خورد همانگونه که آتش هیضم را!" .

۳- "حسد" نیز یکی از این گونه اعمال است که در باره آن نیز تعبیری شبیه به "عجب" آمده که همچون آتش، حسنات را نابود می کند، پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

اياكم و الحسد فان الحسد ياكل الحسنات كما تاكل النار الحطب.

اصولا همانگونه که حسنات، سیئات را از بین می برد (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) (سوره هود- ۱۱۴) همچنین گاهی سیئات، حسنات را به کلی از اثر می اندازد.

۴- مساله حفظ ایمان تا پایان عمر مهمترین شرط بقای آثار عمل است چرا که قرآن به صراحت می گوید: "کسانی که بی ایمان از دنیا بروند تمام اعمالشان حبط و نابود می شود".

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۸

از اینجا است که به اهمیت و مشکلات مساله نگهداری اعمال پی می بریم، و لذا در حدیثی از امام باقر ع آمده که فرمود:

الا بقاء على العمل اشد من العمل، قال و ما الإبقاء على العمل؟ قال يصل الرجل بصله و ينفق نفقه لله وحده و لا شريك له، فكتب له سرا ثم يذكرها فتمحي فتكتب له علانية، ثم يذكرها فتمحي و تكتب له رياء!:

"نگهداری عمل از خود عمل سختتر است".

راوی سؤال می کند منظور از نگهداری عمل چیست.

پاسخ فرمود انسان بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جایی آن را مطرح می کند این انفاق پنهانی حذف می شود و بجای آن انفاق

آشکار نوشته می‌شود، دگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می‌کند باز حذف می‌شود و به عنوان ریا نوشته می‌شود!!".

آیه مورد بحث اشاره سربسته‌ای به همه این امور کرده می‌گوید:

و لا تبطلوا اعمالکم .

۱۸- چه رابطه ای بین طغیان و احساس بی نیازی است؟

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى (آیه ۶ علق)

أَنْ رَّآهُ اسْتَغْنَى (آیه ۷ علق)

۶- چنین نیست که انسان حقشناس باشد مسلماً طغیان می کند.

۷- به خاطر اینکه خود را بی نیاز می بیند

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۱۷۴

... غالب مفاسد دنیا از قشرهای مرفه و مستکبر سرچشمه می گیرد، و همیشه در صف اول مبارزه در مقابل انبیاء آنها بودند، همانها که گاه قرآن از آنان به "ملا" تعبیر کرده (اعراف ۶۰) و گاه به "مترفین" (سبا ۳۴) و گاه به "مستکبرین" (مؤمنون ۶۷) که اولی اشاره به جمعیت اشرافی است که ظاهرشان چشمها را پر می کند و درونشان تهی و خالی است، و دومی اشاره به کسانی است که در ناز و نعمت به سر می برند و مست و مغرورند و از درد و رنج دیگران بیخبر و سومی به آنها که بر مرکب کبر و غرور سوار و از خدا و خلق دورند.

و سرچشمه همه اینها احساس بی نیازی و غنا است، و این از ویژگیهای

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۱۷۵

افراد کم ظرفیت است که وقتی به نعمت و مال و مقامی می رسند، چنان مست می شوند و احساس بی نیازی می کنند که خدا را هم به دست فراموشی می سپارند.

در حالی که می دانیم از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد و تمام اموال انسان در کمتر از یک ساعت ممکن است نابود شود، یا سیل و زلزله و صاعقه ای همه را بر باد دهد، و سلامت او نیز با گلوگیر شدن یک جرعه آب چنان به خطر بیفتد که مرگ را با چشم خود ببیند.

این چه غفلتی است که دامن گروهی را می‌گیرد و خود را بی‌نیاز می‌پندارند، و بر مرکب سرکش غرور سوار شده صحنه اجتماع را جولانگاه خود قرار می‌دهند.

پناه بر خدا از این جهل و نادانی! و از این بیخبری و خیره سری! برای از میان رفتن چنین حالتی کافی است که انسان کمی به ضعف بی حساب خود، و قدرت عظیم پروردگار، بیندیشد، و کمی تاریخ گذشتگان را و رق بزند و سرگذشت اقوامی را که از او قوی‌تر و نیرومندتر بودند ببیند، تا از مرکب غرور پیاده شود....

۱۹- نظر قرآن در مورد رشوه چیست و آیا گرفتن هدیه از دیگران برای انجام کاری که وظیفه انسان است اشکال دارد؟

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیه ۱۸۸ بقره)

۱۸۸- و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می‌دانید (این کار، گناه است)!

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۶

... رشوه‌خواری بلای بزرگ جامعه‌ها!

یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم‌ترین زمانها دامنگیر بشر شده و امروز با شدت بیشتر ادامه دارد، بلای رشوه‌خواری است که یکی از بزرگترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست و سبب می‌شود قوانین که قاعدتا باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند به کار بیفتد.

زیرا زورمندان و اقویا، همواره قادرند که با نیروی خود، از منافع خویش دفاع کنند، و این ضعفا هستند که باید منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود، بدیهی است اگر باب رشوه گشوده شود قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد، زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین بازیچه تازه‌ای در دست آنها برای ادامه ظلم و ستم و تجاوز به حقوق ضعفا خواهد شد.

به همین دلیل در هر اجتماعی، رشوه نفوذ کند، شیرازه زندگی آنها از هم می‌پاشد و ظلم و فساد و بی‌عدالتی و تبعیض در همه سازمانهای آنها نفوذ می‌کند و از قانون عدالت جز نامی باقی نخواهد ماند لذا در اسلام مساله رشوه‌خواری با

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۷

شدت هر چه تمامتر مورد تقبیح قرار گرفته و محکوم شده است و یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

ولی قابل توجه این است که زشتی رشوه سبب می‌شود که این هدف شوم در لابلای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه‌خوار و رشوه‌دهنده از نامهایی مانند هدیه، تعارف، حق و حساب، حق الزحمه و انعام استفاده کنند ولی روشن است این تغییر نامها به هیچ وجه تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد و در هر صورت پولی که از این طریق گرفته می‌شود حرام و نامشروع است.

در نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن " اشعث بن قیس " می‌خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوی خود در محکمه عدل علی ع متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوی لذیذ به در خانه علی ع آورد و نام آن را هدیه گذاشت علی ع بر آشفت و فرمود:

هبلتک الهبول ا عن دین الله اتیتنی لتخدعنی؟ ... و الله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملۃ اسلبها جلب شعیره ما فعلته و ان دنیاکم عندی لاهون من ورقۃ فی فم جراده تقضمها ما لعلی و لنعیم یفنی و لذۃ لا تبقی

" سوگواران بر عزایت اشک بریزند، آیا با این عنوان آمده‌ای که مرا فریب دهی و از آیین حق باز داری؟ ... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ظلم بگیرم هرگز نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده‌ای در دهان ملخ برای من کم‌ارزش‌تر است علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار؟ ... "

اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه‌ای محکوم کرده است، در تاریخ زندگی پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم که: به او خبر دادند یکی از فرماندارانش رشوه‌ای در شکل هدیه پذیرفته، حضرت بر آشفت و به او فرمود:

کیف تاخذ ما لیس لک بحق

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۸

" چرا آنچه حق تو نیست می‌گیری " او در پاسخ با معذرت خواهی گفت: "

لقد کانت هدیۃ یا رسول الله

" آنچه گرفتم هدیه بود ای پیامبر خدا.

پیامبر ص فرمود: "أرأيت لو قعد احدكم في داره و لم نوله عملا ا كان الناس يهدونه شيئا؟". اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید آیا مردم به شما هدیه‌ای می‌دهند؟ سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد.

اسلام حتی برای اینکه قاضی گرفتار رشوه‌های مخفی و ناپیدا نشود، دستور می‌دهد قاضی نباید شخصا به بازار برود مبادا تخفیف قیمتها بطور ناخودآگاه روی قاضی اثر بگذارد و در قضاوت جانبداری تخفیف دهنده را کند، چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه چیز خود را در پای بت رشوه‌خواری قربانی نکنند.

مساله رشوه در اسلام به قدری مهم است که امام صادق ع در باره آن می‌فرماید:

و اما الرشا في الحكم فهو الكفر بالله العظيم

"، اما رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است ..

و در حدیث معروفی که از رسول خدا نقل شده چنین می‌خوانیم:

لعن الله الراشي و المرتشي و الماشي بينهما

"، خداوند گیرنده و دهنده رشوه و آن کس را که واسطه میان آن دو است از رحمت خود دور گرداند .

۲۰- امید بخش ترین آیه قرآن کدام آیه است؟

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (آیه ۴۸ نساء)

۴۸- خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد و پائین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) می‌بخشد، و آن کس که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی مرتکب شده است.
وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (آیه ۱۱۴ هود)
۱۱۴- نماز را در دو طرف روز و اوائل شب برپا دار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) بر طرف می‌سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۶۹

... در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی ع به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود: به نظر شما امید بخش ترین آیه

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۷۰

قرآن کدام آیه است؟ بعضی گفتند آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و پائین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد).

امام فرمود: خوب است، ولی آنچه من می‌خواهم نیست، بعضی گفتند آیه و مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

(هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت) امام فرمود خوبست ولی آنچه را می‌خواهم نیست.

بعضی دیگر گفتند آیه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده‌اید از رحمت خدا مایوس نشوید) فرمود خوبست اما آنچه می‌خواهم

نیست! بعضی دیگر گفتند آیه و الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ (پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند یا به خود ستم می‌کنند به یاد خدا می‌افتند، از گناهان خویش آمرزش می‌طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را ببامزد) باز امام فرمود خوبست ولی آنچه می‌خواهم نیست.

در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همه‌ها کردند فرمود: چه خبر است ای مسلمانان؟ عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم.

امام فرمود: از حبیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود: امید بخشترین آیه قرآن این آیه است و اقم الصلاة طَرْفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۷۱

البته همانگونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخشترین آیه قرآن: آیه "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" می‌باشد.

اما با توجه به اینکه هر یک از این آیات به زاویه‌ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می‌کند، تضادی با هم ندارد:

در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می‌گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند، نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جان‌شان می‌شوید.

اما آیه دیگر از کسانی سخن می‌گوید که دارای چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می‌شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امیدبخش‌ترین آیه است.

چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون اینکه اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می‌شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او بر می‌خیزد....

۲۱- به چه دلیل باید موعظه و تذکر داد؟

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (آیه ۵۵ ذاریات)

۵۵- و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر برای مؤمنان سودمند است.

۲۲- کدام گروهند که به اعمالشان جزا داده نمی‌شوند، بلکه خدا با فضل و کرم با آنها رفتار می‌کند و بی‌حساب پاداش می‌گیرند؟

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (آیه ۳۸ صافات)

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۳۹ صافات)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (آیه ۴۰ صافات)

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (آیه ۴۱ صافات)

۳۸- اما شما (مستکبران کوردل) به طور مسلم عذاب دردناک (الهی) را خواهید چشید.

۳۹- و جز به اعمالی که انجام می‌دادید جزا داده نمی‌شوید.

۴۰- جز بندگان مخلص پروردگار (که از همه این مجازاتها برکنارند).

۴۱- برای آنها (بندگان مخلص) روزی معین و ویژه‌ای است.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۸

...واژه "عِبَادَ اللَّهِ" به تنهایی برای بیان ارتباط این گروه به خداوند کافی است، ولی هنگامی که "مخلصین" در کنار آن قرار می‌گیرد عمق و جان دیگری به آن می‌بخشد، آن هم "مخلص" بصورت صیغه اسم مفعول "کسی که خدا او را خالص کرده است، خالص از هر گونه شرک و ریا، و از هر گونه وسوسه‌های شیطانی و شوائب هوای نفس.

آری تنها این گروهند که به اعمالشان جزا داده نمی‌شوند، بلکه خدا با فضل و کرم با آنها رفتار می‌کند و بی‌حساب پاداش می‌گیرند.

نکته: پاداش مخلصین

دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که "مخلص" (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است، و هنوز به تکامل لازم نرسیده است، ولی "مخلص" (به فتح لام) به مرحله‌ای گفته می‌شود که انسان بعد از مدتی جهاد با نفس و طی مراحل معرفت و ایمان به مقامی می‌رسد که از نفوذ وسوسه‌های شیاطین مصونیت پیدا می‌کند، چنان که قرآن از قول ابلیس نقل می‌کند:

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: "به عزت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت همراه خواهم کرد!" (سوره ص آیه ۸۳-۸۲).

این جمله که مکرر در آیات قرآن آمده عظمت مقام "مخلصین" را روشن می‌سازد این مقام، مقام یوسف‌های صدیق بعد از عبور از آن میدان آزمایش بزرگ است، کَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ: "ما این

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۹

چنین برهان خویش را به یوسف نشان دادیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود" (سوره یوسف آیه ۲۴).

این مقام کسانی است که در "جهاد اکبر" پیروز می‌شوند و دست لطف پروردگار تمام ناخالصی‌ها را از وجودشان بر می‌چینند، و در کوره حوادث آن چنان ذوب می‌شوند که جز طلای معرفت خالص در آنها چیزی نمی‌ماند.

و اینجا است که پاداش آنها به معیار عمل داده نمی‌شود، بلکه پاداششان به معیار فضل و رحمت خدا است.

"علامه طباطبائی" در اینجا سخنی دارد که فشرده‌اش این است:

"خداوند در آیه مورد بحث می‌گوید: همه مردم پاداش اعمالشان را می‌گیرند جز بندگان مخلص خدا.

چرا که آنها به حکم مقام عبودیت خود را مالک هیچ چیز نمی‌دانند، جز آنچه خدا می‌خواهد اراده نمی‌کنند، و جز آنچه او می‌طلبد انجام نمی‌دهند.

و به حکم مخلص بودن، خدا آنان را برای خویش برگزیده، و تعلق خاطری به غیر ذات پاک او ندارند.

نه زرق و برق دنیا و نه نعمتهای عقبی، و در دل آنها چیزی جز الله نیست!

روشن است کسی که دارای این ویژگی است لذت و نعمت و موهبت و روزیش چیزی است غیر از آنچه دیگران دارند، چنان که در آیات بعد می‌آید "أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ:" آنها روزی خاص و ویژه‌ای دارند که از دیگران جدا است".

درست است که آنها همچون سایر بهشتیان در بهشت زندگی دارند اما بهره آنها شباهتی به بهره‌های دیگران ندارد (آنها از جلوه‌های ذات پاک خدا از لذات باطنی او بهره می‌برند و قلبشان از پیمانه شوق او لبریز، و غرق عشق و وصال او هستند).

۲۳- رمز جاودانگی شدن چیست؟

وَلَا تَسْتُرُوا بِاللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیه ۹۵ نحل)

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (آیه ۹۶ نحل)

۹۵- (هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهایی در برابر آن ناچیز است) آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید.

۹۶- (زیرا) آنچه نزد شما است فانی می‌شود، اما آنچه نزد خدا است باقی میماند، و کسانی را که صبر استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۹۰

... طبیعت زندگی این جهان مادی، فنا و نابودی است، محکمترین بناها، با دوامترین حکومتها، قویترین انسانها، و هر چیز که از آن مستحکم‌تر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می‌شود، و همه بدون استثناء خلل‌پذیرند.

اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت، رنگ جاودانگی به خود می‌گیرند، چرا که ذات پاکش ابدی است و هر چیز نسبیتی با او دارد رنگ ابدیت می‌یابد:

اعمال صالح، ابدی هستند، شهیدان حیات جاویدان دارند، پیامبران و امامان و دانشمندان راستین، و مجاهدان راه حق، تاریخشان، توام با ابدیت است، چرا که همه رنگ الهی دارند.

به همین دلیل، آیات فوق به ما هشدار می‌دهد که بیاباید سرمایه‌های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید، و در صندوق پس‌اندازی ذخیره کنید که دست تطاول ایام به محتویاتش نمی‌رسد، و گذشت شب و روز آن را به فنا و نیستی سوق نمی‌دهد.

بیائید و سرمایه‌های خود را برای خدا و در راه خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق "عِنْدَ اللَّهِ" گردد، و به مقتضای "ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ" باقی و برقرار شود.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۳۹۱

در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم:

إذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث صدقة جاریه، علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له:

" هنگامی که فرزند آدم از دنیا می‌رود امید او از همه چیز بریده خواهد شد مگر از سه چیز: صدقات جاریه (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است) و علم و دانشی که مردم از آن بهره می‌گیرند، و فرزند صالح که برای او دعا می‌کند" چرا که همه اینها برای خدا و در راه او هستند و رنگ ابدیت دارند.

در نهج البلاغه می‌خوانیم:

شان ما بین عملین: عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤنثه و ببقی اجره:

" بسیار تفاوت دارد عملی که لذتش از میان می‌رود و مسئولیتش باقی می‌ماند، و عملی که درد و رنجش می‌رود و اجرش باقی است".

۲۴- نشانه دوستی خدا چیست و مومنانی که خداوند آنها را دوست می دارد چه ویژگی هایی دارند؟

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۳۱ آل عمران)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (آیه ۳۲ آل عمران)

۳۱- بگو: "اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببخشد، و خدا آمرزنده مهربان است."

۳۲- بگو: "از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد."

(در نتیجه نشانه دوستی خدا اطاعت و تبعیت از فرمان خداوند و پیامبر(ص) است.)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (آیه ۵۴ مائده)

۵۴- ای کسانی که ایمان آورده اید هر کسی از شما از آئین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد، که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد میکنند و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند.

این فضل خدا است که بهر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد و (فضل) خدا وسیع و خداوند داناست.

۲۵- راه محبوب شدن چیست؟

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (آیه ۹۶ مریم)

۹۶- کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند خداوند رحمن محبت آنها را در دلها می‌افکند.

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۱۴۴

... بعضی از مفسران این آیه را مخصوص امیر مؤمنان علی ع و بعضی شامل همه مؤمنان دانسته‌اند.

بعضی گفته‌اند منظور این است که خداوند محبت آنان را در دل‌های دشمنانشان می‌افکند، و این محبت رشته‌ای می‌شود در گردنشان که آنها را به سوی ایمان می‌کشاند.

بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت و قوت و وحدت کلمه می‌شود دانسته‌اند.

بعضی آن را اشاره به دوستی مؤمنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته، و می‌گویند آنها آن چنان به یکدیگر علاقه پیدا می‌کنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می‌دهد.

ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع آیه بیندیشیم خواهیم دید که همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است بی‌آنکه با هم تضادی داشته باشند.

و نکته اصلی آن این است که: "ایمان و عمل صالح" جاذبه و کشش فوق‌العاده‌ای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیّه انسانی، تقوا و پاکی و درستی

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۱۴۵

و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس کشیده و رباینده است.

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت می‌برند، و از ناپاکانی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی المثل می‌خواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تاکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.

این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می‌دهد که دامنه‌اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می‌شود.

با چشم خود بسیار دیده‌ایم اینگونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان می‌بندند، دیده‌ها برای آنها گریان می‌شود، هر چند ظاهراً پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می‌بینند، همه خود را در عزای آنها شریک محسوب می‌دارند.

اما اینکه بعضی آن را در باره امیر مؤمنان علی ع دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شک درجه عالی و مرحله بالای آن، ویژه آن امام متقین است، (و در نکته‌ها از این روایات مشروحا بحث خواهیم کرد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند، و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم:

ان الله اذا احب عبدا دعا جبرئيل، فقال يا جبرئيل اني احب فلانا فاحبه، قال فيحبه جبرئيل ثم ينادي في اهل السماء ان الله يحب فلانا فاحبوه، قال فيحبه اهل السماء ثم يوضع له القبول في الارض! و ان الله اذا ابغض عبدا دعا جبرئيل، فقال يا جبرئيل اني ابغض فلانا فابغضه، قال فيبغضه جبرئيل، ثم ينادي في اهل السماء ان الله يبغض فلانا

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۱۴۶

فابغضوه، قال فيبغضه اهل السماء ثم يوضع له البغضاء في الارض!

" هنگامی که خداوند کسی از بندگان را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می‌گوید من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمانها ندا

می‌دهد که ای اهل آسمان! خداوند فلان کس را دوست دارد او را دوست دارید، و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می‌شود.

و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می‌گوید من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می‌دارد، سپس در میان اهل آسمانها ندا می‌دهد که خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید، همه اهل آسمانها از او متنفر می‌شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود."

این حدیث پر معنی نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می‌گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند، و این محبت در قلوب انسانهایی که در زمین هستند پرتوافکن می‌شود.

راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است؟ و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان فرشته‌ها و انسانهای با ایمان همه از او متنفر و بیزارند...

۲۶- انگیزه های زندگی دنیا چیست؟

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (آیه ۲۰ حدید)

۲۰- بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی، و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی، سپس تبدیل به گاه می شود، و در آخرت یا عذاب شدید است، یا مغفرت و رضای الهی، و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست!

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۵۶

... در آیات مختلف قرآن، گاه زندگی دنیا توصیف "لعب و لهو" شده، مانند مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوَ: "زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست" (انعام- ۳۲).

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۵۷

و گاه توصیف به "لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر" شده (مانند آیات مورد بحث) و گاه از آن به "متاع غرور" تعبیر شده (مانند آل عمران- ۱۸۵ و آیات مورد بحث) و گاه به عنوان "متاع قليل" (نساء- ۷۷).

و گاه به عنوان امری عارضی و ظاهری و زودگذر (نساء- ۹۴).

از مجموعه این تعبیرات و تعبیرهای دیگر قرآن به خوبی دیدگاه اسلام در مورد زندگی مادی و مواهب آن روشن می شود که برای آن ارزشی ناچیز قائل است، و تمایل و دلبستگی به آن را ناشی از حرکت های بی هدف (لعب) و هدف های سرگرم کننده (لهو) و تجمل پرستی (زینت) و حب مقام و ریاست و برترجویی بر دیگران (تفاخر) و حرص و آز و افزون طلبی (تکاثر) می شمرد، و عشق به آن را سرچشمه انواع مظالم و گناهان می داند.

اما اگر این مواهب مادی تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه‌هایی می‌شوند که خدا آنها را از مؤمنان می‌خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آنها می‌بخشد، "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ..." (توبه - ۱۱۱).

۲۷- عاقبت امر به معروف و نهی از منکر نکردن چیست؟

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (آیه ۲۵ انفال)

۲۵- و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده‌اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.

وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (آیه ۱۶۳ اعراف)

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَةٌ مِنْهُمْ لِمَ نَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْقُونَ (آیه ۱۶۴ اعراف)

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (آیه ۱۶۵ اعراف)

۱۶۳- و از آنها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود سؤال کن، و (بخاطر بیاور) هنگامی را که آنها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون خدا) می‌کردند، همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت- شان بود) آشکار می‌شدند اما در غیر روز شنبه به سراغ آنها نمی‌آمدند، اینگونه آنها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می‌نمودند.

۱۶۴- و هنگامی را که گروهی از آنها (به گروه دیگر) گفتند چرا جمعی (گنهار) را اندرز می‌دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد و یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت (آنها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند) گفتند:

(این اندرزها) برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماست، به علاوه شاید آنها (بپذیرند و از گناه بازایستند و) تقوی پیشه کنند.

۱۶۵- اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و آنها را که ستم کردند به عذاب شدیدی بخاطر نافرمانی‌شان گرفتار ساختیم

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۴۱۸

... جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی از دریاها (ظاهراً دریای احمر بوده که در کنار سرزمین فلسطین قرار دارد) در بندری بنام "ایله" (که امروز بنام بندر ایلات معروف می‌باشد) زندگی می‌کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان دستوری به آنها داده شد و آن اینکه صید ماهی را در آن روز (شنبه) تعطیل کنند اما آنها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات دردناکی شدند ...

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۴۲۲

...در اینکه این جمعیت، قانون‌شکنی را از کجا شروع کردند، در میان مفسران گفتگو است، از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که نخست دست به حيله به اصطلاح شرعی زدند، در کنار دریا حوضچه‌هایی ترتیب دادند و راه آن را به دریا گشودند، روزهای شنبه راه حوضچه‌ها را باز می‌کردند، و ماهیان

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۴۲۳

فراوان همراه آب وارد آنها می‌شدند، اما به هنگام غروب که می‌خواستند به دریا بازگردند راهشان را محکم می‌بستند، سپس روز یکشنبه شروع به صید آنها می‌کردند و می‌گفتند خداوند به ما دستور داده است صید ماهی نکنید، ما هم صید نکرده‌ایم بلکه تنها آنها را در حوضچه‌ها محاصره نموده‌ایم! بعضی از مفسران گفته‌اند آنها روز شنبه قلابها را به دریا می‌افکندند، سپس روز بعد آن را از دریا بیرون می‌کشیدند و به این وسیله صید ماهی می‌نمودند.

و از بعضی از روایات دیگر برمی‌آید که آنها بدون هیچ حيله‌ای با بی‌اعتنایی کامل روزهای شنبه مشغول صید ماهی شدند.

ولی ممکن است همه این روایات صحیح باشد به این ترتیب که در آغاز از طریق حيله به اصطلاح شرعی - به وسیله کندن حوضچه‌ها و یا انداختن قلابها - کار خود را شروع کردند، این کار، گناه را در

نظر آنها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت، کم کم روزهای شنبه علنا و بی پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند.

چه کسانی رهایی یافتند؟

ظاهر آیات فوق این است که از آن سه گروه (گنهکاران، ساکتان و اندرز دهندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است آنها هنگامی که دیدند اندرزهایشان مؤثر واقع نمی شود ناراحت شدند و گفتند ما از شهر بیرون می رویم، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقا در همان شب کیفر الهی دامن دو گروه دیگر را گرفت...

۲۸- نقش غذاهای پاکیزه در انجام عمل صالح چیست؟

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (آیه ۵۱ مومنون)

۵- ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۵۵

آیه مورد بحث همه را مخاطب ساخته چنین می‌گوید: "ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه و طیب تغذیه کنید و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه شما عمل می‌کنید آگاهم" (یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

فرق میان شما و دیگر انسانها این نیست که شما صفات بشری همانند نیاز به تغذیه ندارید، تفاوت این است که شما حتی تغذیه را نیز به عنوان یک وسیله تکامل پذیرفته‌اید و به همین دلیل برنامه شما خوردن از طیبات و پاکیزه‌ها است در حالی که مردمی که خوردن را هدف نهایی خود قرار داده‌اند به هیچوجه مقید به این برنامه نیستند، به دنبال چیزی می‌روند که هوس حیوانی آنها را اشباع کند خواه خبیث باشد یا طیب.

و با توجه به اینکه نوع تغذیه در روحيات انسان مسلماً مؤثر است و غذاهای مختلف، آثار اخلاقی متفاوتی دارد ارتباط این دو جمله روشن می‌شود که می‌فرماید:

"از غذاهای پاکیزه بخورید" و "عمل صالح انجام دهید".

در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم خوردن غذای حرام جلو استجاب دعاى انسان را می‌گیرد، حدیث معروفی که از پیامبر اسلام ص نقل شده شاهد این مدعی است: مردی خدمتش عرض کرد دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود:

طهر مأكلك و لا تدخل بطنك الحرام:

"غذای خود را پاک کن، و از هر گونه غذای حرام بپرهیز".

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله *إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ* (من از آنچه انجام می‌دهید آگاهم) خود دلیل مستقلى برای انجام عمل صالح است، چرا که وقتی انسان بداند کسی همواره ناظر عمل او است که چیزی بر او مخفی نمی‌شود

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۵۶

و حساب اعمال او را دقیقاً نگاه می‌دارد، بدون شک این توجه در اصلاح عمل او مؤثر است.

و از این گذشته تعبیرات آیه فوق از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمتهای پاکیزه‌ای که نصیب او شده نیز روی اعمال انسان مؤثر است.

به این ترتیب در این آیه از سه جهت برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است: از جهت تاثیر غذای پاک بر صفای قلب، و از جهت تحریک حس شکر - گزاری، و از جهت توجه دادن به اینکه خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است.

و اما واژه "طیب" چنان که قبلاً هم گفته‌ایم به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل "خیث" (ناپاک) است، راغب در مفردات می‌گوید: "طیب" در اصل به معنی هر امر لذت‌بخش است خواه حواس انسان از آن لذت ببرد و یا روح و جان انسان، ولی در شرع به معنی چیزی است که پاک و حلال باشد.

به هر حال بسیاری از بحثهای قرآن پیرامون طیب و طیبات دور می‌زند:

- به پیامبران دستور می‌دهد تنها از غذای طیب تغذیه کنند.

- نه تنها به پیامبران، به همه مؤمنان خطاب می‌کند: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ*، ای کسانی که ایمان آوردید از طیباتی که به شما روزی داده‌ایم بخورید" (بقره - ۱۷۲).

- اعمال و سخنانی به مقام قرب او راه می‌یابند که طیب و پاک باشند *إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ*: "کلمات طیب به مقام قرب او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد" (فاطر - ۱۰).

- و نیز یکی از افتخارات بزرگی که خداوند به انسان داده، و به عنوان یکی از نشانه‌های برتری او بر سایر موجودات می‌شمرد استفاده از طیبات است وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۵۷

وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

"ما فرزندان آدم را اکرام کردیم و بزرگ داشتیم، و آنها را در خشکی و دریا بر مرکبهایی حمل نمودیم، و از روزیهای طیب و پاکیزه به آنها بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت دادیم" (اسراء- ۷۰).

در یک حدیث کوتاه و پر معنی از پیامبر گرامی اسلام ص نیز این حقیقت بازگو شده است فرمود:

يا ايها الناس! ان الله طيب لا يقبل الا طيبا:

"ای مردم! خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پاک و پاکیزه چیزی را قبول نمی‌کند" ...

۲۹- زیان انفاق نکردن در راه خدا برای جامعه اسلام چیست؟

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۱۹۵ بقره)

۱۹۵- و در راه خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۳۷

... انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه‌ها.

در اینکه میان دو جمله "وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ" و "وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ"، آیا ارتباطی وجود دارد یا نه، با توجه به اینکه تمام تعبیرات قرآن حساب شده است، حتماً میان این دو رابطه‌ای است و به نظر می‌رسد رابطه این است اگر انفاق در مسیر جهاد و فی سبیل الله نکنید، خود را با دست خویش به هلاکت افکنده‌اید، بلکه می‌توان مساله را از این فراتر برد و گفت:

این آیه گر چه در ذیل آیات جهاد آمده است ولی بیانگر یک حقیقت کلی و اجتماعی است و آن اینکه انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه‌ها از مفاسد کشنده

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۳۸

است، زیرا هنگامی که مساله انفاق به فراموشی سپرده شود، و ثروتها در دست گروهی محدود جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می‌آید، که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه مساله انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می‌شود.

بنا بر این انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است، زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است.

امیر مؤمنان علی ع در یکی از کلمات قصارش به این حقیقت اشاره فرموده، می‌گوید:

حصنوا اموالکم بالزکاة

": اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید"

و به تعبیر بعضی از مفسران، خودداری از انفاق فی سبیل اللّٰه هم سبب مرگ روح انسانی به خاطر بخل خواهد شد، و هم مرگ جامعه به خاطر عجز و ناتوانی، مخصوصا در نظامی همچون نظام اسلام که بر نیکو کاری بنا شده است

۳۰- علت مصائب و مشکلاتی که به ما می رسد چیست؟

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (آیه ۳۰ شوری)

۳۰- هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید، و بسیاری را نیز عفو می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۰

... ۱- این آیه به خوبی نشان می‌دهد مصائبی که دامنگیر انسان می‌شود یک نوع مجازات الهی و هشدار است (هر چند استثنائاتی دارد که بعد به آن اشاره خواهد شد) و به این ترتیب یکی از فلسفه‌های حوادث دردناک و مشکلات زندگی روشن می‌شود.

جالب اینکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم: که از پیامبر گرامی خدا ص نقل می‌کند که فرمود:

خیر آیه فی کتاب الله هذه الایة! یا علی! ما من خدش عود، و لا نكبة قدم الا بذنب، و ما عفی الله عنه فی الدنيا فهو اكرم من ان يعود فیه و ما عاقب علیه فی الدنيا فهو اعدل من ان یتثنی علی عبده:

" این آیه (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ...) بهترین آیه در قرآن مجید است، ای علی! هر خراشی که از چوبی بر تن انسان وارد می‌شود، و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سر زده، و آنچه خداوند در دنیا عفو می‌کند گرامی‌تر از آن است که (در قیامت) در آن تجدید نظر فرماید، و آنچه را که در این دنیا عقوبت فرموده عادلتر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد!" و به این ترتیب اینگونه مصائب علاوه بر اینکه بار انسان را سبک می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۱

او را نسبت به آینده کنترل خواهد نمود.

۲- گرچه ظاهر آیه عام است و همه مصائب را در بر می‌گیرد، ولی مطابق معمول در عمومات استثنائاتی وجود دارد، مانند مصائب و مشکلاتی که دامنگیر انبیا و ائمه معصومین ع می‌شد که برای ترفیع مقام یا آزمایش آنها بود.

و همچنین مصائبی که گریبان غیر معصومین را می‌گیرد و جنبه آزمون دارد.

و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاریها و عدم دقت و مشورت و سهل‌انگاری در امور حاصل می‌شود که اثر تکوینی اعمال خود انسان است.

و به تعبیر دیگر جمع میان آیات مختلف قرآن و روایات ایجاب می‌کند که عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند، و این مطلب تازه‌ای نیست که مایه گفتگوی بعضی از مفسران شده است.

کوتاه سخن اینکه مصائب و گرفتاریهای سخت، فلسفه‌های مختلفی دارد، که در بحثهای توحیدی، و مباحث عدل الهی، به آن اشاره شده است.

شکوفایی استعدادها تحت فشار مصائب، هشدار نسبت به آینده، آزمون الهی، بیداری از غرور و غفلت، و کفاره گناه و ...

اما از آنجا که بیشتر افراد آن جنبه کیفری و کفاره‌ای دارد آیه فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است.

و لذا در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که امام علی بن الحسین ع وارد بر یزید شد، یزید نگاهی به او کرد و گفت: یا علی! ما أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ! (اشاره به اینکه حوادث کربلا نتیجه اعمال خود شما بود).

ولی امام علی بن الحسین ع فوراً در پاسخ فرمود:

كَلَّا! مَا هَذِهِ فِينَا نَزَلَتْ، انما نزل فينا "ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ" فنحن الذين لا ناسي على ما فاتنا من امر الدنيا، و لا

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۲

نفرح بما آتينا .

" چنین نیست، این آیه در مورد ما نازل نشده، آنچه در باره ما نازل شده آیه دیگری است که می‌گوید: هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد پیش از آفرینش شما در کتاب (لوح محفوظ) بوده، و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است، این برای آن است که شما به خاطر آنچه از دست می‌دهید غمگین نشوید، و به خاطر آنچه در دست دارید زیاد خوشحال نباشید (هدف از این مصائب عدم دلبستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یک نوع تربیت و آزمون برای شما است).

سپس امام افزود: " ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آنچه از دست داده‌ایم غمگین نخواهیم شد، و به خاطر آنچه در دست داریم خوشحال نیستیم (همه را زودگذر می‌دانیم و چشم به لطف و عنایت خدا بسته‌ایم).

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق ع پایان می‌دهیم: هنگامی که از حضرتش تفسیر آیه فوق را خواستند فرمود: می‌دانید علی ع و اهل بیتش بعد از او گرفتار مصائبی شدند، آیا به خاطر اعمالشان بود؟ در حالی که آنها اهل بیت طهارتند، و معصوم از گناه، سپس افزود:

ان رسول الله کان يتوب الى الله و يستغفر في كل يوم و ليلة مائة مرة من غير ذنب ان الله يخلص اوليائه بالمصائب لياجرهم عليها من غير ذنب:

" رسول خدا ص پیوسته توبه می‌کرد و در هر شبانه روز صد بار استغفار می‌نمود، بی‌آنکه گناهی مرتکب شده باشد، خداوند برای اولیاء و دوستانش مصائبی قرار می‌دهد تا به خاطر صبر در برابر آن از او پاداش گیرند بی‌آنکه گناهی مرتکب شده باشند " .

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۳

۳- گاه بعضی در این مساله تردید کرده‌اند که مصائب در آیه فوق اشاره به مصائب دنیا باشد چرا که دنیا دار عمل است نه دار پاداش و کیفر.

ولی این اشتباه بزرگی است چرا که " آیات " و " روایات " فراوانی نشان می‌دهد که گاه انسان در همین دنیا گوشه‌ای از کیفر اعمالش را می‌بیند، و اینکه می‌گویند دنیا دار مجازات نیست، یعنی تمام

حسابها تصفیه نمی‌شود، نه اینکه مطلقاً مجازاتی وجود ندارد، و انکار این حقیقت از نظر آشنایان به آیات و روایات شبیه انکار یک امر بدیهی است.

۴- گاه مصائب، جنبه دستجمعی دارد، و محصول گناهان جمعی است، همانگونه که در آیه ۴۱ سوره روم می‌خوانیم: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** "فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، تا نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده‌اند به آنها بچشاند شاید باز گردند".

روشن است که این در باره جوامع انسانی است، که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانیها می‌شوند.

و در آیه ۱۱ سوره رعد آمده است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**: "خداوند سرنوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خویشتن را تغییر دهند".

و امثال این آیات که گواهی می‌دهد در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد، که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند برکات الهی شامل حال آنها می‌شود، و هر گاه فاسد شوند زندگی آنها به فساد می‌گراید.

و گاه ممکن است این قضیه در مورد فرد انسانها صادق شود و هر کس

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۴

در مقابل گناهی که مرتکب می‌شود به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقاتش گرفتار گردد، همانطور که در آیه فوق آمده است ...

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۵

نکته‌ها:

۱- مصائب شما از خود شما است!

این تصور برای بسیاری وجود دارد که گمان می‌کنند رابطه اعمال انسان با جزای الهی همان رابطه قرار دادی است که شبیه آن در مورد قوانین دنیا و پاداش و کیفر آن وجود دارد، در حالی که بارها گفته‌ایم که این ارتباط به یک نوع ارتباط تکوینی شبیه‌تر است تا ارتباط تشریعی و قراردادی، و به تعبیر دیگر پاداش کیفرها "بیشتر بازتاب طبیعی و تکوینی اعمال انسانها است که دامن آنها را می‌گیرد.

آیات فوق شاهد گویایی برای این واقعیت است.

در این زمینه روایات زیادی در منابع اسلامی وارد شده که به گوشه از آن برای تکمیل این بحث اشاره می‌کنیم.

۱- در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه آمده است:

ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش، فزال عنهم، الا بذنوب اجترحوها، لان الله لیس بظلام للعبید، و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم، و تزول عنهم النعم، فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم، و وله من قلوبهم، لرد علیهم کل شارد، و اصلح لهم کل فاسد:

"هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد، مگر بواسطه گناهایی که انجام دادند، زیرا خداوند هرگز به بندگان ستم روا نمی‌دارد، هر گاه مردم در موقع نزول بلاها و سلب نعمتها با صدق نیت به پیشگاه خدا تضرع کنند، و با دلهای پر اشتیاق و آکنده از مهر خدا از او درخواست جبران نمایند، مسلماً آنچه از دستشان رفته به آنها باز می‌گرداند و هر گونه مفسده‌ای را برای آنها اصلاح می‌کند" «نهج البلاغه خطبه ۱۷۸».

۲- در "جامع الاخبار" حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع نقل شده است

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۶

که فرمود:

ان البلاء للظالم ادب، و للمؤمن امتحان، و للانبياء درجه و للاولياء کرامه.

"بلاها برای ظالم تادیب است، و برای مؤمنان امتحان، و برای پیامبران درجه، و برای اولیاء کرامت و مقام است".

این حدیث شاهد گویایی است برای آنچه در مورد استثنای آیه بیان کردیم.

۳- در حدیث دیگری در کافی از امام صادق ع آمده است که فرمود:

ان العبد اذا كثرت ذنوبه، و لم یکن عنده من العمل ما یکفرها، ابتلاه بالحزن لیکفرها:

"هنگامی که انسان گناهش افزون شود و اعمالی که آن را جبران کند نداشته باشد خداوند او را گرفتار اندوه می‌کند تا گناهانش را تلافی کند".

۴- در کتاب کافی اصولاً بابی برای این موضوع منعقد شده، و ۱۲ حدیث در همین زمینه در آن آمده است.

تازه همه اینها غیر از گناهی است که خداوند طبق صریح آیه فوق مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد که آن نیز به نوبه خود بسیار است.

۲- رفع یک اشتباه بزرگ

ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هر گونه مصیبتی دامنه‌شان را می‌گیرد با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند باید

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۴۷

در برابر هر حادثه ناگواری تسلیم شد، و از این اصل آموزنده و حرکت آفرین قرآنی نتیجه معکوس یعنی نتیجه تخدیری بگیرند که این بسیار خطرناک است.

هیچگاه قرآن نمی‌گوید در برابر مصائب تسلیم باش، و در رفع مشکلات کوشش مکن، و تن به ظلمها و ستمها و بیماریها بده، بلکه می‌گوید: اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاریها بر

تو چیره شد، بدان گناهی کرده‌ای که نتیجه و کفاره‌اش دامن‌ت را گرفته، به اعمال گذشته‌ات بیندیش،
و از گناهانت استغفار کن، و خویش‌ت را بساز و ضعفها را اصلاح نما.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات این آیه بهترین آیه قرآن معرفی شده به خاطر همین آثار تربیتی
مهم آن است، و به خاطر سبک کردن بار انسان از سوی دیگر و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار
در قلب و جان او از سوی سوم ...

۳۱- راه رسیدن به حقیقت نیکوکاری چیست؟

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (آیه ۹۲ آل عمران)

۹۲- هرگز به (حقیقت) نیکو کاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) انفاق کنید، و آنچه انفاق می‌کنید خداوند از آن با خبر است.

۳۲- آیا همه اصحاب پیامبر معصوم بودند و از گناه منزّه اند؟

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (آیه ۲۹ فتح)

۲۹- محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۹

... معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله ص دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاک و پاکیزه‌اند، و از آلودگیها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچیک از آنها نداریم، و بد گویی از آنها مطلقاً ممنوع است، حتی به گفته بعضی موجب کفر می‌شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده‌اند، از جمله آیه مورد بحث که می‌گوید: "خداوند به کسانی از آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است".

و همچنین به "آیه ۱۰۰ سوره توبه" که بعد از ذکر عنوان "مهاجرین" و "انصار" می‌گوید: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ: "خداوند از آنها خوشنود، و آنها نیز از خدا خوشنود شدند".

ولی هر گاه خود را از پیشداوریها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۰

وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد:

۱- جمله "رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ" در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار "الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ" قرار گرفته که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می‌کنند.

همانگونه که "تابعان" اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می‌شوند عین همین مطلب در باره "صحابه" نیز می‌آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آنها سلب شود از دائره رضایت الهی بیرون خواهند رفت.

و به تعبیر دیگر تعبیر به "احسان" هم در مورد "تابعان" است، و هم در مورد "متبوعان" بنا بر این هر کدام از این دو، "خط احسان" را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

۲- از روایات اسلامی چنین استفاده می‌شود که اصحاب پیامبر ص هر چند امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دورانه‌های بعد می‌آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از یک نظر از صحابه افضلند، چرا که آنها شاهد انواع معجزات بوده‌اند ولی دیگران بدون مشاهده آنها، و با استفاده از دلائل دیگر، در همان راه گام نهاده‌اند.

چنان که در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم که بارانش عرض کردند:

نحن اخوانک یا رسول الله! قال: لا انتم اصحابی، و اخوانی الذین یاتون بعدی، آمنوا بی و لم یرونی، و قال: للعامل منهم اجر خمسين منکم، قالوا بل منهم یا رسول الله؟ قال: بل منکم! ردوها ثلاثا، ثم قال: لانکم تجدون علی الخیر اعوانا!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۱

" آیا ما برادران توایم ای رسول خدا؟ فرمود: نه! شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند."

سپس افزود: " افرادی از آنها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟! فرمود:

نه! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آنها این سخن را تکرار کردند (و پیامبر ص نفی کرد) سپس فرمود: این به خاطر آن است که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می کند."

در صحیح مسلم نیز از رسول خدا ص چنین نقل شده که روزی فرمود:

وددت انا قد رأينا اخواننا

: " دوست می داشتم برادرانمان را می دیدیم!".

قالوا: ا و لسنا اخوانک یا رسول اللہ؟! " گفتند: آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا؟! " فرمود:

انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد

: " شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده اند!"!! عقل و منطق نیز همین را می گوید که دیگران که تحت پوشش تعلیمات مستمر پیامبر ص در شب و روز نبوده اند و در عین حال همانند یاران پیامبر ص یا بیش از آنها ایمان و عمل صالح داشته اند برترند.

۳- این سخن از نظر تاریخی نیز بسیار آسیب پذیر است چرا که بعضی از صحابه را می بینیم که بعد از پیغمبر اکرم ص و یا حتی در عصر خود او راه خطا پیمودند.

ما چگونه می توانیم کسانی را که آتش جنگ جمل را افروختند و آن همه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۲

مسلمانان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر ص شمشیر کشیدند از گناه تبرئه کنیم؟! یا کسانی که در " صفین " و " نهروان " اجتماع کردند و سر به شورش در برابر وصی و جانشین پیامبر

ص و برگزیده مسلمین برداشتند، و خونهای بی حساب ریختند، مشمول رضای خدا بدانیم، و بگوئیم گرد و غبار عصیان نیز بر دامان آنها ننشسته است؟! و از این عجیب‌تر عذر کسانی است که تمام این مخالفتها را به عنوان اینکه آنها "مجتهد" بودند و مجتهد معذور است توجیه می‌کنند! اگر بشود چنین گناهان عظیمی را به وسیله "اجتهاد" توجیه کرد دیگر هیچ قاتلی را نمی‌توان ملامت نمود، و یا حدود الهی را در باره او اجرا کرد، چرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.

و به تعبیر دیگر در میدان جمل یا صفین و یا نهروان دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعا هر دو بر حق نبودند، چرا که جمع بین ضدین محال است، با این حال چگونه می‌توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست، در حالی که مساله از مسائل پیچیده و مشکلی نبود که تشخیص آن ممکن نباشد؟ زیرا همه می‌دانستند علی ع یا بر طبق نص پیامبر ص و یا با انتخاب مسلمین خلیفه بر حق او است، در عین حال بر روی او شمشیر کشیدند، این کار را چگونه می‌توان از طریق اجتهاد توجیه کرد؟! چرا شورش "اصحاب رده" را در زمان ابو بکر از طریق اجتهاد توجیه نمی‌کنند و رسماً آنها را مرتد می‌شمرند، اما شورشیان "جمل" و "صفین" و "نهروان" را مبرا از هر گونه گناه می‌دانند؟! به هر حال به نظر می‌رسد که مساله تنزیه صحابه به طور مطلق یک حکم سیاسی بوده که گروهی بعد از پیامبر ص برای حفظ موقعیت خود روی آن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۳

تکیه کردند، تا خود را از هر گونه انتقادی مصون و محفوظ دارند و این مطلبی است که نه با حکم عقل می‌سازد، و نه با تواریخ مسلم اسلامی، و شعری است که ما را در قافیه خود گرفتار خواهد کرد.

چه بهتر که ما در عین احترام به صحابه رسول الله ص و کسانی که همواره در خط او بودند معیار قضاوت در باره آنها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانشان از آغاز تا انجام در نظر بگیریم، همان معیاری که از قرآن استفاده کرده‌ایم و همان معیاری که خود پیامبر ص یارانش را با آن می‌سنجید. ...

۳۳- زمان آفرینش جهان چقدر بوده و چرا خداوند در یک لحظه جهان را خلق نکرده است؟

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حِينًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (آیه ۵۴ اعراف)

۵۴- پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت، با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است، و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان) برای او (و به فرمان او) است. پر برکت (و زوال‌ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۲۰۳

... پاسخ این سؤال را از یک نکته می‌توان دریافت و آن اینکه آفرینش اگر در یک لحظه می‌بود، کمتر می‌توانست از عظمت و قدرت و علم آفریدگار حکایت کند، اما هنگامی که در مراحل مختلف، و چهره‌های گوناگون، طبق برنامه‌های منظم و حساب شده، انجام گیرد، دلیل روشنتری برای شناسایی آفریدگار خواهد بود، فی المثل اگر نطفه آدمی در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل می‌شد، آن قدر نمی‌توانست عظمت خلقت را بازگو کند، اما هنگامی که در طی ۹ ماه، هر روز در مرحله‌ای، و هر ماه به شکلی، ظهور و بروز کند می‌تواند به تعداد مراحل که پیموده است نشانه‌های تازه‌ای از عظمت آفریدگار بدست دهد.

سپس قرآن می‌گوید: "خداوند پس از آفرینش آسمان و زمین، زمام رهبری آنها را بدست گرفت" یعنی نه تنها آفرینش از او است بلکه اداره و رهبری جهان نیز با او می‌باشد (ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ).

و این پاسخی است به آنها که جهان را در آفرینش نیازمند به خدا می‌دانند نه در بقا و ادامه هستی.

۳۴- تعلیم و تعلم مسائل اسلامی چه جایگاهی دارد و آیا از دیدگاه قرآن تقلید جایز است ؟

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (آیه ۱۲۲ توبه)

۱۲۲- شایسته نیست، مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی، طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را انداز نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۱۹۳

... شک نیست که منظور از "تفقه" در دین فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است، زیرا در مفهوم تفقه، همه این امور جمع است، بنا بر این آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفایی باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند، و پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، مخصوصاً به قوم و جمعیت خود باز گردند، و آنها را به مسائل اسلامی آشنا سازند.

بنا بر این آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی، و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می‌کند، و هم یاد دادن را، و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می‌کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.

[قرآن و جواز تقلید از فقیه]

گروهی از علمای اسلامی به آیه فوق بر مساله جواز تقلید استدلال کرده‌اند، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آنها همان تقلید است.

البته همانگونه که گفتیم آیه فوق، تنها از فروع دین بحث نمی‌کند و مسائل اصولی را نیز شامل می‌شود، ولی به هر حال فروع دین را نیز در بر دارد.

تنها اشکالی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آنها که مسائل اسلامی را فرا می‌گرفتند و به دیگران می‌رساندند، حکم مساله‌گوهای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را، یعنی مساله را از پیامبر ص گرفته و عینا بدون هیچگونه اظهار نظر برای دگران نقل می‌کردند.

ولی با توجه به اینکه اجتهاد و تقلید، مفهوم وسیعی دارد می‌توان اشکال فوق

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۱۹۴

را پاسخ داد.

توضیح اینکه: شک نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت، و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر ص می‌آموختند، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مساله‌گویان زمان ما باشند، زیرا بسیاری از آنها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می‌رفتند و طبعا مسائلی پیش می‌آمد که عین آن را از پیامبر ص نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاعات آیات قرآن مجید، وجود داشت، مسلما آنها با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به اصطلاح علمی "رد فروع به اصول" و "رد اصول بر فروع"، احکام آنها را درک می‌کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است (دقت کنید).

مسلمانان این کار و امثال آن در زمان پیامبر ص بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت، هر چند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.

و از آنجا که آیه فوق یک مفهوم عام دارد، هم قبول گفتار مساله‌گویان را شامل می‌شود، و هم قبول قول مجتهدان را، و به این ترتیب با عموم آیه می‌توان استدلال بر جواز تقلید کرد.

[اهمیت "تعلیم" و "تعلیم"]

مساله مهم دیگری که از آیه می‌توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مساله "تعلیم" و "تعلیم" قائل شده است، تا آنجا که مسلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند.

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است، و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در مساله جهاد با جهل، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملت جاهل همواره محکوم به

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۱۹۵

شکست است.

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد، او می‌گوید:

من در "طرابلس" مشغول تحصیل علم بودم، روزی فرماندار آنجا که خود از معارف اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه‌ای داشت، به من گفت: چرا دولت، علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می‌کند، در حالی که این خدمت مقدس، شرعا بر همه واجب است، و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته‌ترند، آیا این کار اشتباه نیست؟

من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم این کار ریشه‌ای در قرآن مجید دارد، آنجا که می‌گوید: گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند! او بسیار از این جواب لذت برد، بخصوص اینکه از یک فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود.

۳۵- از دیدگاه قرآن مهمترین معیار برای ازدواج چیست و چرا؟

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أُعْجِبُكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (آیه ۲۲۱ بقره)

۲۲۱- و با زنان مشرک و بت‌پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت‌پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت‌پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت‌پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او،) شما را به شگفتی آورد. آنها دعوت به سوی آتش می‌کنند، و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می‌نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می‌سازد، شاید متذکر شوند!

(در نتیجه مهمترین معیار برای ازدواج ایمان است زیرا افراد بی ایمان انسان را به سوی آتش و جهنم می‌کشانند.)

۳۶- کدام حزب پیروز است؟

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (آیه ۱۷۱ صافات)

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (آیه ۱۷۲ صافات)

وَإِنْ جُنَدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (آیه ۱۷۳ صافات)

۱۷۱- وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده.

۱۷۲- که آنها یاری می‌شوند.

۱۷۳- و لشکر ما (در تمام صحنه‌ها) پیروزند.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۸۷

... چه عبارت صریح و گویا، و چه وعده روح‌پرور و امیدبخشی؟! آری پیروزی لشکر حق بر باطل، و غلبه جند الله و یاری خداوند نسبت به بندگان مرسل و مخلص از وعده‌های مسلم او، و از سنتهای قطعی است که در آیات فوق به عنوان "سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا" (این وعده و سنت ما از آغاز بوده) مطرح شده است.

نظیر این مطالب در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید آمده است: در آیه

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۸۸

۴۷ سوره روم می‌خوانیم: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

"یاری کردن مؤمنان حقی است مسلم بر ما!" و در آیه ۴۰ سوره حج آمده است: وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ: "خداوند هر کس را که به یاری آئین او برخیزد یاریش می‌کند".

و در آیه ۵۱ از سوره غافر می‌خوانیم: **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ**: "ما رسولان خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و در (روز رستاخیز) آن روز که شاهدان به حق قیام می‌کنند یاری می‌دهیم".

و بالاخره در آیه ۲۱ سوره مجادله با قاطعیت تمام از این غلبه و پیروزی به عنوان یک سنت قطعی سخن می‌گوید: **كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي**: "خداوند مقرر داشته است که من و رسولانم بطور قطع غلبه خواهیم کرد!" بدیهی است خداوندی که بر همه چیز توانا است، و در وعده‌های او هرگز تخلف نبوده و نیست، می‌تواند به این وعده بزرگ خود جامه عمل بپوشاند، و همانند سنتهای تخلف‌ناپذیر عالم هستی بی‌کم و کاست مردان حق را پیروز گرداند.

این وعده الهی یکی از مهمترین مسائلی است که رهروان راه حق به آن دلگرمند، و از آن روح و جان می‌گیرند، هر زمان خسته شوند با آن نفس، تازه می‌کنند، و خون جدیدی در عروقشان جاری می‌شود.

یک سؤال مهم در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه: اگر مشیت و اراده الهی بر یاری پیامبران و پیروزی مؤمنان قرار گرفته، چگونه مشاهده می‌کنیم که در طول تاریخ پرماجرای بشر پیامبرانی به شهادت رسیدند، و گروه‌هایی از مؤمنان مواجه با شکست شدند؟ اگر این یک سنت تخلف‌ناپذیر الهی است، پس این استثناها

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۸۹

برای چیست؟! در پاسخ می‌گوئیم:

اولاً: پیروزی معنی وسیعی دارد، و همیشه به معنی غلبه ظاهری و جسمانی بر دشمن نیست، گاه پیروزی پیروزی مکتب است، و مهمترین پیروزی همین است، فرض کنید پیامبر اسلام ص در یکی از غزوات شهید شده بود، اما می‌بینیم آئینش دنیا را گرفته، آیا ممکن است این شهادت را به شکست تعبیر کنیم؟

مثال روشنتر اینکه امام حسین ع و یارانش در کربلا واقعا شربت شهادت نوشیدند، ولی هدف آنها این بود که چهره زشت "بنی امیه" را که مدعی خلافت پیامبر ص بودند اما در حقیقت جامعه اسلامی را به عصر جاهلیت باز می‌گرداندند نشان دهند، و به این هدف بزرگ رسیدند، مسلمانان را از خطر آنان آگاه کردند و اسلام را از سقوط رهایی بخشیدند، آیا می‌توان گفت آنها در کربلا مغلوب شدند؟! مهم این است که انبیاء و جنود الهی یعنی مؤمنان در برابر تمام تلاشهای مستمر و منسجم دشمنان حق توانستند اهداف خود را در دنیا پیش ببرند و پیروان زیادی پیدا کنند و خط مکتبی خود را تداوم بخشند، و در برابر آن همه طوفان قد علم کنند و حتی در دنیای امروز افکار اکثریت مردم جهان را به خود متوجه سازند.

نوع دیگر از پیروزی داریم که پیروزی تدریجی در برابر دشمن در طول قرن‌ها است که گاه نسلی به میدان می‌آید و پیروز نمی‌شود، اما نسل‌های آینده دنبال کار آنها را می‌گیرند و به پیروزی می‌رسند (مانند پیروزی نهایی لشکر اسلام بر لشکر صلیبیون بعد از دویست سال!) این نیز پیروزی برای مجموع محسوب می‌شود.

ثانیا: فراموش نباید کرد که وعده خداوند دائر به غلبه مؤمنان یک وعده

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۹۰

مشروط است نه مطلق، و بسیاری از اشتباهات از عدم توجه به این حقیقت سرچشمه می‌گیرد.

زیرا در آیات مورد بحث کلمه "عبادنا" (بندگان ما) و "جندنا" (لشکر ما) و یا تعبیرات مشابه دیگری که در این زمینه در سایر آیات قرآن آمده، مانند حِزْبُ اللَّهِ - و - الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا - و - وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ و مانند اینها همه دلیل روشنی است برای شرائط پیروزی.

ما می‌خواهیم نه مؤمن مجاهدی باشیم، و نه جند مخلصی، و با این حال بر دشمنان حق و عدالت پیروز شویم! ما می‌خواهیم در مسیر الهی با افکار و برنامه‌های شیطانی پیش برویم، بعد تعجب می‌کنیم که چرا مغلوب دشمنان هستیم، مگر ما به وعده‌های خود عمل کرده‌ایم که از خدا مطالبه وفا به وعده‌هایش می‌کنیم؟! در جنگ احد پیامبر اسلام ص وعده پیروزی به مسلمانان داده بود، و در مرحله اول جنگ نیز پیروز شدند، اما گروهی به فکر جمع‌آوری غنائم و ایجاد تفرقه و نفاق و رها

کردن فرمان رسول خدا افتادند، و در حفاظت از دستاورد پیروزی آغاز جنگ و دره احد کوتاهی کردند، و همین امر سبب شکست نهایی آنها در آن جنگ شد.

گویا گروهی که خود را طلبکار می‌دانستند خدمت پیامبر اسلام آمدند و با لحن خاصی عرض کردند پس وعده پیروزی چه شد؟

قرآن جواب بسیار جالبی به آنها گفت که شاهد گفتار ما است، فرمود:

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۹۱

" خداوند وعده خود را به شما (در باره پیروزی بر دشمن در احد) محقق ساخت، در آن هنگام که (در آغاز جنگ) دشمنان را به فرمان او می‌کشتید، و این پیروزی هم چنان ادامه داشت تا اینکه سست شدید، و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آنکه (به مطلوب خود رسیدید) و آنچه را دوست می‌داشتید خداوند به شما نشان داد، نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند، و بعضی خواهان آخرت (با این حال باز شما را از شکست کامل نجات داد) و آنها را از شما منصرف ساخت تا شما را بیازماید، و شما را مشمول عفو خود قرار داد، و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد" (آل عمران آیه ۱۵۲).

تعبیراتی مانند "فشلتم" (سست شدید).

" تنازعتم" (به اختلاف پرداختید).

" عصیتم" (نافرمانی کردید).

به خوبی نشان می‌دهد که آنها شرائط نصرت الهی و پیروزی بر دشمن را رها کردند، در نتیجه به مقصود خود نرسیدند.

آری خداوند هرگز قول نداده است که هر کس نام خود را مسلمان و سرباز اسلام نهاد، و دم از جند الله، و حزب الله زد، در تمام صحنه‌ها بر دشمن غلبه کند، این وعده الهی مخصوص کسانی است که از قلب و جان خواهان رضای خدا و از نظر عمل در خط فرمان او باشند و تقوا و امانت را فراموش نکنند.

نظیر همین سؤال و جواب را در مورد "دعا" و "وعده اجابت" الهی نیز گفته‌ایم

۳۷- آیا بهشت و جهنم الان موجودند و اگر آفریده شده اند جای آنها کجاست؟

و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (آیه ۱۳۳ آل عمران)

۱۳۳- و بر یکدیگر سبقت بجوئید برای رسیدن به آموزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۹۲

...اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که این دو هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این نظر را تایید می کند، به عنوان نمونه:

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۹۳

۱- در آیه مورد بحث و در آیات فراوان دیگری تعبیر به "اعدت" (مهیا شده) یا تعبیرات دیگری از همین ماده، گاهی در مورد بهشت و گاهی در باره دوزخ، آمده است «آیات توبه: ۸۹، توبه: ۱۰۰، فتح: ۶، بقره: ۲۴، آل عمران: ۱۳۱، آل عمران: ۸۰».

از این آیات استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می یابند (دقت کنید).

۲- در آیات مربوط به معراج در سوره "و النجم" می خوانیم: "وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ": "بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد "سدره المنتهی" در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد، (نجم: ۱۳ و ۱۴ و ۱۵) - این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است.

۳- در سوره "تکاثر" آیه ۵ و ۶ و ۷ می فرماید "كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ": اگر علم الیقین داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس به عین الیقین آن را می دیدید".

در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه های روشنی بر این مسئله دیده می شود .

بهشت و دوزخ در کجا هستند؟

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۹۴

... پاسخ این سؤال را از دو راه می‌توان داد:

نخست اینکه: بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند. ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می‌بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی‌بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون می‌توانستیم آنها را ببینیم، در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها با چشم ما قابل درک نیستند، آیه "كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ" که در بالا اشاره شد نیز گواه این حقیقت است. از پاره‌ای از احادیث نیز استفاده می‌شود که بعضی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می‌دیدند.

برای این موضوع می‌توان مثالی ذکر کرد:

فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به - کمک ماهواره‌های فضایی امواج آن به سراسر زمین پخش شود و به وسیله آن نغمه دل‌انگیز تلاوت قرآن با صدایی فوق العاده دلنشین و روح‌پرور در همه جا پخش گردد، و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدایی فوق العاده گوش‌خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه - جا پراکنده شود.

هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته‌ایم صدای گفتگوی اطرافیان خود را می‌شنویم اما از آن دو دسته امواج "روح‌پرور" و "آزار دهنده" که در درون محیط ما است و همه جا را پر کرده است هیچ خبری نداریم، ولی اگر دستگاه گیرنده‌ای می‌داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می‌کرد فوراً در برابر ما آشکار می‌شدند اما دستگاه شنوایی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است.

این مثال گرچه از جهاتی رسا نیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤثر به نظر می‌رسد.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۹۵

دیگر اینکه: عالم آخرت و بهشت و دوزخ، محیط بر این عالم است، و به - اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است، زیرا می‌دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است، اما جدای از این عالمی که در آن هستیم نیست، بلکه در

درون آن واقع شده است، عالم دنیا نیز نسبت به عالم آخرت، همین حال را دارد، یعنی در درون آن قرار گرفته است.

و اگر می‌بینیم قرآن می‌گوید وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمانها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیعتر از آسمان و زمین نمی‌شناسد تا مقیاس سنجش قرار داده شود، لذا قرآن برای اینکه وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمانها و زمین تشبیه کرده است، و چاره‌ای غیر از این نبوده، همانطور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می‌داشت و می‌خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد.

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال نیز روشن شد که اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمانها است پس دوزخ کجا است؟

زیرا طبق پاسخ اول دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همانطور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد) و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشنتر است زیرا دوزخ می‌تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن، و از آنهم وسیعتر.

۳۸- در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد و تکیه بر آنها چه عواقبی دارد؟

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (آیه ۱۱۳ هود)

۱۱۳- و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۶۰

...بدیهی است که در درجه اول نباید در ظلمها و ستمگریهایشان شرکت جست و از آنها کمک گرفت، و در درجه بعد اتکاء بر آنها در آنچه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و خودکفایی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می‌گردد باید

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۶۱

از میان برود که این گونه رکونها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی، نتیجه‌ای نخواهد داشت. و اما اینکه: فی المثل مسلمانان با جوامع غیر مسلمان، روابط تجاری یا علمی بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر ص و اعصار بعد همواره چنین ارتباطاتی وجود داشته است.

فلسفه تحریم رکون به ظالمان.

تکیه بر ظالم، مفاسد و نابسامانیهای فراوانی می‌آفریند که بطور اجمال بر هیچکس پوشیده نیست، ولی هر قدر در این مساله کنجکاوتر شویم به نکات تازه‌ای دست می‌یابیم.

- تکیه بر ظالمان باعث تقویت آنهاست و تقویت آنها باعث گسترش دامنه ظلم و فساد و تباهی جامعه‌ها است، در دستورات اسلامی می‌خوانیم که انسان تا مجبور نشود (و حتی در پاره‌ای از اوقات مجبور هم شود) نباید حق خود را از طریق یک قاضی ظالم و ستمگر بگیرد، چرا که مراجعه به چنین

قاضی و حکومتی برای احقاق حق مفهومش به رسمیت شناختن ضمنی و تقویت او است، و ضرر این کار گاهی از زیبایی که به خاطر از دست دادن حق می‌شود بیشتر است.

- تکیه بر ظالمان در فرهنگ فکری جامعه تدریجا اثر می‌گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان می‌برد و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن تشویق می‌نماید.

- اصولا تکیه و اعتماد بر دیگران که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه‌ای جز بدبختی نخواهد داشت تا چه رسد به اینکه این تکیه‌گاه ظالم و ستمگر باشد.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۶۲

- یک جامعه پیشرو و پیشتاز و سربلند و قوی، جامعه‌ای است که روی پای خود بایستد همانگونه که قرآن در مثال زیبایی در سوره فتح آیه ۲۹ می‌فرماید فَاسْتَوِ عَلَى سَوْقِهِ: "همانند گیاه سرسبزی که روی پای خود ایستاده و برای زنده ماندن و سرفرازی نیاز به وابستگی به چیز دیگر ندارد.

یک جامعه مستقل و آزاد، جامعه‌ای است که از هر نظر خودکفا باشد و پیوند و ارتباطش با دیگران، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد، نه بر اساس اتکاء یک ضعیف بر قوی، این وابستگی خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد یا نظامی یا اقتصادی و یا سیاسی، نتیجه‌ای جز اسارت و استثمار ببار نخواهد آورد، و اگر این وابستگی به ظالمان و ستمگران باشد، نتیجه‌اش وابستگی به ظلم آنها و شرکت در برنامه‌های آنها خواهد بود.

البته فرمان آیه فوق مخصوص به روابط جامعه‌ها نیست بلکه پیوند و رابطه دو فرد را با یکدیگر نیز شامل می‌شود که حتی یک انسان آزاده و با ایمان هرگز نباید متکی به ظالم و ستمگر بوده باشد که علاوه بر از دست دادن استقلال، سبب کشیده شدن به دایره ظلم و ستم او و تقویت و گسترش فساد و بیدادگری خواهد بود.

الَّذِينَ ظَلَمُوا چه اشخاص هستند؟.

مفسران در این زمینه احتمالات مختلفی ذکر کرده‌اند بعضی آنها را به مشرکان تفسیر کرده ولی همانگونه که گروه دیگری گفته‌اند هیچ دلیلی ندارد که آنها را به مشرکان منحصر کنیم و اگر مصداق ظالمان در عصر نزول آیه مشرکان بوده‌اند، دلیل بر انحصار نمی‌شود.

همانگونه که تفسیر این کلمه در روایات به مشرکان نیز دلیل بر انحصار نیست، زیرا کرارا گفته‌ایم اینگونه روایات غالباً مصداق روشن و آشکار را بیان می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۶۳

بنا بر این تمام کسانی که دست به ظلم و فساد در میان بندگان خدا زده‌اند و آنها را بنده و برده خود ساخته‌اند و از نیروهای آنها به نفع خود بهره‌کشی کرده‌اند و خلاصه در مفهوم عام کلمه "الَّذِينَ ظَلَمُوا" وارد هستند جزء مصادیق آیه می‌باشند.

ولی مسلم است کسانی که در زندگی خود ظلم کوچکی را مرتکب شده‌اند و گاهی مصداق این عنوان بوده‌اند داخل در مفهوم آن نیستند، زیرا در این صورت کمتر کسی از آن مستثنی خواهد بود و رکون و اتکاء به هیچکس مجاز نخواهد شد مگر اینکه معنی رکون را اتکاء و اعتماد در همان جنبه ظلم و ستم بدانیم که در این صورت حتی کسانی را که یک بار دست به ظلم آلوده‌اند شامل می‌شود.

[گرفتاری بعضی از اهل تسنن در مورد دو دستور، تسلیم در برابر سلطان و تکیه نکردن بر ظالمان]

بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا اشکالی مطرح کرده‌اند که روی مبانی آنها پاسخ آن چندان آسان نیست و آن اینکه از یک سو در روایات آنها وارد شده که باید در برابر سلطان وقت - به عنوان "اولو الامر" - تسلیم بود، هر کس که باشد، مثلاً: در حدیثی از پیامبر ص نقل کرده‌اند که بر شما لازم است اطاعت سلطان کنید

و ان اخذ مالک و ضرب ظهرک

"هر چند مال تو را بگیرد و تازیانه بر پشتت بزند" و روایات دیگری که روی اطاعت سلطان به معنی وسیع کلمه تاکید می‌کند.

و از سوی دیگر آیه فوق می‌گوید: "به افراد ظالم و ستمگر تکیه و اعتماد نکنید":

آیا این دو دستور قابل جمع است؟

بعضی خواسته‌اند با یک استثناء، این تضاد را برطرف سازند و آن اینکه اطاعت سلطان تا آنجا لازم است که راه عصیان را نیوید و در طریق کفر گام نهد.

ولی لحن روایات آنها در زمینه اطاعت سلطان چندان با چنین استثنایی

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۶۴

هماهنگ نیست. در هر صورت ما فکر می‌کنیم همانگونه که در مکتب اهل بیت آمده تنها اطاعت از ولی امری لازم است که عالم و عادل بوده باشد و بتواند جانشین عام پیامبر و امام محسوب شود و اگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس احادیثی به نفع خود در این زمینه ساخته و پرداخته‌اند به هیچوجه با اصول مکتب ما و با تعلیماتی که از قرآن گرفته‌ایم هماهنگ نیست و باید چنین روایاتی را اگر قابل تخصیص است تخصیص و گر نه به کلی کنار بگذاریم چرا که هر روایتی بر خلاف کتاب الله بوده باشد مردود است و قرآن صراحت دارد که امام و پیشوای مؤمنین باید ظالم نباشد و آیه فوق نیز صریحا می‌گوید به ظالمان تکیه و اعتماد نکن!.

و یا اینکه اینگونه روایات را مخصوص مقام ضرورت و ناچاری بدانیم.

۳۹- آیا سعادت و شقاوت افراد ذاتی است؟ اسباب سعادت و شقاوت چیست؟

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (آیه ۱۰۵ هود)

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (آیه ۱۰۶ هود)

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (آیه ۱۰۷ هود)

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (آیه ۱۰۸ هود)

۱۰۵- آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید گروهی از آنها شقاوت‌مندند و گروهی سعادت‌مند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت).

۱۰۶- اما آنها که شقاوت‌مند شدند در آتش‌اند، و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و باز دم) است.

۱۰۷- جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین بر پاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد.

۱۰۸- اما آنها که سعادت‌مند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، ما دام که آسمانها و زمین بر پاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی!.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۶

... بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید:

" فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا " (آنها که شقاوت‌مند شدند) و یا می‌گوید: " أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا " (اما آنها که سعادت‌مند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود " اما الاشقياء و اما السعداء " و

مانند آن. و از اینجا روشن می‌شود آنچه در تفسیر فخر رازی آمده که " در این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند و گروهی شقاوتمند، و کسانی را که خداوند

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۷

محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، و الا لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب، و علمش جهل شود و این محال است!!" ... بکلی بی‌اساس است.

این همان ایراد معروف " علم خدا" در مساله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن اینکه:

اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی بخاطر اعمالشان شقاوتمندند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنا بر این بعکس آنچه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند.

شاهد سخن اینکه آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت، و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی، و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازاتهای دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می‌کند.

اصولا اگر ما- آن چنان که فخر رازی و هم فکرائش می‌پندارند- محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم، و بدون اراده به بدیها و نیکیها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذه و سؤال و بالآخره کیفر و پاداش همگی بیفایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد.

آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را،

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۸

جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی، و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتابها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، بهمین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند، و هرگز حاضر نیستند به عنوان اینکه او مجبور به انجام این کار است از وی صرف‌نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه به پندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است.

بهر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پای بند باشد بلکه بر خوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسئول و مختار است.

تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاهها و دستگاههای قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند.

تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز بطور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان با میل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشیها بر کنار ساخت.

[فعل "شقوا" و "سعدوا"]

جالب اینکه در آیات فوق "شقوا" به عنوان فعل معلوم" و سعدوا" به عنوان فعل مجهول آمده است

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۹

این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گامهای نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند. (دقت کنید)....

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۹

... اسباب سعادت و شقاوت.

سعادت که گم‌شده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه، و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرائط پیروزی و پیشرفت و تکامل است.

بنا بر این هر کس از نظر شرائط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدفهای والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیکتر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است. و هر کس گرفتار کمبودها، نارساییها، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و بی‌بهره از سعادت خواهد بود.

ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است او است که می‌تواند وسائل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد، و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود.

در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد، و حتی نارساییهای محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر اینکه ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرائط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر بطور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۵۰

جالب اینکه در روایاتی که از پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مساله مهم، آشنا می‌سازد و بجای اینکه برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنتهای غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد، و مسائل بی‌اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت.

[چند حدیث از پیشوایان در باره سعادت و شقاوت]

به عنوان نمونه به چند حدیث پر معنی زیر توجه فرمائید:

۱- امام صادق ع از جدش امیر مؤمنان علی ع چنین نقل می‌کند:

حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ انْ يَخْتَمَ لِلرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاوَةِ انْ يَخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ

": حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادت‌مندانهای پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوت‌مندانهای خاتمه یابد".

این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند.

۲- در حدیث دیگری از علی ع می‌خوانیم:

السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ بَغَيْرِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَ غُرُورِهِ

": سعادت‌مند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوت‌مند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد".

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۵۱

این سخن علی ع نیز تاکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند.

۳- پیامبر اسلام ص می‌فرماید:

اربع من اسباب السعادة و اربع من الشقاوة فا لا ربع التي من السعادة المرأة الصالحة و المسكن الواسع، و الجار الصالح، و المركب البهي و الاربع التي من الشقاوة الجار السوء و المرأة السوء و المسكن الضيق و المركب السوء.

"چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است:

اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است.

و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است.

با توجه به اینکه این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می‌تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود.

یک همسر خوب انسان را به انواع نیکیها تشویق می‌کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد، و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید، همسایه بد بلا آفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدفهای انسان می‌کند، یک مرکب بدردخور برای رسیدن به کارها و وظائف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار در رفته یک عامل عقب ماندگی است، چرا که کمتر می‌تواند صاحبش را به مقصد برساند.

۴- و نیز از پیامبر ص این حدیث نقل شده است:

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۵۲

من علامات الشقاء جمود العينين، و قسوة القلب، و شدة الحرص في طلب الرزق، و الاصرار على الذنب.

" از نشانه‌های شقاوت آنست که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد، و نیز از علامات آن سنگ دلی، و حرص شدید در تحصیل روزی، و اصرار بر گناه است."

این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می‌گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسانها است.

اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است.

هنوز بسیاریند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی.

پريدن از روی آتش را در بعضی از شبهای سال سبب خوشبختی، و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی.

پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی، و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است.

و چه بسیار انسانهایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۵۳

اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و شقاوت انسان را در فعالیتهای مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند که نمونه‌هایی از آن در چهار حدیث فوق بروشنی بیان شده است....

۴۰- خمس را باید در کجا مصرف کرد و آیا اختصاص نیمی از خمس به سادات تبعیض نیست؟

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ اتَّقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آیه ۴۱ انفال)

۴۱- و بدانید هر گونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید، و خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۸۱

... بعضی چنین تصور می‌کنند، که این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می‌شود و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر ص

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۸۲

دارد، یک نوع امتیاز نژادی محسوب می‌شود و ملاحظات جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می‌خورد، و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن، سازگار نیست.

پاسخ کسانی که چنین فکر می‌کنند شرائط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملاً بررسی نکرده‌اند زیرا جواب این اشکال به طور کامل در این شرائط نهفته شده است.

توضیح اینکه "اولاً" نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی هاشم است منحصرأ باید به نیازمندان آنان داده شود، آن هم به اندازه احتیاجات یک سال، و نه بیشتر، بنا بر این تنها کسانی از آن می‌توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده‌اند، و بیمارند، و یا کودک یتیم و یا کسان دیگری که به علتی در بن‌بست از نظر هزینه زندگی قرار دارند.

بنا بر این کسانی که قادر به کار کردن هستند، (بالفعل و یا بالقوه) می‌توانند در آمدی که زندگی آنها را بگرداند داشته باشند هرگز نمی‌توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و جمله‌ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می‌گویند سادات می‌توانند خمس بگیرند، هر چند ناودان خانه آنها طلا باشد، گفتار عوامانه‌ای بیش نیست، و هیچ گونه پایه‌ای ندارد.

ثانیا: مستمندان و نیازمندان سادات و بنی هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند، و بجای آن می‌توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند .

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۸۳

ثالثا: اگر سهم سادات که نیمی از خمس است، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد باید آن را به بیت المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود.

همانطور که اگر سهم سادات کفایت آنها را ندهد باید از بیت المال و یا سهم " زکات " به آنها داد.

با توجه به جهات سه‌گانه فوق روشن می‌شود که در حقیقت هیچگونه تفاوت از نظر مادی میان سادات و غیر سادات گذارده نشده است.

نیازمندان غیر سادات می‌توانند مخارج سال خود را از محل زکات بگیرند ولی از خمس محرومند، و نیازمندان سادات تنها می‌توانند از محل خمس استفاده کنند، اما حق استفاده از زکات را ندارند.

در حقیقت دو صندوق در اینجا وجود دارد، " صندوق خمس " و " صندوق زکات " و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این دو صندوق استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی یعنی به اندازه نیازمندی یک سال. (دقت کنید) ولی کسانی که دقت در این شرائط و خصوصیات نکرده‌اند چنین می‌پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت المال قرار داده شده است و یا از امتیاز ویژه‌ای برخوردارند.

تنها سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر هیچگونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نبوده باشد این برنامه چه ثمره‌ای دارد؟

پاسخ این سؤال را نیز با توجه به یک مطلب می‌توان دریافت، و آن اینکه میان خمس و زکات تفاوت مهمی وجود دارد و آن این است که زکات از مالیاتی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می‌شود لذا مصارف آن عموماً در همین قسمت می‌باشد، ولی خمس از مالیاتی است که مربوط به حکومت اسلامی است، یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این دستگاه از آن تأمین می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۸۴

بنا بر این محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات) در حقیقت برای دور نگهداشتن خویشاوندان پیامبر ص از این قسمت است تا بهانه‌ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط ساخته است.

ولی از سوی دیگر نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تأمین شوند، این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش‌بینی شده که آنها از بودجه حکومت اسلامی بهره‌مند گردند، نه از بودجه عمومی، در حقیقت خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست بلکه یک نوع کنار زدن آنها، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر اینکه هیچ گونه سوء ظنی تولید نشود می‌باشد.

جالب اینکه به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است: در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم: "جمعی از بنی هاشم به خدمت پیامبر ص رسیدند و تقاضا کردند که آنها را مأمور جمع‌آوری زکات چهار پایان کنند و گفتند این سهمی را که خداوند برای جمع‌آوری کنندگان زکات تعیین کرده است، ما به آن سزاوارتریم پیامبر ص فرمود: ای "بنی عبد المطلب" زکات نه برای من حلال است، و نه برای شما ولی من به جای این محرومیت به شما وعده شفاعت می‌دهم شما به آنچه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده راضی باشید (و کار به امر زکات نداشته باشید) آنها گفتند راضی شدیم".

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۸۵

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که بنی هاشم این را یک نوع محرومیت برای خود می‌دیدند، و پیامبر در مقابل آن به آنها وعده شفاعت داد!

در " صحیح مسلم " که از معروف ترین کتب اهل تسنن است حدیثی می خوانیم که خلاصه اش این است: " عباس و ربیعۀ ابن حارث خدمت پیامبر رسیدند، و تقاضا کردند که فرزندان آنها یعنی " عبد المطلب ابن ربیعۀ " و " فضل بن عباس " که دو جوان بودند مامور جمع آوری زکات شوند، و همانند دیگران سهمی بگیرند تا بتوانند هزینه ازدواج خود را از این راه فراهم کنند پیامبر ص از این موضوع امتناع ورزید و دستور داد از راه دیگر، وسائل ازدواج آنها فراهم گردد، و از محل خمس مهریه همسران آنها پرداخته شود .

از این حدیث که شرح آن طولانی است نیز استفاده می شود که پیامبر ص اصرار داشت خویشاوندان خود را از دست یافتن به زکات (اموال عمومی مردم) دور نگهدارد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن شد که خمس نه تنها امتیازی برای سادات محسوب نمی شود بلکه یک نوع محرومیت برای حفظ مصالح عمومی بوده است...

۴۱- با توجه به اینکه قرآن کتاب هدایت است، هدایت قرآن برای چه کسانی سودمند است و اثر آن بر روی ظالمان چیست؟

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (آیه ۲ بقره)

۲- این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد، و مایه هدایت پرهیزکاران است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۸

... مسلماً قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده، ولی چرا در آیه فوق هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران معرفی گردیده؟ علت آن این است که تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است انسان از هدایت کتابهای آسمانی و دعوت انبیاء بهره بگیرد. به تعبیر دیگر: افراد فاقد ایمان دو گروهند: گروهی هستند که در جستجوی حقند و این مقدار از تقوا در دل آنها وجود دارد که هر جا حق را ببینند پذیرا می‌شوند. گروه دیگری افراد لجوج و متعصب و هوا پرستی هستند که نه تنها در جستجوی حق نیستند بلکه هر جا آن را بیابند برای خاموش کردنش تلاش می‌کنند. مسلماً قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر تنها به حال گروه اول مفید بوده و هست و گروه دوم از هدایت آن بهره‌ای نخواهند گرفت. و باز به تعبیر دیگر: علاوه بر "فاعلیت فاعل" قابلیت قابل نیز شرط است، هم در هدایت تکوینی و هم در هدایت تشریعی. زمین شوره‌زار هرگز سنبل بر نیارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن ببارد، بلکه باید زمین آماده باشد تا از قطرات زنده کننده باران بهره گیرد. سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی‌پذیرد، و لذا خداوند می‌فرماید: "قرآن هادی و راهنمای متقیان است".

و نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً (آیه ۸۲ اسرا)

۸۲- قرآن را نازل می‌کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۳۷

... چرا ظالمان نتیجه معکوس می‌گیرند؟

نه تنها در این آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن می‌خوانیم دشمنان حق بجای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره‌گیها را بزدايند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می‌شود.

این به دلیل آنست که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده، لذا هر جا نور حق را می‌بینند به ستیز با آن برمی‌خیزند، و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آنها می‌افزاید، و روح طغیان و سرکشی را در آنها

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۳۸

تقویت می‌کند.

یک غذای نیرو بخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق می‌گیرد، ولی همین غذای نیرو بخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاجها و طرز تفکرها است!:

آیات قرآن طبق مثل معروف همچون قطره‌های حیاتبخش باران است که در باغها، لاله می‌روید، و در شوره‌زارها خس! و درست به همین دلیل، برای استفاده از قرآن باید قبلا آمادگی پذیرش را پیدا کرد، و به اصطلاح علاوه بر فاعلیت فاعل، قابلیت محل نیز شرط است.

و از اینجا پاسخ این سؤال که چگونه قرآن که مایه هدایت است این افراد را هدایت نمی‌کند روشن می‌گردد، زیرا قرآن بدون شک مایه هدایت گمراهان است اما به یک شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، به همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می‌آیند، و اندیشه خود را برای درک حق به کار می‌گیرند اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خورده حق که با حالت صد در صد منفی به سراغ قرآن می‌آیند مسلما بهره‌ای از آن نخواهند داشت، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می‌شود چرا که تکرار عمل خلاف به آن عمق بیشتر در جان آدمی می‌دهد. ...

۴۲- آیا مجادله از دیدگاه اسلام پذیرفته است؟ جدال باطل و جدال احسن و شرایط آن چیست؟

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (آیه ۴ غافر)

۴- تنها کسانی در آیات ما مجادله می‌کنند که (از روی عناد) کافر شده‌اند، مبدا قدرت نمایی آنها تو را بفریبد!

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۱

... جدال مفهوم وسیعی دارد، و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می‌شود، خواه به حق باشد یا به باطل، در آیه ۱۲۵ سوره نحل می‌خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام دستور می‌دهد: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: "با آنها به روشی که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن" و در مورد ابراهیم در آیه ۷۴ هود می‌خوانیم: فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ: "هنگامی که وحشت ابراهیم زائل شد و بشارت تولد فرزند به او رسید برای تاخیر مجازات قوم لوط با ما به گفتگو و مجادله پرداخت" اینها از

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۲

نوع مجادله به حق است.

ولی در غالب موارد در قرآن کریم این واژه در مجادله به باطل استعمال شده است، چنان که در همین سوره مؤمن پنج بار این کلمه در همین معنی به کار رفته.

به هر حال بحث و گفتگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران اگر به منظور روشن شدن حق، نشان دادن راه، و ارشاد جاهل بوده باشد عملی است پسندیده و شایسته تقدیر، بلکه در بسیاری از موارد واجب است قرآن هرگز با بحث و گفتگوی روشنگرانه و استدلال برای تبیین حق مخالفت نکرده، بلکه در آیات زیادی آن را عملاً تثبیت نموده است.

در بسیاری از موارد از مخالفین مطالبه برهان و دلیل می‌کند، و می‌گوید هاتوا برهانکم "استدلال خود را بیاورید" « بقره ۱۱۱، انبیاء ۲۴، نمل ۶۴، قصص ۷۵ ».

و در بسیاری از موارد در مقابل تقاضای برهان، به اقامه دلائل مختلف پرداخته است، چنان که در آخر سوره یس خواندیم که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده‌ای را به دست گرفته بود از پیامبر ص می‌پرسید مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: "چه کسی می‌تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند" (یس - ۷۸) چندین دلیل بر مساله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان اقامه می‌کند.

و نیز در آیه ۲۵۸ سوره بقره گفتگوهای ابراهیم ع و دلائل دندان شکن او را در برابر نمرود، و در آیات ۴۷ تا ۵۴ سوره طه احتجاج موسی را در برابر فرعون منعکس ساخته که نمونه روشنی از مجادله شایسته است، همچنین قرآن پر است از دلائل مختلفی که پیامبر ص در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه‌جویان اقامه می‌کرد.

اما در برابر آن موارد زیادی را نقل می‌کند که طرفداران باطل برای

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۳

به کرسی نشاندن سخنان بی‌اساس خود دست به مجادلات زشتی می‌زدند و با انواع سفسطه‌ها و بهانه‌جوییها تلاش برای ابطال حق و اغوای مردم ساده دل داشته‌اند، سخریه و استهزاء تهدید و افترا و انکار بدون دلیل از روشهای معمولی اقوام گمراه و سرکش در مقابل پیامبران بود، و استدلال منطقی و آمیخته با مهر و محبت روش پیامبران الهی.

در روایات اسلامی نیز بحثهای زیادی پیرامون مناظرات پیغمبر اکرم ص یا ائمه اهل بیت ع در برابر مخالفان دیده می‌شود که اگر این بحث و مناظرات جمع آوری گردد کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد (البته قسمتهایی از آنها جمع آوری شده).

نه تنها پیشوایان معصوم که اصحاب و یاران آنها نیز به تشویق آنها مناظرات و مجادلاتی با مخالفان داشته‌اند، ولی اجازه این کار را به کسانی می‌دادند که به قدر کافی توانایی و قدرت منطق داشته باشند، چه در غیر این صورت بجای اینکه جبهه حق تقویت شود تضعیف می‌گردد، و مخالفان جسورتر و سرسخت‌تر می‌شوند.

لذا در حدیثی می‌خوانیم یکی از دوستان امام صادق ع بنام "طیار" (حمزه بن محمد) می‌گوید به امام عرض کردم بلغنی انک کرهت مناظره الناس:

"به من خبر رسیده که شما از مناظره کردن با مخالفان ناخشنود هستید."

امام ع در پاسخ فرمود:

اما مثلک فلا یکره، من اذا طار یحسن ان یقع و ان وقع یحسن ان یطیر، فمن کان هذا لا نکرهه

"اما کسی که چون تو باشد عیبی ندارد، از کسانی که وقتی پرواز می‌کنند و اوج می‌گیرند به خوبی می‌توانند بنشینند، و هنگامی که می‌نشینند به خوبی می‌توانند پرواز کنند و اوج گیرند، کسی که چنین باشد ما از مناظره او ناخشنود نیستیم!"

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۴

این تعبیر زیبا که اشاره روشنی به قدرت اوج‌گیری در استدلال، و سپس جمع و جور کردن و پایان دادن به بحث می‌باشد نشان می‌دهد که باید افرادی در این میدانها حضور یابند که از تسلط کافی بر بحثهای استدلالی برخوردار باشند، مبدا ضعف منطق آنها به حساب ضعف مکتب آنها گذارده شود.

آثار شوم مجادله باطل

درست است که بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می‌باشد، اما این در صورتی است که دو طرف بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند، و یا حد اقل اگر یک طرف از طریق لجاجت وارد می‌شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هر گاه گفتگو در میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشاندن حرف خویش به ستیزه و جنجال برخیزد نتیجه‌ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل، ریشه‌دار شدن خصومتها و کینه‌ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده است، و اشارات پر معنایی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد شده.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

من ضن بعرضه فليدع المراء:

" هر کس به آبروی خویش علاقمند است مجادله و ستیزه‌جویی را ترک کند " « نهج البلاغه ».

زیرا در اینگونه مباحثات کار تدریجا به بی‌حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت‌های ناروا می‌رسد.

در حدیث دیگری از همان امام ع می‌خوانیم:

ایاکم و المراء و الخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان، و ینبت علیهما النفاق!:

" از مجادله

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۵

و ستیز در گفتگو بهره‌یزید، زیرا این دو دل‌های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می‌کند، و بذر نفاق را پرورش می‌دهد " .

چرا که اینگونه پرخاشگریها که غالبا عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می‌کند تا آنجا که هر کدام می‌خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله حتی دروغ و تهمت و بی‌حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه‌ای جز کینه‌توزی و پرورش بذرهای نفاق در دلها نخواهد داشت.

یکی دیگر از مفاسد بزرگ " جدال به باطل " این است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت‌تر و راسختر می‌شوند، زیرا هر کدام تلاش می‌کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطل متشبث شود و تا آنجا که می‌تواند سخنان حق طرف را نادیده بگیرد، و یا با دیده عدم رضا و قبول بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کجروی است.

روش مجادله به احسن

در جدال حق، هدف تحقیر طرف، و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه هدف نفوذ در افکار و اعماق روح او است، به همین دلیل روش مجادله به احسن با جدال باطل در همه چیز متفاوت است.

در اینجا شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در طرف از وسائل زیر باید استفاده کند که در قرآن مجید اشارات جالبی به آنها شده است:

۱- نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرد بلکه اگر بتواند چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود ببیند بسیار مؤثرتر خواهد بود، و به تعبیر دیگر طرف فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده، و فرزند روح او است تا به آن علاقه‌مند شود!

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۶

سر اینکه قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم را از توحید و نفی شرک گرفته تا مسائل دیگر در لباس استفهام در می‌آورد و مثلاً بعد از ذکر دلائل توحید می‌گوید: أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ "آیا معبودی با خدا همراه است؟" (نمل - ۶۰) شاید همین امر باشد.

۲- از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی‌انگیزد باید خودداری نمود قرآن مجید می‌گوید: وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: "معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند ناسزا و دشنام نگوئید" (انعام - ۱۰۸) مبدا آنها روی دنده لجاجت بیفتند و به خداوند بزرگ اهانت کنند.

۳- در بحثها باید در مقابل هر کس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی در صدد روشن کردن واقعیات است، فی‌المثل هنگامی که قرآن سخن از زیانهای شراب و قمار می‌گوید منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می‌شود نادیده نمی‌گیرد، می‌فرماید:

قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا: "بگو در شراب و قمار گناه عظیمی است و منافع جزئی برای مردم، اما گناه آنها از سودشان بیشتر است."

این طرز سخن مسلماً در شنونده تاثیر عمیقتری می‌بخشد.

۴- باید در برابر بدیها و کینه‌توزیهای مقابله به مثل نکند، بلکه طریق محبت و رافت و گذشت را پیش گیرد که این "مقابله به ضد" در این گونه موارد تاثیر فوق العاده‌ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد، چنان که قرآن مجید می‌گوید: اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ: "با روشی که نیکوتر است بدیها را دفع کن، در این حال کسی که میان تو و او دشمنی است آن چنان نرم می‌شود که گویی دوست گرم و صمیمی است!" (فصلت - ۳۴).

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۷

خلاصه هر گاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبار و سرسخت که در قرآن منعکس است، و گفتگوهای پیامبر ص و ائمه معصومین ع را در برخورد با دشمنان به هنگام بحثهای عقیدتی دقیقا بررسی کنیم، درسهای آموزنده در این زمینه می‌یابیم که بیانگر دقیقترین مسائل روانی است که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می‌سازد.

مخصوصا مرحوم علامه مجلسی حدیث مفصلی از پیغمبر گرامی اسلام ص در این زمینه نقل می‌کند که ضمن آن مناظره طولانی پیامبر ص با پنج گروه یهود و نصارا و دهریین و ثنوبین (دوگانه پرستان) و مشرکان عرب مطرح شده که با لحنی جذاب و گیرا آنها را به قبول و تسلیم وا می‌دارد، مناظره آموزنده‌ای که می‌تواند الگویی برای مناظرات ما بوده باشد.

۴۳- هدف از معراج پیامبر چه بود؟

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (آیه ۱ اسراء جلد)

۱- پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم او شنوا و بیناست.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۶

... هدف از معراج این نبوده که پیامبر ص به دیدار خدا در آسمانها بشتابد! آن چنان که ساده لوحان پنداشته‌اند که متأسفانه بعضی از دانشمندان غربی به خاطر ناآگاهی یا دگرگون ساختن چهره اسلام در نظر دیگران، آن را نقل کرده‌اند، از جمله اینکه "گیورگیو" در کتاب محمد پیامبری که از نو باید شناخت می‌گوید "محمد در سفر معراج به جایی رسید که صدای قلم خدا را می‌شنید و می‌فهمید که خدا مشغول نگهداری حساب افراد می‌باشد! ولی با اینکه صدای قلم خدا را می‌شنید او را نمی‌دید! زیرا هیچکس نمی‌تواند خدا را ببیند و لو پیغمبر باشد" (محمد پیغمبری که از نو باید شناخت صفحه ۱۲۵).

این نشان می‌دهد که مخصوصاً قلم از نوع قلم چوبی است! که به هنگام حرکت روی کاغذ تحریر می‌لرزد و صدا می‌کند!! و امثال این خرافات و لطائفات، نه، هدف این بوده که روح بزرگ پیامبر ص با مشاهده اسرار عظمت خدا را در سراسر جهان هستی، مخصوصاً عالم بالا که مجموعه‌ای است از نشانه‌های عظمت او مشاهده کند، و باز هم درک و دید تازه‌ای برای هدایت و رهبری انسانها بیابد.

این هدف صریحاً در آیه یک سوره اسراء و آیه ۱۸ سوره نجم آمده است.

روایت جالبی نیز در این زمینه از امام صادق ع در پاسخ سؤال از علت معراج نقل شده است که فرمود:

ان الله لا يوصف بمكان، و لا يجرى عليه زمان،

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۷

و لکنه عز و جل اراد ان یشرف به ملائکته و سکان سماواته، و یکرمهم بمشاهده، و یریه من عجائب
عظمته ما یخبر به بعد هیوطه:

" خداوند هرگز مکانی ندارد، و زمان بر او جریان نمی‌گیرد، و لکن او می‌خواست فرشتگان و ساکنان
آسمانش را با قدم گذاشتن پیامبر در میان آنها احترام کند و نیز از شگفتیهای عظمتش به پیامبرش
نشان دهد تا پس از بازگشت برای مردم بازگو کند".

۴۴- عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر چیست؟

أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا (آیه ۳ نوح)

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیه ۴ نوح)

۳- که خدا را پرستش کنید، و از مخالفت او بپرهیزید، و مرا اطاعت نمایید.

۴- اگر چنین کنید خدا گناهانتان را می‌آمرزد، و تا زمان معینی شما را عمر می‌دهد، اما هنگامی که اجل الهی فرا رسد تاخیری نخواهد داشت اگر می‌دانستید.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۵۹

...از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که "اجل" و سر رسید عمر انسان دو گونه است "اجل مسمی" و "اجل نهایی" و یا به تعبیر دیگر "اجل ادنی" (نزدیکتر) و "اجل اقصی" (دورتر) و یا "اجل معلق" (مشروط) و "اجل حتمی" (مطلق) قسم اول سر رسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است، و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد که عذابهای الهی یکی از آنها است و به عکس بر اثر تقوا و نیکو کاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب بیفتد.

ولی اجل و سر رسید نهایی به هیچوجه قابل دگرگونی نیست، این موضوع را با یک مثال می‌توان مشخص کرد و آن اینکه یک انسان استعداد عمر جاویدان ندارد اگر تمام دستگاههای بدن خوب کار کند سر انجام زمانی فرا می‌رسد که بر اثر فرسودگی زیاد قلب او خود به خود از کار می‌افتد، ولی رعایت اصول بهداشت و جلوگیری به موقع از بیماریها می‌تواند عمر انسان را طولانی کند در حالی که عدم رعایت این امور ممکن است آن را بسیار کوتاه سازد و به زودی به آن پایان دهد.

نکته عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر

نکته دیگری که به خوبی از این آیه استفاده می‌شود تاثیر گناهان در کوتاهی عمر است، زیرا می‌گوید: اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خدا

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۶۰

به شما عمر طولانی می‌دهد و مرگ شما را به تاخیر می‌اندازد، با توجه به اینکه گناهان همواره بر جسم و یا روح انسان ضربه‌های هولناک وارد می‌کند درک این معنی آسان است.

در روایات اسلامی نیز روی این معنی تاکید فراوان شده است، از جمله در یک حدیث پر معنی از امام صادق ع می‌خوانیم

من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال، و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمار!

" آنها که بر اثر گناهان می‌میرند بیش از آنها هستند که به مرگ الهی از دنیا می‌روند، و کسانی که بر اثر نیکو کاری عمر طولانی پیدا می‌کنند بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می‌شود!" .

۴۵- نظر اسلام درباره ازدواج موقت چیست؟

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ قَرِيبَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَايَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيزَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (آیه ۲۴ نساء)

۲۴- و زنان شوهردار (بر شما حرام است) مگر آنها را که مالک شده‌اید، اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته و زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد) برای شما حلال است، که با اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمائید، و زنانی را که متعه می‌کنید مهر آنها را، واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه با یکدیگر توافق کرده‌اید بعد از تعیین مهر، خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۳۵

...ازدواج موقت در اسلام

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ قَرِيبَةً این قسمت از آیه، اشاره به مسئله ازدواج موقت و به اصطلاح "متعّه" است و می‌گوید: "زنانی را که متعه می‌کنید مهر آنها را به عنوان یک واجب باید بپردازید" و از آن استفاده می‌شود که اصل تشریع ازدواج موقت، قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می‌کند و از آنجا که این بحث یکی از مباحث مهم تفسیری و فقهی و اجتماعی است لازم است از چند جهت مورد بررسی قرار گیرد:

۱- قرائنی که در آیه فوق وجود دارد دلالت آن را بر ازدواج موقت تأکید می‌کند.

۲- ازدواج موقت در عصر پیامبر (ص) بوده و بعداً نسخ نشده است.

۳- ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج.

۴- پاسخ به پاره‌ای از اشکالات.

در باره قسمت اول باید توجه داشت که:

اولا کلمه "متعّه" که "استمتعتم" از آن گرفته شده است در اسلام به معنی ازدواج موقت است، و به اصطلاح در این باره حقیقت شرعیه می‌باشد، گواه بر آن این است که این کلمه (متعّه) با همین معنی در روایات پیامبر ص و کلمات

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۳۶

صحابه مکرر به کار برده شده است.

ثانیا- اگر این کلمه به معنی مزبور نباشد باید به معنی لغوی آن یعنی "بهره‌گیری" تفسیر شود در نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: "اگر از زنان دائم بهره گرفتید مهر آنها را بپردازید" در حالی که می‌دانیم پرداختن مهر مشروط به بهره‌گیری از زنان نیست بلکه تمام مهر بنا بر مشهور یا حد اقل نیمی از مهر به- مجرد عقد ازدواج دائم، واجب می‌شود.

ثالثا بزرگان "اصحاب" و "تابعین" مانند ابن عباس دانشمند و مفسر معروف اسلام و ابی بن کعب و جابر بن عبد الله و عمران حصین و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت ع همگی از آیه فوق، حکم ازدواج موقت را فهمیده‌اند تا آنجا که فخر رازی با تمام شهرتی که در موضوع اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیعه دارد بعد از بحث مشروحاتی در باره آیه می‌گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق حکم جواز متعه استفاده می‌شود بلکه ما می‌گوئیم حکم مزبور بعد از مدتی نسخ شده است.

رابعا ائمه اهل بیت که به اسرار وحی از همه آگاه‌تر بودند، متفقا آیه را به همین معنی تفسیر فرموده‌اند و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده از جمله:

از امام صادق ع نقل شده است که فرمود:

المتعّة نزل بها القرآن و جرت بها السنّة من رسول الله

"": حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیغمبر ص بر طبق آن جاری گردیده است."

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۳۷

و از امام باقر ع نقل شده که در پاسخ سؤال ابو بصیر راجع به متعه فرمود

نزلت فی القرآن فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ قَرِیْضَةً.

... "قرآن مجید در این باره سخن گفته آنجا که می‌فرماید: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ ..."

و از امام باقر ع نیز نقل شده که در پاسخ شخصی بنام عبد الله بن عمیر لیشی در مورد متعه فرمود:

احلها الله في كتابه و على لسان نبیه فهمی حلال الی يوم القيامة

: "خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و آن تا روز قیامت حلال می‌باشد"

آیا این حکم، نسخ شده است؟!

اتفاق عموم علمای اسلام بلکه ضرورت دین بر این است که ازدواج موقت در آغاز اسلام مشروع بوده (و گفتگو در باره دلالت آیه فوق بر مشروعیت متعه هیچ گونه منافاتی با مسلم بودن اصل حکم ندارد زیرا مخالفان معتقدند که مشروعیت حکم از سنت پیامبر ص ثابت شده است) و حتی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده‌اند و جمله معروفی که از عمر نقل شده متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا محرمهما و معاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج: "دو متعه در زمان پیامبر ص بود که من آنها را حرام کردم و بر آنها مجازات می‌کنم، متعه زنان و حج تمتع" (که نوع خاصی از حج است) دلیل روشنی بر وجود این حکم در عصر پیامبر ص است منتها مخالفان این حکم، مدعی هستند که بعدا نسخ و

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۳۸

تحریم شده است.

اما جالب توجه اینکه روایاتی که در باره نسخ حکم مزبور ادعا می‌کنند کاملاً مختلف و پیریشان است، بعضی می‌گویند خود پیامبر ص این حکم را نسخ کرده و بنا بر این ناسخ آن، سنت و حدیث پیامبر ص است و بعضی می‌گویند ناسخ آن آیه طلاق است إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ: "هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عده باشد" در حالی که این آیه ارتباطی با مسئله مورد بحث ندارد زیرا این آیه در باره طلاق بحث می‌کند در حالی که ازدواج موقت طلاق ندارد و جدایی آن به هنگام پایان مدت آن است.

قدر مسلم این است که اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر ص قطعی است و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی در باره نسخ شدن آن در دست نیست بنا بر این طبق قانون مسلمی که در علم اصول به ثبوت رسیده باید حکم به بقاء این قانون کرد.

جمله مشهوری که از عمر نقل شده نیز گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر ص هرگز نسخ نشده است.

بدیهی است هیچ کس جز پیامبر ص حق نسخ احکام را ندارد، و تنها او است که می‌تواند به فرمان خدا پاره‌ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر ص باب نسخ به کلی مسدود می‌شود و گر نه هر کسی می‌تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید و دیگر چیزی بنام شریعت جاودان و ابدی باقی نخواهد ماند. و اصولاً اجتهاد در برابر سخنان پیامبر ص اجتهاد در مقابل نص است که فاقد هر گونه اعتبار می‌باشد.

جالب اینکه در صحیح ترمذی که از کتب صحاح معروف اهل تسنن است و همچنین از "دارقطنی" چنین می‌خوانیم: کسی از اهل شام از عبد الله بن عمر در باره حج تمتع سؤال کرد او در جواب صریحاً گفت این کار، حلال و خوب است

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۳۹

مرد شامی گفت: پدر تو از این عمل نهی کرده است عبد الله بن عمر برآشفته و گفت اگر پدرم از چنین کاری نهی کند و پیامبر ص آن را اجازه دهد آیا سنت مقدس پیامبر ص را رها کنم و از گفته پدرم پیروی کنم؟ برخیز و از نزد من دور شو! نظیر این روایت در باره ازدواج موقت از "عبد الله بن عمر" از صحیح ترمذی به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است.

و نیز از "محاضرات" راغب نقل شده که یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقت می‌کرد از او پرسیدند حلال بودن این کار را از چه کسی گرفتی؟ گفت: از "عمر" با تعجب گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه عمر از آن نهی کرد و حتی تهدید به مجازات نمود؟ گفت: بسیار خوب، من هم به همین جهت می‌گویم، زیرا عمر می‌گفت: پیامبر ص آن را حلال کرده و من حرام می‌کنم، من مشروعیت آن را از پیغمبر اکرم ص می‌پذیرم، اما تحریم آن را از هیچکس نخواهم پذیرفت! مطلب دیگری که در اینجا یادآوری آن لازم است این است که ادعا کنندگان نسخ این حکم با مشکلات مهمی روبرو هستند:

نخست اینکه در روایات متعددی از منابع اهل تسنن تصریح شده که این

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۴۰

حکم در زمان پیامبر ص هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان عمر از آن نهی گردید، بنا بر این طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند، این روایات بالغ بر بیست و چهار روایت است، که علامه امینی در "الغدیر" جلد ششم آنها را مشروحا بیان کرده است و به دو نمونه آن ذیلا اشاره می‌شود:

۱- در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده که می‌گفت: ما در زمان پیامبر ص بطور ساده اقدام به ازدواج موقت می‌کردیم و این وضع ادامه داشت تا اینکه "عمر" در مورد "عمر و بن حرث" از این کار (بطور کلی) جلوگیری کرد.

و در حدیث دیگری در کتاب "موطا" مالک و "سنن کبرا" ی بیهقی از "عروه بن زبیر" نقل شده که: زنی به نام "خوله" بنت حکیم در زمان "عمر" بر او وارد شد و خبر داد که یکی از مسلمانان به نام "ربیع بن امیه" اقدام به - متعه کرده است او گفت: اگر قبلا از این کار نهی کرده بودم او را سنگسار می‌کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می‌کنم!).

در کتاب بدایه المجتهد تالیف "ابن رشد اندلسی" نیز می‌خوانیم که جابر ابن عبد الله انصاری می‌گفت: "ازدواج موقت در میان ما در عهد پیامبر ص و در خلافت "ابو بکر" و نیمی از خلافت "عمر"، معمول بود سپس "عمر" از آن نهی کرد.

مشکل دیگر اینکه: روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر ص می‌کند بسیار پریشان و ضد و نقیضند، بعضی می‌گویند: در جنگ خیبر نسخ شده، و بعضی دیگر در روز فتح مکه، و بعضی در جنگ تبوک، و بعضی در جنگ اوطاس، و مانند آن. بنا بر این به نظر می‌رسد که روایات نسخ، همه مجعول بوده

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۴۱

باشد که اینهمه با یکدیگر تناقض دارند. ...

... ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی

این یک قانون کلی و عمومی است که اگر به غرائز طبیعی انسان به صورت صحیحی پاسخ گفته نشود برای اشباع آنها متوجه طرق انحرافی خواهد شد،

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۴۲

زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که غرائز طبیعی را نمی‌توان از بین برد، و فرضاً هم بتوانیم از بین ببریم، چنین اقدامی عاقلانه نیست زیرا این کار یک نوع مبارزه با قانون آفرینش است.

بنا بر این راه صحیح آن است که آنها را از طریق معقولی اشباع و از آنها در مسیر سازندگی بهره‌برداری کنیم.

این موضوع را نیز نمی‌توان انکار کرد که گزینه جنسی یکی از نیرومندترین غرائز انسانی است، تا آنجا که پاره‌ای از روانکاوان آن را تنها گزینه اصیل انسان می‌دانند و تمام غرائز دیگر را به آن باز می‌گردانند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که در بسیاری از شرائط و محیطها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرت‌های طولانی و یا مأموریت‌ها با مشکل عدم ارضای گزینه جنسی روبرو می‌شوند.

این موضوع مخصوصاً در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته، و کمتر جوانی می‌تواند در سنین پائین یعنی در داغ‌ترین دوران گزینه جنسی اقدام به ازدواج کند، شکل حادثی به خود گرفته است.

با این وضع چه باید کرد؟

آیا باید مردم را به سرکوب کردن این گزینه (همانند رهبان‌ها و راهبه‌ها) تشویق نمود؟

یا اینکه آنها را در برابر بی‌بندوباری جنسی آزاد گذاشت، و همان صحنه‌های زننده و ننگین کنونی را مجاز دانست؟

و یا اینکه راه سومی را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دائم را به بار آورد و نه آن بی‌بندوباری جنسی را؟

خلاصه اینکه "ازدواج دائم" نه در گذشته و نه در امروز به تنهایی جوابگوی نیازمندی‌های جنسی همه طبقات مردم نبوده و نیست، و ما بر سر دو راهی قرار

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۴۳

داریم یا باید "فحشاء" را مجاز بدانیم (همانطور که دنیای مادی امروز عملاً بر آن صحنه گذارده و آن را به رسمیت شناخته) و یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم، معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشاء مخالفند چه جوابی برای این سؤال فکر کرده‌اند؟! طرح ازدواج موقت، نه شرائط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن ناسازد و نه زیانهای فجایع جنسی و فحشاء را در بر دارد.

ایرادهایی که بر ازدواج موقت می‌شود

منتها در اینجا اشکالاتی می‌شود که باید بطور فشرده به آنها پاسخ گفت:

۱- گاهی می‌گویند چه تفاوتی میان "ازدواج موقت" و "فحشاء" وجود دارد؟ هر دو "خودفروشی" در برابر پرداختن مبلغی محسوب می‌شوند و در حقیقت این نوع ازدواج نقابی است بر چهره فحشاء و آلودگی‌های جنسی! تنها تفاوت آن دو در ذکر دو جمله ساده یعنی اجرای صیغه است.

پاسخ- آنها که چنین می‌گویند گویا اصلاً از مفهوم ازدواج موقت آگاهی ندارند، زیرا ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی‌شود بلکه مقرراتی همانند ازدواج دائم دارد، یعنی چنان زنی در تمام مدت ازدواج موقت، منحصر در اختیار این مرد باید باشد، و به هنگامی که مدت پایان یافت باید عده نگاه دارد، یعنی حد اقل چهل و پنج روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند، تا اگر از مرد اول باردار شده وضع او روشن گردد، حتی اگر با وسائل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده باز هم رعایت این مدت واجب است، و اگر از او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دائم مورد حمایت او قرار گیرد و تمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد، در حالی که در

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۴۴

فحشاء هیچ یک از این شرائط و قیود وجود ندارد. آیا این دو را با یکدیگر هرگز می‌توان مقایسه نمود؟

البته ازدواج موقت از نظر مسئله ارث (در میان زن و شوهر) و نفقه و پاره‌ای از احکام دیگر تفاوتی با ازدواج دائم دارد ولی این تفاوتها هرگز آن را در ردیف فحشاء قرار نخواهد داد، و در هر حال شکلی از ازدواج است با مقررات ازدواج.

۲- "ازدواج موقت" سبب می‌شود که بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوء استفاده کرده و هر نوع فحشاء را در پشت این پرده انجام دهند تا آنجا که افراد محترم هرگز تن به ازدواج موقت نمی‌دهند، و زنان با شخصیت از آن ابا دارند.

پاسخ- سوء استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است؟ آیا باید جلو یک قانون فطری و ضرورت اجتماعی را به خاطر سوء استفاده گرفت؟ یا باید جلو سوء- استفاده کنندگان را بگیریم؟

اگر فرضاً عده‌ای از زیارت خانه خدا سوء استفاده کردند و در این سفر اقدام به فروش مواد مخدر کردند آیا باید جلو مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم یا جلو سوء استفاده کنندگان را؟! و اگر ملاحظه می‌کنیم که امروز افراد محترم از این قانون اسلامی کراهت دارند، عیب قانون نیست، بلکه عیب عمل کنندگان به قانون، و یا صحیحتر، سوء استفاده کنندگان از آن است، اگر در جامعه امروز هم ازدواج موقت به صورت سالم در آید و حکومت اسلامی تحت ضوابط و مقررات خاص، این موضوع را به طور صحیح پیاده کند هم جلو سوء استفاده‌ها گرفته خواهد شد و هم افراد محترم (به هنگام ضرورت‌های اجتماعی) از آن کراهت نخواهند داشت.

۳- می‌گویند: ازدواج موقت سبب می‌شود که افراد بی‌سرپرست همچون

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۴۵

فرزندان نامشروع تحویل به جامعه داده شود.

پاسخ- از آنچه گفتیم جواب این ایراد کاملاً روشن شد، زیرا فرزندان نامشروع از نظر قانونی نه وابسته به پدرند و نه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقت کمترین و کوچکترین تفاوتی با فرزندان ازدواج دائم حتی در میراث و سایر حقوق اجتماعی ندارند و گویا عدم توجه به این حقیقت سرچشمه اشکال فوق شده است. ...

۴۶- منطق بت پرستان برای بت پرستی چیست؟

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (آیه ۳ زمر)

۳- آگاه باشید دین خالص از آن خدا است، و آنها که غیر از خدا را اولیای خود قرار دادند، و دلیلشان این بود که اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند، خداوند روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند، خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۳۶۶

... بعضی معتقدند یکی از سرچشمه‌های بت پرستی این است که گروهی به زعم خود ذات پاک خداوند را بزرگتر از آن می‌دانستند که عقل و فکر ما به آن راه یابد

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۳۶۷

و بر این اساس او را منزّه از این می‌دانستند که ما مستقیماً او را مورد عبادت خویش قرار دهیم، بنا بر این باید به کسانی روی آوریم که ربوبیت و تدبیر این عالم از سوی خداوند بر عهده آنها گذارده شده است، و آنها را واسطه میان خود و او قرار دهیم.

آنها را به عنوان " ارباب " و خدایان بپذیریم و پرستش کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند، آنها همان فرشتگان و جن و به طور کلی وجودات مقدس عالمند.

سپس از آنجا که دسترسی به این مقدسین نیز امکان پذیر نبود تمثال و سمبلی برای آنها می‌ساختند، و آنها را پرستش می‌کردند، و اینها همان بتها بودند، و چون میان این تمثالها و وجود مقدسین یک نوع وحدت قائل بودند بتها را نیز " ارباب " و خدایان خود می‌پنداشتند.

به این ترتیب خدایان در نزد آنها همان موجودات ممکن بودند که از سوی خداوند عالم آفریده شده بودند، و به زعم آنها مقربان درگاه حق و اداره کنندگان امور جهان به امر پروردگار بودند، و خدا را

رب الارباب (خدای خدایان) می‌دانستند که خالق و آفریدگار عالم هستی است، و گر نه کمتر کسی از بت‌پرستان معتقد بود که این بت‌های سنگی و چوبی و یا حتی خدایان پنداری آنها یعنی فرشتگان و جن و مانند آن خالق و آفریدگار این جهان می‌باشد.

البته بت‌پرستی سرچشمه‌های دیگری نیز دارد از جمله اینکه احترام فوق العاده به انبیاء و نیکان گاهی سبب می‌شد که تمثال آنها را بعد از مرگشان مورد احترام قرار دهند، و با گذشت زمان این تمثالها جنبه استقلالی پیدا کرده، و احترام نیز تبدیل به پرستش می‌شد، و به همین علت مساله مجسمه‌سازی در اسلام شدیداً نهی شده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۳۶۸

این امر نیز در تواریخ آمده است که عرب جاهلی به خاطر احترام فوق العاده‌ای که برای کعبه و سرزمین مکه قائل بود گاهی قطعات سنگی از آنجا را با خود به نقاط دیگر می‌برد و مورد احترام و کم پرستش قرار می‌داد.

و در هر حال اینها منافاتی با آنچه در داستان " عمرو بن لحي " نقل شده ندارد که او به هنگام سفر به شام صحنه‌هایی از بت‌پرستی را مشاهده کرد و برای اولین بار بتی را با خود از آنجا به حجاز آورد، و پرستش بتان از آن زمان معمول شد، چرا که هر یک از آنچه گفتیم یکی از ریشه‌های بت‌پرستی را بیان می‌کند و انگیزه شامیان در پرستش بتها نیز از همین امور یا مانند آن سرچشمه می‌گرفت.

اما در هر صورت اینها همه اوهام و خیالات بی‌اساسی بود که از مغزهای ناتوان تراوش می‌کرد، و مردم را از جاده اصیل خداشناسی منحرف می‌ساخت.

قرآن مجید مخصوصاً روی این نکته تاکید می‌کند که انسان بدون هیچ واسطه‌ای می‌تواند با خدای خود تماس گیرد، با او سخن گوید، راز و نیاز کند، حاجت بطلبد، تقاضای عفو و توبه کند، اینها همه از آن او و در اختیار و قدرت او است.

سوره " حمد " بیانگر این واقعیت است چرا که بندگان با خواندن این سوره به طور مداوم در نمازهای روزانه مستقیماً با پروردگار خود ارتباط برقرار می‌کنند، او را می‌خوانند و بدون هیچ واسطه‌ای از او تقاضا می‌کنند و حاجات خویش را می‌طلبند.

طرز استغفار و توبه در برنامه‌های اسلامی و همچنین هر گونه تقاضا از خداوند بزرگ که دعا‌های ماثوره ما مملو از آن است همگی نشان می‌دهد که اسلام هیچگونه واسطه‌ای در این مسائل قائل نشده است و این همان حقیقت توحید است.

حتی مساله شفاعت و توسل به اولیاء الله نیز مقید به اذن پروردگار و اجازه

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۳۶۹

او است و تأکیدی است بر همان مساله توحید.

و باید هم چنین رابطه‌ای برقرار باشد، چرا که او به ما از خود ما نزدیکتر است، چنان که قرآن می‌گوید: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: " ما به انسان از رگ گردن او نزدیکتریم!" (ق - ۱۶) وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ: " بدانید خداوند میان انسان و دل او قرار دارد!" (انفال - ۲۴).

با این حال نه او از ما دور است، و نه ما از او دوریم، تا نیازی به واسطه باشد، او از هر کس دیگر به ما نزدیکتر است، در همه جا حضور دارد، و در درون قلب ما جای او است.

بنا بر این پرستش واسطه‌ها، خواه فرشتگان و جن و مانند آنها باشند، و خواه پرستش بتهای سنگی و چوبی، یک عمل بی‌اساس و دروغین است، به علاوه کفران نعمتهای پروردگار محسوب می‌شود، چرا که بخشنده نعمت سزاوار پرستش است نه این موجودات بی‌جان یا سراپا نیاز.

لذا در پایان آیه می‌گوید: " خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند" (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ).

نه هدایت به راه مستقیم در این جهان، نه به سوی بهشت در جهان دیگر، چرا که خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است، زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه‌هایی می‌فرستد که لایق و آماده پذیرش آنند، نه دل‌هایی که آگاهانه هر گونه آمادگی را در خود نابود کرده‌اند.

۴۷- چه کسانی در دنیا و آخرت مسرورند و برای آنها بشارت است؟

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (آیه ۶۲ یونس)

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (آیه ۶۳ یونس)

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (آیه ۶۴ یونس)

۶۲- آگاه باشید اولیا (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

۶۳- همانها که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می‌کردند.

۶۴- در زندگی دنیا و در آخرت شاد (و مسرور) ند، وعده‌های الهی تخلف‌ناپذیر است، و این رستگاری بزرگی است.

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۳۳۷

... در اینکه بشارتی را که خداوند در آیات فوق به دوستانش در دنیا و آخرت ارزانی داشته چیست؟ در میان مفسران گفتگو است.

بعضی آن را مخصوص به بشارتی دانسته‌اند که فرشتگان در آستانه مرگ و انتقال از این جهان به مؤمنان می‌دهد و می‌گویند وَ أُنْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (سجده - ۳۰).

و بعضی دیگر آن را اشاره به وعده‌های پیروزی پروردگار و غلبه بر دشمنان و حکومت در روی زمین ما دام که مؤمنند و صالحند می‌دانند.

در بعضی از روایات این بشارت به خوابهای خوش که مؤمنان می‌بینند تفسیر شده ولی همانگونه که گفتیم با توجه به مطلق بودن این کلمه و الف و لام جنس در

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۳۳۸

"البشری" مفهوم وسیعی نهفته شده که هر گونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می‌شود، و همه آنچه در بالا ذکر شد در آن درج است، و در واقع هر کدام اشاره به گوشه‌ای از این بشارت وسیع الهی می‌باشد.

و شاید اینکه در بعضی از روایات به خوابهای خوش و رؤیای صالحه تفسیر شده اشاره به این است که هر گونه بشارت حتی بشارتهای کوچک نیز در مفهوم "البشری" افتاده است، نه اینکه منحصر به آن باشد.

در واقع همانطور که قبلا هم گفته شد این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقوا است که انسان را از انواع دلهره‌ها و وحشتهایی که زائیده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگیها است از روح و جسم انسان دور می‌سازد، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد باز احساس آرامش کند؟

او به یک کشتی بی لنگر در یک دریای طوفانی می‌ماند که امواج کوه پیکر هر لحظه او را به سویی پرتاب می‌کنند و گردابها برای بلعیدنش دهان باز کرده‌اند.

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ممکن است آرامش خاطر داشته باشد، او بر خلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و غالبا خوابهای وحشتناکی می‌بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می‌کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آنهاست.

طبیعی است یک شخص جانی بخصوص اینکه تحت تعقیب باشد در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می‌بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته‌اند و یا اینکه روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می‌زند و او را شکنجه می‌دهد، لذا هنگامی که بیدار می‌شود همچون یزید ما لی و للحسین "مرا با حسین چکار؟" و یا همچون حجاج ما لی و لسعيد بن جبیر: "مرا با سعيد بن جبیر چه کار؟! می‌گوید.

۴۸- آیا در آسمانها نیز موجود زنده وجود دارد؟

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (آیه ۲۹ شوری)

۲۹- و از آیات او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و منتشر نموده، و او هر گاه بخواهد قادر بر جمع آنها است.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۳۸

... از نکات قابل ملاحظه‌ای که از این آیه استفاده می‌شود این است که دلالت بر وجود انواع موجودات زنده در آسمانها دارد، گرچه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی‌کنند، همین قدر سربسته می‌گویند: در میان کواکب آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی هستند که دارای موجودات زنده‌اند،

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۴۳۹

ولی قرآن با جمله "وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ" (آنچه در آسمان و زمین از جنبندگان گسترده است)، با صراحت این حقیقت را اعلام می‌دارد که در پهنه آسمان نیز جنبندگان زنده فراوان است.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند "فیهما" منحصر به کره زمین باشد بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا "ضمیر تثنیه" است و به آسمان و زمین هر دو برمی‌گردد، همانگونه که تفسیر دابّه به فرشتگان آسمان تفسیری است بسیار بعید، چرا که "دابّه" معمولاً به جنبندگان مادی اطلاق می‌شود.

این معنی از آیات متعدد دیگر قرآن مجید نیز استفاده می‌شود.

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان امام علی بن ابی طالب نقل شده است که فرمود:

هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض مربوطة كل مدينة الى عمود من نور:

" این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای زمین دارد، هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است".

روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است (برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب "الهیئة و الاسلام" مراجعه کرد)....

۴۹- شیطان چگونه انسان را منحرف می کند و راه تشخیص الهامات شیطانی از الهامات الهی چیست؟

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (آیه ۱۶۸ بقره)

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (آیه ۱۶۹ بقره)

۱۶۸- ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید، و از گامهای شیطان پیروی نکنید، چه اینکه او دشمن آشکار شما است.

۱۶۹- او شما را فقط به بدیها و انحرافات فرمان می دهد (و نیز دستور می دهد) آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۷۲

... انحرافات تدریجی

جمله "خطوات الشیطان" (گامهای شیطان) گویا اشاره به یک مساله دقیق تربیتی دارد، و آن اینکه انحرافها و تبهکاریها غالبا بطور تدریج در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلا برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر و قمار و شراب معمولا مراحل وجود دارد: نخست به صورت تماشاچی در یکی از این جلسات شرکت می کند و انجام اینکار را ساده می شمرد.

گام دوم شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و یا باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است.

گام سوم استفاده از این مواد به صورت کم و به قصد اینکه در مدت کوتاهی از آن صرف نظر کند.

سرانجام گامها یکی پس از دیگری برداشته می شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بینوا در می آید.

وسوسه های شیطان معمولا به همین صورت است، انسان را قدم بقدم و تدریجا در پشت سر خود به سوی پرتگاه می کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاههای شیطانی و

آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش "خطوات" (گام به گام) استفاده می‌کنند، لذا قرآن می‌گوید:

از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد....

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۷۴

چگونگی وسوسه شیطان

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیه می‌گوید: "شیطان به شما امر می‌کند که به سوی بدیها و فحشاء بروید" مسلماً مراد از "امر" همان وسوسه‌های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدیها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی‌کنیم، و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست.

پاسخ این است که: همانطور که از واژه "وسوسه" هم استفاده می‌شود تاثیر شیطان در وجود انسان یک نوع تاثیر خفی و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به "ایحاء" شده است در آیه ۱۲۱ سوره انعام می‌خوانیم: "وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ":

"شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند وحی می‌کنند! همانطوری که می‌دانیم "وحی" در اصل همان صدای مخفی و مرموز و احیاناً تاثیرهای ناآگاهانه است.

منتهی انسان بخوبی می‌تواند "الهامات الهی" را از "وسوسه‌های شیطانی" تشخیص دهد زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد، و آن اینکه:

الهامات الهی چون با فطرت پاک انسان، و ساختمان جسم و روح او آشنا است، هنگامی که در قلب پیدا می‌شود یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد.

در حالی که وسوسه‌های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین الهامات شیطانی و الهامات الهی.

۵۰- نماز جمعه از دیدگاه قرآن چه جایگاهی دارد؟ فلسفه آن چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیه ۹ جمعه)

۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود به سوی ذکر خدا بشتابید، و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آیه ۱۰ جمعه)

۱۰- و هنگامی که نماز پایان گرفت شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید، و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (آیه ۱۱ جمعه)

۱۱- هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند، و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند، بگو آنچه نزد خدا است بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهنندگان است.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۳۲

... بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است، که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می‌دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند، و هر گونه کسب و کار برنامه مزاحم را ترک گویند، تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذایی هستند کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد به سراغ آن نروند، و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند.

در احادیث اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است از جمله: در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام ص نقل کرده‌اند آمده:

ان الله تعالى فرض عليكم الجمعة فمن تركها في حياتي او بعد موتي استخفافا بها او جحودا لها فلا جمع الله شمله، و لا بارك له في امره، الا و لا صلاة له، الا و لا زكاة له، الا و لا حج له، الا و لا صوم له، الا و لا بر له حتى يتوب:

" خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند خداوند او را پریشان می‌کند، و به کار او برکت نمی‌دهد، بدانید نماز او قبول نمی‌شود، بدانید زکات او قبول نمی‌شود، بدانید حج او قبول نمی‌شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند" در حدیث دیگری از امام باقر ع می‌خوانیم:

صلاة الجمعة فريضة، و الاجتماع اليها فريضة مع الامام، فان ترك رجل من غير علة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض، و لا يدع ثلاث فرائض من غير علة الا منافق

:" نماز جمعه فريضة است و اجتماع برای آن با امام (معصوم) فريضة است، هر گاه مردی بدون عذر سه جمعه را ترک گوید فريضة را ترک گفته و کسی

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۳۳

سه فريضة را بدون علت ترک نمی‌گوید مگر منافق .

و در حدیث دیگری از رسول خدا می‌خوانیم:

من اتى الجمعة ايمانا و احتسابا استأنف العمل:

" کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت کند گناهان او بخشوده خواهد شد و برنامه عملش را از نو آغاز می‌کند" .

روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان می‌دهیم.

کسی خدمت رسول خدا ص آمد، عرض کرد یا رسول الله! من بارها آماده حج شده‌ام اما توفیق نصیبم نشده فرمود:

عليك بالجمعة فانها حج المساكين:

" بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است " (اشاره به اینکه بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد) .

البته باید توجه داشت که مذمتهای شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان جمعه در ردیف منافقان شمرده شده‌اند در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوط الید و اما در زمان غیبت بنا بر اینکه واجب مخیر باشد (تخیر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد مشمول این مذمتهای نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر در باره این مساله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد)

فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه، قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دستجمعی است، و اثر عمومی

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۳۴

عبادات را که تلطیف روح و جان، و شستن دل از آلودگیهای گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد در بردارد، بخصوص اینکه مقدمات دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوی و پرهیزگاری است.

و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می‌باشد، و به همین دلیل در روایتی که قبلا از پیغمبر اکرم ص نقل کردیم آمده بود که جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.

در حقیقت اسلام، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد:

اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می‌شود.

اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است.

و اجتماع حج که در کنار خانه خدا هر سال یک بار انجام می‌گیرد نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است بخصوص اینکه یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشا برکات زیر شود:

الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی.

ب: ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند.

ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان.

د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی.

به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرائط که دستورهای اسلامی دقیقا در آن رعایت شود بیم داشته‌اند.

و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۳۵

در دست حکومتها بوده است، منتها حکومتهای عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم ص از آن بهترین بهره‌بردارها را به نفع اسلام، و حکومتهای جور همانند بنی امیه از آن سوء استفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند....

۵۱- چه کنیم که از دشمنان و تهدیدهای آنها نترسیم؟

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (آیه ۳۶ زمر)

۳۶- آیا خداوند برای (نجات و حفظ) بنده‌اش کافی نیست؟ اما آنها تو را از غیر او می‌ترسانند، و هر کس را خداوند گمراه کند هیچ هدایت کننده‌ای ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۵۸

...خداوندی که قدرت‌ش برتر از همه قدرت‌ها است و از نیازها و مشکلات بندگان‌ش بخوبی آگاه است و نسبت به آنها نهایت لطف و مرحمت را دارد چگونه ممکن است بندگان با ایمانش را در برابر طوفان حوادث و موج عداوت دشمنان تنها بگذارد؟ هنگامی که او پشتیبان بنده‌اش باشد:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی چون نخواهد خدای!

و هنگامی که بخواهد کسی را یاری کند:

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۵۹

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک!

چه رسد به بتها که موجوداتی بی‌ارزش و بی‌خاصیتند.

گر چه شان نزول آیه ... در مورد تخویف و تهدید به خشم بتها است، ولی مفهوم آیه چنان وسیع و گسترده است که هر نوع تهدید به غیر الله را شامل می‌شود، و به هر حال این آیه نویدی است برای همه پویندگان راه حق و مؤمنان راستین مخصوصا در محیط‌هایی که در اقلیت قرار دارند و از هر سو مورد تهدیدند.

این آیه به آنها دلگرمی و ثبات قدم می‌بخشد، روح آنها را سرشار از نشاط و گام‌هایشان را استوار می‌سازد، و اثرات روانی زیانبار تهدیدهای دشمنان را خنثی می‌کند، آری هنگامی که خدا با ما است از غیر او وحشتی نداریم، و اگر از او بیگانه و جدا شویم همه چیز برای ما وحشتناک است....

۵۲- در سوره بقره علت برتری انسان نسبت به فرشتگان را آگاهی انسان از علوم می داند که خداوند به او تعلیم داده در صورتی که اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می نمود آنها نیز همین فضیلت آدم را پیدا می کردند، این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست؟

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (آیه ۳۰ بقره)

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (آیه ۳۱ بقره)

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (آیه ۳۲ بقره)

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (آیه ۳۳ بقره)

۳۰- هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگارا) آیا کسی را در زمین قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟ (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم پا به عرصه وجود گذاشتند، به حکم طبع جهان ماده نیز آلوده فساد و خونریزی شدند، اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، پروردگار فرمود: من حقائق را می دانم که شما نمی دانید.

۳۱- سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می گوئید اسامی اینها را برشمارید!

۳۲- فرشتگان عرض کردند: منزهی تو!، ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم تو دانا و حکیمی.

۳۳- فرمود ای آدم آنها را از (اسامی و اسرار) این موجودات آگاه کن، هنگامی که آنها را آگاه کرد خداوند فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را می دانم، و نیز می دانم آنچه را شما آشکار می کنید یا پنهان می داشتید.

... در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشته یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت. اطلاق کلمه "تعلیم" در قرآن به "تعلیم تکوینی" در جای دیگر نیز آمده است، در سوره رحمن آیه ۴ می‌خوانیم "علمه البیان" خداوند بیان را به انسان آموخت، روشن است که این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسانها قرار داده تا بتوانند سخن بگویند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۱۷۹

... باید توجه داشت که ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری اینهمه علوم در آنها نبود، آنها برای هدف دیگری آفریده شده بودند، نه برای این هدف، و بهمین دلیل فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند، ولی شاید خودشان در آغاز فکر می‌کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند، اما خداوند با آزمایش علم اسماء تفاوت استعداد آنها را با آدم روشن ساخت.

۵۳- چه باید کرد که خداوند ما را در راه خودش هدایت و پیروز کند؟

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۶۹ عنکبوت)

۶۹- و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند قطعاً هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۵۰

... از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که هر گونه شکست و ناکامی نصیب ما شود معلول یکی از دو چیز است: یا در جهاد کوتاهی کرده‌ایم، و یا اخلاص در کار ما نبوده است، و اگر این دو با هم جمع شود بنا به وعده مؤکد الهی، پیروزی و هدایت حتمی است.

و اگر درست بیندیشیم می‌توانیم سرچشمه مشکلات و مصائب جوامع اسلامی را در همین امر پیدا کنیم.

چرا مسلمانان پیشرو دیروز، امروز عقب مانده‌اند؟

چرا دست نیاز در همه چیز حتی در فرهنگ و قوانین خویش به سوی بیگانگان دراز می‌کنند؟

چرا برای حفظ خود در برابر طوفانهای سیاسی و هجومهای نظامی باید به دیگران تکیه کنند؟

چرا یک روز دیگران ریزه‌خوار خوان نعمت علم و فرهنگ آنها بودند اما امروز باید بر سر سفره دیگران بنشینند؟

و بالاخره چرا در چنگال دیگران اسیرند و سرزمینهای آنها در اشغال متجاوزان؟! تمام این "چراها" یک پاسخ دارد و آن اینکه یا جهاد را فراموش کرده‌اند و یا نیتها آلوده شده است.

آری جهاد در صحنه‌های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به دست فراموشی سپرده شده، حب نفس و عشق به دنیا و راحت طلبی و کوتاه‌نگری و اغراض

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۵۱

شخصی بر آنها چیره شده، تا آنجا که کشتگانشان به دست خودشان بیش از کشتگانی است که دشمن از آنها قربانی می‌گیرد! خودباختگی گروهی غریزه و شوق زده، خودفروختگی جمعی از زمامداران و سران، و یاس و انزوای دانشمندان و متفکران هم جهاد را از آنها گرفته، و هم اخلاص را.

هر گاه مختصر اخلاصی در صفوف ما پیدا می‌شود و مجاهدان ما تکانی به خود می‌دهند پیروزیها پشت سر یکدیگر فرا می‌رسد.

زنجیرهای اسارت گسسته می‌شود. یاسها تبدیل به امید و ناکامیها مبدل به کامیابی، ذلت به عزت و سربلندی، پراکندگی و نفاق به وحدت و انسجام تبدیل می‌گردد، و چه عظیم و الهام بخش است قرآن که در یک جمله کوتاه هم درد و هم درمان را بیان کرده! آری آنها که در راه خدا جهاد می‌کنند مشمول هدایت الهی هستند و بدیهی است که با هدایت او گمراهی و شکست مفهومی ندارد. ...

۵۴- معیار و عامل گستردگی و تنگی روزی چیست؟

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَنْسُطُ الرُّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (آیه ۱۲ شوری)

۱۲- کلیدهای آسمان و زمین از آن او است، روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می‌دهد و برای هر کس بخواهد محدود می‌سازد، او از همه چیز آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۳۷۳

...الف- معیار گستردگی و تنگی روزی-

هرگز نباید تصور کرد که وسعت رزق دلیل بر محبت خداوند، و یا تنگی معیشت دلیل بر خشم و غضب او است، زیرا خداوند گاه انسان را به وسعت روزی آزمایش می‌کند، و اموال سرشاری در اختیار او قرار می‌دهد، و گاه با تنگی معیشت میزان مقاومت و پایداری او را روشن می‌سازد، و آنها را از این طریق پرورش می‌دهد.

گاه ثروت زیاد مایه بلا و عذاب جان صاحبان آنهاست، و هر گونه آرامش و استراحت را از آنها می‌گیرد چنان که قرآن مجید در آیه ۵۵ سوره توبه می‌گوید:

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ: "فزونی اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد، خدا می‌خواهد آنان را به این وسیله در زندگی دنیا مجازات کند و در حال کفر بمیرند!" در جای دیگر می‌گوید: أَوْ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ: "آیا آنها چنین می‌پندارند که اموال و فرزندان را که به آنان داده‌ایم برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشاییم، چنین نیست، آنها نمی‌فهمند" (مؤمنون - ۵۵ - ۵۶).

ب- تقدیر روزی تضادی با تلاشها ندارد-

نباید از آیاتی که در زمینه تقدیر و اندازه‌گیری روزی به وسیله پروردگار آمده چنین استنباط کرد که تلاشها و کوششها نقشی در این زمینه ندارد، و اینها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسئولیتها و

مجاهدتها در مقیاس فرد و اجتماع قرار داد، که این پندار بر ضد آیات فراوانی از قرآن مجید است که سعی و کوشش و تلاش را معیار موفقیتها شمرده است.

هدف این است که با تمام تلاشها و کوششها باز به روشنی می بینیم دست

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۳۷۴

دیگری نیز در کار است که گاه نتیجه تلاشها بر باد می رود و گاه به عکس، تا مردم فراموش نکنند در پشت عالم اسباب دست قدرت "مسبب الاسباب" کار می کند و در هر حال محرومیت های ناشی از تنبلی و سستی را هرگز نباید به حساب تقسیم روزی از ناحیه خداوند گذارد، چرا که خود فرموده روزی را به تناسب تلاشها وسعت می دهیم.

ج- روزی تنها به معنی مواهب مادی نیست-

روزی معنی وسیعی دارد که روزیهای معنوی را نیز در بر می گیرد، بلکه روزی اصلی همین روزی معنوی است، در دعاها تعبیر به رزق در مورد روزیهای معنوی بسیار به کار رفته است، در مورد حج می گوئیم: اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام.

در مورد و توفیق اطاعت و دوری از معصیت آمده: اللهم ارزقنی توفیق الطاعة و بعد المعصية ...

در دعا های روزه ماه رمضان می خوانیم اللهم ارزقنی فیه طاعة الخاشعین (دعای روز ۱۵) و همچنین در مواهب معنوی دیگر.

د- قرآن و اسباب فزونی روزی:

قرآن چند امر را معرفی کرده که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است، در یک جا می گوید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ "هر گاه شکر نعمتها را بجا آورید (و آن را در مصرف واقعی صرف کنید) نعمت را بر شما افزون می کنم" (ابراهیم- ۷).

در جای دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده، می‌گوید هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ " او کسی است که زمین را تسلیم و خاضع در برابر شما قرار داد تا بر پشت آن راه روید و از رزق آن استفاده کنید " (ملک- ۱۵).

در جای دیگر تقوی و درستکاری را معیار گشایش روزی قرار داده می‌فرماید وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۳۷۵

" هر گاه مردم روی زمین ایمان آورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشائیم " (اعراف- ۹۶).

ه- تنگی رزق و مسائل تربیتی:

گاه تنگی رزق به خاطر جلوگیری از طغیان مردم است، چنان که در آیه ۲۷ شوری (همین سوره) می‌خوانیم:

وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ:

" هر گاه خداوند روزی را بر مردم گشاده دارد راه ظلم و طغیان پیش می‌گیرند!"

ز- قرآن تاکید دارد که انسانها روزی بخشی خود را تنها خدا بدانند و از غیر او تقاضا نکنند، و به دنبال این ایمان و توکل بر نیرو و تلاش و سعی خود متکی باشند در آیه ۳ فاطر آمده است: هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: " آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد " و در آیه ۱۷ عنکبوت می‌خوانیم: فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ: " تنها روزی را نزد خدا بجوئید ".

و به این ترتیب روح بی‌نیازی و ترک وابستگی و ابای نفس را در انسانها زنده می‌کند. ...

۵۵- منظور از اینکه خدا گروهی را هدایت و گروهی را گمراه می کند چیست و آیا این هدایت و ضلالت جبر نیست ؟

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (آیه ۱۲۵ انعام)

۱۲۵- آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می سازد و آن کس را که (بخاطر اعمال) خلافتش بخواهد گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود، اینچنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۴۳۴

... منظور از "هدایت" و "اضلال" الهی فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند.

آنان که پویندگان راه حقند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان، خداوند چراغهای روشنی فرا راه آنها قرار می دهد تا برای بدست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند، اما آنها که بی اعتنائی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات روبرو می گردند و توفیق هدایت از آنها سلب می شود.

بنا بر این نه دسته اول در پیمودن این مسیر مجبورند و نه دسته دوم در کار خود، و هدایت و ضلالت الهی در واقع مکمل چیزی است که خودشان خواسته اند و انتخاب کرده اند. ...

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (آیه ۲۷ ابراهیم)

۲۷- خداوند کسانی را که ایمان آوردند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می دارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر، و ستمگران را گمراه می سازد (و لطف خود را از آنها بر می گیرد) و خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۳۳۸

... هر جا سخنی از هدایت و ضلالت است و به خدا نسبت داده می‌شود، گامهای نخستین آن از ناحیه خود انسان برداشته شده است، کار خدا همان تأثیری است که در هر عمل آفریده، و نیز کار خدا مواهب و نعمتها یا سلب نعمتها است که به مقتضای شایستگی و عدم شایستگی افراد مقرر می‌دارد.

تعبیر به "ظالمین" بعد از جمله "يُضِلُّ اللَّهُ" بهترین گزینه برای این موضوع است، یعنی تا کسی به ظلم و ستم آلوده نشود نعمت هدایت از او سلب نخواهد شد، اما پس از آلودگی به ظلم و بیدادگری ظلمت گناه وجود او را فرا می‌گیرد و نور هدایت الهی از قلب او بیرون می‌رود، و این عین اختیار و آزادی اراده است، البته اگر به زودی مسیر خود را تغییر دهد راه نجات باز است، ولی پس از استحکام گناه، بازگشت بسیار مشکل خواهد بود. ...

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (آیه ۳۶ نحل)

۳۶- ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را پرستید، و از طاغوت اجتناب کنید خداوند گروهی را هدایت کرد، و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۲۳

... سنت خداوند بر این است که نخست اقدام به هدایت تشریعی می‌کند، یعنی پیامبران را مبعوث می‌دارد تا هماهنگ با فطرت، مردم را به توحید و نفی طاغوت دعوت کنند، و به دنبال این هدایت تشریعی، هر شخص و گروهی لیاقت و شایستگی از خود نشان داد مشمول لطف او و هدایت تکوینی‌اش می‌گردد....

... جالب توجه اینکه تعبیر آیه فوق در مورد هدایت و ضلالت متفاوت است:

در مورد اول می‌گوید "گروهی را خدا هدایت کرد" اما در مورد دوم نمی‌گوید "گروهی را خدا گمراه ساخت" بلکه می‌گوید حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ (گمراهی برای آنها ثابت شد و دامانشان را چسبید!).

این تفاوت در تعبیر ممکن است اشاره به واقعیتی باشد که در آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات وارد شده است که خلاصه‌اش چنین است:

در رابطه با مساله هدایت بیشترین سهم مربوط به مقدماتی است که خدا آفریده، عقل داده، فطرت را برای توحید بسیج کرده، پیامبران را فرستاده، آیات تشریعی و تکوینی را ارائه نموده است، تنها یک تصمیم‌گیری آزادانه از ناحیه بندگان کافی است که آنها را به سر منزل مقصود برساند. ولی در مساله ضلالت تمام سهم را بندگان گمراه دارند، زیرا بر ضد

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۲۲۴

مسیر حوادث تکوین و تشریع حرکت می‌کنند، فطرت الهی را زیر پا می‌گذارند، قوانین او را نادیده می‌گیرند، آیات تشریعی و تکوینی را پشت سر قرار می‌دهند، چشم و گوش دل را بر دعوت انبیاء می‌بندند، و خلاصه با توسل به اینهمه تخریب و تحریف در وادی ضلالت گام می‌نهند آیا همه این امور از ناحیه خودشان نیست؟

این همان چیزی است که آیه ۷۹ سوره نساء به آن اشاره می‌کند ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ: "هر نیکی به تو برسد از ناحیه خدا است و هر بدی بتو برسد از ناحیه خود تو است".

در اصول کافی حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که این مطلب را روشنتر می‌سازد که به یکی از یارانش که از مساله جبر و اختیار سؤال کرد چنین فرمود:

بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم قال علي بن الحسين قال الله عز و جل يا بن آدم بمشيتي كنت انت الذي تشاء، و بقوتي ادبت الي فراضي، و بنعمتي قويت على معصيتي، جعلتك سميعا بصيرا، ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ و ذلك اني اولى بحسناتك منك، و انت اولى بسيئاتك مني "

" بنام خداوند بخشنده مهربان امام زین العابدین ع فرمود: خداوند (در حدیث قدسی) چنین می‌فرماید: ای فرزند آدم به اراده من است که تو می‌توانی اراده کنی (من آزادی اراده به تو داده‌ام) و به نیروی من است که می‌توانی واجبات را انجام دهی، و با سوء استفاده از نعمت من است که قدرت بر معصیتم را پیدا کرده‌ای! من ترا شنوا و دانا آفریدم (و راه و چاه را به تو نشان دادم) آنچه از نیکی به تو می‌رسد از ناحیه خدا است، و آنچه بدی به تو می‌رسد از ناحیه خود تو است، و این بخاطر آنست که من نسبت به کارهای نیکی که انجام می‌دهی از تو اولی هستم، و تو نسبت به کارهای بدی که مرتکب می‌شوی از من اولی هستی".

۵۶- چه دینی را انتخاب کنیم که همه ادیان الهی در آن جمع باشند؟

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (آیه ۲۸۵ بقره)

۲۸۵- پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد.) و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند، (و می‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم). و (مؤمنان) گفتند: "ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آموزش تو را (داریم)، و بازگشت (ما) به سوی توست."

(در نتیجه همه ادیان الهی در دین اسلام جمع می‌باشند و با پذیرش اسلام در حقیقت به همه ادیان الهی ایمان آورده ایم)

۵۷-طریقه برخورد رهبر با مردم چگونه باید باشد؟

لَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (آیه ۸۸ حجر)

۸۸- (بنا بر این) هرگز چشم خود را به نعمتهای (مادی) که به گروه‌هایی از آنها (کفار) دادیم مینگن، و بخاطر آنچه آنها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۱۳

... در آیات قرآن کراراً به پیامبر ص توصیه شده است که نسبت به مؤمنان متواضع، مهربان و نرم و ملایم باشد، این منحصر به پیامبر اسلام نیست، هر کس در شعاع وسیع یا محدودی وظیفه رهبری بر دوش دارد این اصل را که از اصول اساسی مدیریت صحیح است باید به کار بندد، چرا که سرمایه بزرگ یک رهبر محبت و پیوند معنوی پیروانش با او است، و این بدون تواضع و خوشرویی و خیر خواهی حاصل نمی‌شود، همیشه خشونت و قساوت رهبران عامل مهم تفرقه و پراکندگی مردم از گرد آنان است.

امیر مؤمنان علی ع در نامه خود به محمد بن ابی بکر چنین می‌فرماید

فاخفض لهم جناحك و الن لهم جانبك و ابسط لهم وجهك و آس بينهم في اللحظة و النظرة:

"بالهای خود را برای آنها فرود آر! و در برابر آنها نرمش کن و چهره خود را گشاده دار، و میان آنان حتی در نگاه کردن مساوات کن" ...

۵۸- چه باید کرد که خداوند به یاد ما باشد و به ما رحمت و نعمت دهد و ما را یاری کند؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (آیه ۷ محمد)

۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند و گم‌هایتان را استوار می‌دارد.

الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (آیه ۴۰ حج)

۴۰- همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌گفتند پروردگار ما الله است، و اگر خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ (آیه ۱۵۲ بقره)

۱۵۲- پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم، و شکر مرا گوئید و کفران (در برابر نعمتها) نکنید.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۱۴

... مفسران در شرح این جمله، و اینکه منظور از یادآوری بندگان چیست؟

و یادآوری خداوند چگونه است تفسیرهای متنوعی ذکر کرده‌اند که فخر رازی در تفسیر کبیر خود آن را در ده موضوع خلاصه کرده:

۱- مرا به "اطاعت" یاد کنید، تا شما را به "رحمت" یاد کنم (شاهد این سخن آیه ۱۳۲ سوره آل عمران است که می‌گوید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

۲- مرا به "دعا" یاد کنید، تا شما را به "اجابت" یاد کنم (شاهد این سخن آیه ۶۰ سوره مؤمن است که می‌گوید: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ).

۳- مرا به "ثنا و طاعت" یاد کنید، تا شما را به "ثنا و نعمت" یاد کنم.

۴- مرا در " دنیا " یاد کنید تا شما را در " جهان دیگر " یاد کنم.

۵- مرا در " خلوتگاهها " یاد کنید تا شما را در " جمع " یاد کنم.

۶- مرا به " هنگام وفور نعمت " یاد کنید، تا شما را در " سختیها " یاد کنم.

۷- مرا به " عبادت " یاد کنید، تا شما را به " کمک " یاد کنم (شاهد این سخن جمله **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** است).

۸- مرا به " مجاهدت " یاد کنید، تا شما را به " هدایت " یاد کنم (شاهد این سخن آیه ۶۹ سوره عنکبوت است که می فرماید **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**).

۹- مرا به " صدق و اخلاص " یاد کنید شما را به " خلاص و مزید اختصاص "

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۱۵

یاد می کنم.

۱۰- مرا به " ربوبیت " یاد کنید شما را به " رحمت " یاد می کنم (مجموعه سوره حمد می تواند گواه این معنی باشد).

البته هر یک از این امور جلوه ای از جلوه های معنی وسیع این آیه است و آیه فوق همه این معانی و حتی غیر آن را نیز شامل می شود: مرا به " شکر " یاد کنید تا شما را به " زیادی نعمت " یاد کنم، چنان که در آیه ۷ سوره ابراهیم می خوانیم **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ**.

بدون شک هر گونه توجه به خداوند- چنان که گفتیم- یک اثر تربیتی دارد که در پرتو یاد خدا در وجود انسان پرتوافکن می شود، و روح و جان او بر اثر این توجه آمادگی نزول برکات جدیدی که متناسب با نحوه یاد او است پیدا می کند.

ذکر خدا چیست؟

- مسلم است منظور از ذکر خدا تنها یادآوری به زبان نیست، که زبان ترجمان قلب است، هدف این است با تمام قلب و جان به ذات پاک خدا توجه داشته باشید، همان توجهی که انسان را از گناه باز می دارد و به اطاعت فرمان او دعوت می کند.

به همین دلیل در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده است که منظور از ذکر خدا یادآوری عملی است، در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم که به علی ع وصیت فرمود و از جمله وصایایش این بود:

ثلاث لا تطيقها هذه الامّة المواساة للاح في ماله و انصاف الناس من نفسه، و ذکر الله علی کل حال، و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و لکن اذا ورد علی ما یحرم الله علیه خاف الله تعالی عنده و ترکه: " سه کار است که این امت توانایی

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۱۶

انجام آن را (بطور کامل) ندارند، مواسات و برابری با برادر دینی در مال، و ادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، منظور سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید."

ولی به هر حال چه جالب است که خداوند با آن عظمت، ذکر بندگان را در کنار ذکر خود قرار می‌دهد، بندگان در آن عالم محدود و کوچکشان و خداوند بزرگ در آن عالم نامحدود و بی انتها با آن همه رحمتها و برکات!

۵۹- گناه چه کسانی بخشیده و توبه آنها پذیرفته می شود؟ و توبه چه کسانی پذیرفته نمی شود؟

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۵۴ انعام)

۵۴- هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند به آنها بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده، هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید او آمرزنده مهربان است.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (آیه ۱۷ نساء)

وَكَانَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (آیه ۱۸ نساء)

۱۷- توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند و سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

۱۸- و برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا برسد می گوید الان توبه کردم، توبه نیست و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می روند، اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برای آنها فراهم کرده ایم.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۱۳

اکنون ببینیم منظور از "جهالت" چیست؟ آیا همان جهل و نادانی و بی خبری از گناه است، و یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن می باشد؟

کلمه "جهل" و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قرائن استفاده می شود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرائز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی رود اما تحت تاثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملاً بی اثر می گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود.

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.

در واقع این آیه همان حقیقتی را بیان می‌کند که امام سجاده ع در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است آنجا که می‌گوید:

الهی لم اعصک حین عصیتک و انا بریویتیک جاحد و لا بامرک مستخف و لا لعقوبتک متعرض و لا لوعیدک متهاون لکن خطیئۀ عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای.

.. "خدای من هنگامی که به معصیت تو پرداختم اقدام به گناه از راه انکار خداوندیت نکردم و نه بخاطر خفیف شمردن امر تو بود و نه مجازات ترا کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی اعتنا بودم و نه وعده کیفرت را سبک شمردم بلکه خطایی

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۱۴

بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد."

ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ در این جمله اشاره به یکی دیگر از شرائط توبه کرده و می‌فرماید: "سپس بزودی توبه کنند."

در باره این که منظور از "قریب" (زمان نزدیک) چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه‌های مرگ می‌گیرند، و آیه بعد را که می‌گوید پس از ظهور علائم مرگ توبه پذیرفته نمی‌شود، شاهد بر آن می‌دانند، بنا بر این تعبیر به "قریب" شاید بخاطر این است که اصولاً زندگی دنیا هر چه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است.

اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته‌اند، یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و بسوی خدا بازگردد، زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید، و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند، و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی قبل از آنکه گناه در وجود انسان ریشه بدواند و بشکل طبیعت ثانوی در آید از آن پشیمان شود، در غیر این صورت غالباً اثرات گناه در زوایای قلب و جان انسانی باقی خواهد ماند، پس توبه

کامل توبه‌ای است که بزودی انجام پذیرد، و کلمه "قرب" از نظر لغت و فهم عرف، نیز با این معنی مناسبتر است.

درست است که توبه بعد از زمان طولانی نیز پذیرفته می‌شود، اما توبه کامل نیست و شاید تعبیر به "عَلَى اللَّهِ": (توبه‌ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد) نیز اشاره به همین معنی باشد زیرا این تعبیر تنها در این آیه از قرآن آمده است و مفهوم آن این است که پذیرش این گونه توبه‌ها از حقوق بندگان می‌باشد در حالی که پذیرش توبه‌های دور دست از طرف خداوند یک نوع تفضل است، نه حق.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۱۵

فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا پس از ذکر شرائط توبه می‌فرماید: "خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است."

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ...

در این آیه اشاره به کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی‌شود نموده، می‌فرماید:

"کسانی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و می‌گویند اکنون از گناه خود توبه کردیم توبه آنان پذیرفته نخواهد شد."

دلیل آن هم روشن است، زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ، پرده‌ها از برابر چشم انسان کنار می‌رود، و دید دیگری برای او پیدا می‌شود، و قسمتی از حقایق مربوط بجهان دیگر و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می‌بیند و مسائل جنبه حسی پیدا می‌کند، واضح است که در این صورت هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می‌گردد، و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند از آن فرار می‌کند.

مسلم است که اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این گونه مشاهده‌ها نیست، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است.

بهمین دلیل در قرآن مجید می‌خوانیم: هنگامی که نخستین نشانه‌های عذاب دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می‌گشت باب توبه بروی آنها بسته می‌شد، در سرگذشت فرعون می‌خوانیم: حَتَّىٰ إِذَا أَذْرَكَ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُؤَا إِسْرَٰئِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (یونس - ۹۰ - ۹۱): "تا آن زمان که غرقاب دامن او را گرفت، صدا زد الان

ایمان آوردم که معبودی جز معبود بنی اسرائیل نیست و من از تسلیم شدگانم، اما به او گفته می‌شود الان این سخن را می‌گویی؟ و پیش از این نافرمانی کرده و از مفسدان بودی؟! بهمین دلیل توبه تو پذیرفته نخواهد شد.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۱۶

از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۱۲ سوره سجده) استفاده می‌شود که گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می‌شوند ولی پشیمانی آنها سودی نخواهد داشت. چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشمشان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند، از کار خود پشیمان می‌شوند، روشن است که این پشیمانی نه فضیلت است و نه افتخار و نه تکامل، و بهمین جهت چنان توبه‌ای بی اثر است.

البته این آیه با روایاتی که می‌گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می‌شود هیچگونه منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن روایات لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا ننموده است.

دسته دوم: از کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی‌شود آنها هستند که در حال کفر از جهان می‌روند، در آیه فوق در باره آنها چنین می‌فرماید: **وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا**: "آنها که در حال کفر می‌میرند توبه برای آنان نیست".

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است «سوره آل عمران - ۹۱ - بقره - ۱۶۱ - بقره - ۲۱۷ - محمد - ۳۴».

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چنین کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند چه موقع توبه می‌کنند که توبه آنها پذیرفته نخواهد شد؟.

بعضی احتمال داده‌اند که توبه آنها در عالم دیگر پذیرفته نمی‌شود و بعضی احتمال داده‌اند که منظور از توبه در اینجا توبه بندگان نیست، بلکه "توبه خداوند" یعنی بازگشت او به عفو و رحمت می‌باشد، ولی ظاهر این است که آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند و می‌گوید: "کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده‌اند ولی در حال مرگ با ایمان از دنیا نرفتند، توبه‌های گذشته آنها نیز بی اثر است".

توضیح اینکه می‌دانیم یکی از شرائط قبولی اعمال نیک انسان "موافات بر

ایمان " است یعنی با ایمان از دنیا رفتن، و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند، اعمال گذشته آنها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده‌اند) طبق صریح آیات قرآن حبط و نابود می‌گردد، توبه‌های آنان از گناه اگر چه در حال ایمان انجام شده نیز در چنین صورتی نابود خواهد شد.

بطور خلاصه شرط قبولی توبه دو چیز است: نخست این که قبل از مشاهده نشانه‌های مرگ باشد و دیگر این که انسان، با ایمان از دنیا برود.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که انسان نباید توبه را به تاخیر اندازد، زیرا ممکن است بطور ناگهان مرگ او فرا رسد و درهای توبه به روی او بسته شود و جالب توجه این که تاخیر توبه که از آن به " تسویف " تعبیر می‌کنند در آیه فوق همدیف " مرگ در حال کفر " قرار داده شده است و این نشانه اهمیتی است که قرآن به این موضوع می‌دهد....

۶۰- آیا چشم زدن واقعیت دارد؟

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (آیه ۵۱ قلم)

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (آیه ۵۲ قلم)

۵۱- نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند تو را با چشمان خود هلاک کنند و می‌گویند او دیوانه است! ۵۲- در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۴۲۶

... بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشمها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکند، و اگر انسان است بیمار یا دیوانه کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۴۲۷

این مساله از نظر عقلی امر محالی نیست، چه اینکه بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشمها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارایی زیادی دارد، حتی با تمرین و ممارست می‌توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشمها است.

در دنیایی که "اشعه لیزر" که شعاعی است نامرئی می‌تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست پذیرش وجود نیرویی در بعضی از چشمها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد چیز عجیبی نخواهد بود.

بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده‌اند، و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از طریق چشم زدن از کار انداخته‌اند.

لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود که وجود چنین امری را اجمالا تایید می‌کند.

در حدیثی می‌خوانیم که "اسماء بنت عمیس" خدمت پیامبر ص عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می‌زنند، آیا "رقیه" ای برای آنها بگیرم (منظور از "رقیه" دعاهایی است که می‌نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگهدارند و آن را تعویذ نیز می‌گویند).

پیامبر ص فرمود:

نعم، فلو كان شيء يسبق القدر لسبقه العين

"آری، مانعی ندارد، اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود".

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۴۲۸

و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤمنان ع فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین "رقیه" گرفت، و این دعا را خواند:

اعیذكما بکلمات التامة و اسماء الله الحسنی کلها عامه، من شر السامة و الهامة، و من شر کل عین لامة، و من شر حاسد اذا حسد

"شما را به تمام کلمات و اسماء حسناى خداوند از شر مرگ و حیوانات مودى، و هر چشم بد، و حسود آن گاه که حسد ورزد می‌سپارم، سپس پیامبر ص نگاهی به ما کرد و فرمود: "اینچنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود".

در نهج البلاغه نیز آمده است

العين حق و الرقى حق

"چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است".

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسلها به فرمان خداوند جلو تاثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشمها را بگیرد همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می‌گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می‌کند.

این نیز لازم به یادآوری است که قبول تاثیر چشم زخم به طور اجمال به این معنی نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در اینگونه موارد پناه برده شود که هم بر خلاف دستورات شرع است، و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است، همانگونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تاثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است.

۶۱- چه رابطه ای بین طغیان و دنیا پرستی و شقاوت وجود دارد؟

وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (آیه ۳۶ نازعات)

فَأَمَّا مَنْ طَغَى (آیه ۳۷ نازعات)

وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (آیه ۳۸ نازعات)

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (آیه ۳۹ نازعات)

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (آیه ۴۰ نازعات)

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (آیه ۴۱ نازعات)

۳۶- و جهنم برای هر بیننده‌ای آشکار می‌گردد.

۳۷- اما آن کسی که طغیان کرده،

۳۸- و زندگی دنیا را مقدم داشته،

۳۹- مسلماً دوزخ جایگاه او است.

۴۰- و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوی باز داشته.

۴۱- بهشت جایگاه او است

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۱۰۹

... در حقیقت آیات فشرده بالا اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته‌ای ترسیم کرده است، شقاوت انسان را در "طغیان" و "دنیا پرستی" می‌شمرد، و سعادت او را در "خوف از خدا" و "ترک هوا" و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان: اتباع الهوى و طول الامل، فاما اتباع الهوى فيصد عن الحق، و اما طول الامل فينسى الآخرة:

" هولناك ترین چیزی که از آنها بر شما خائفم دو چیز است: پیروی از هوای نفس، و آرزوهای طولانی، اما پیروی از هوی شما را از حق باز می‌دارد، و اما آرزوهای طولانی آخرت را به فراموشی می‌سپرد " .

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۱۱۰

هوا پرستی پرده‌ای بر عقل انسان می‌کشد، اعمال سوئش را در نظر او تزیین می‌دهد، و حس تشخیص را که بزرگترین نعمت خدا، و امتیاز انسان از حیوان است، از او می‌گیرد، و او را به خود مشغول می‌دارد، این همان است که یعقوب آن پیغمبر روشن ضمیر به فرزندان خلافکار گفت: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً (یوسف - ۱۸).

در اینجا سخن بسیار است بهتر آن است به دو حدیث از احادیث اهل بیت که همه گفتنی‌ها در آن گفته شده است، اشاره کرده و این بحث را پایان دهیم:

امام باقر ع می‌فرماید:

الجنة محفوفة بالمكاره و الصبر، فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة، و جهنم محفوفة بالذات و الشهوات، فمن اعطى نفسه لذتها و شهوتها دخل النار:

" جهنم در لابلای ناراحتیها و صبر و شکیبایی و استقامت پوشیده شده است، هر کس در برابر ناراحتیها (و ترک شهوات) در دنیا شکیبایی کند داخل بهشت می‌شود، و دوزخ در لابلای لذات نامشروع و شهوات سرکش پیچیده شده، و هر کس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد داخل آتش می‌شود " .

امام صادق ع می‌فرماید:

لا تدع النفس و هواها، فان هواها في رداها، و ترك النفس و ما تهوى داءها، و كف النفس عما تهوى دواءها:

" نفس را با هوا و هوسها رها مکن چرا که هوای نفس سبب مرگ نفس است و آزاد گذاردن نفس در برابر هواها درد آن است، و باز داشتن آن از هوا و هوسهایش دوی آن است " .

نه تنها جهنم آخرت زائیده هوا پرستی است که جهنمهای سوزان دنیا،

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۱۱۱

همچون ناامنیها، بی‌نظمیها، جنگها، و خونریزیها، جدالها، و کینه‌توزیها همه ناشی از آن است...

۶۲- جزیه چیست و چه کسانی باید آن را بپردازند؟

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (آیه ۲۹ توبه)

۲۹- با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا، و نه به روز جزا دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید، تا زمانی که جزیه را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۵۵

... "جزیه" یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می‌گیرد، نه بر اموال و اراضی، و به تعبیر دیگر "مالیات سرانه سالانه" است.

بعضی معتقدند که ریشه اصلی آن غیر عربی است و از "کزیت" کلمه فارسی باستانی که به معنی مالیاتی است که برای تقویت ارتش اخذ می‌شود، گرفته شده ولی بسیاری معتقدند که این لغت یک لغت عربی خالص است، و همانگونه که سابقا نقل کردیم از ماده "جزاء" گرفته شده، به مناسبت اینکه، مالیات مزبور جزای امنیتی است که حکومت اسلامی برای اقلیت‌های مذهبی فراهم می‌سازد.

"جزیه" قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند نخستین کسی که "جزیه" گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود، ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم، حد اقل انوشیروان کسی بود که از ملت خود جزیه می‌گرفت، و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند، از هر نفر به تفاوت ۱۲ یا ۸ یا ۶ یا ۴ درهم مالیات سرانه اخذ می‌کرد.

فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته‌اند که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است، بنا بر این هر گاه جمعی عملا برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده‌ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند.

قرائنی در دست داریم که این فلسفه را در مورد جزیه چه قبل از دوران اسلام و چه در دوران اسلامی تایید می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۵۶

گروه سنی جزیه دهندگان در عصر انوشیروان که هم اکنون نقل کردیم (ما بین بیست تا پنجاه سال) گواه روشنی بر این مطلب است، زیرا این گروه سنی در حقیقت مربوط به کسانی بوده است که قدرت حمل اسلحه و شرکت در حفظ امنیت و استقلال کشور را داشته‌اند، ولی به خاطر اشتغال به کسب و کار بجای آن جزیه می‌پرداختند.

گواه دیگر اینکه در اسلام جزیه بر مسلمانان لازم نیست، زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم همگی باید در میدان نبرد در برابر دشمن حاضر شوند، اما چون اقلیتهای مذهبی از شرکت در جهاد معافند بجای آن باید جزیه بپردازند، تا از این طریق در حفظ امنیت کشور اسلامی که در آن آسوده زندگی می‌کنند سهمی داشته باشند.

و نیز معاف بودن کودکان اقلیت‌های مذهبی و هم چنین زنان، پیر مردان و نابینایان‌شان از حکم جزیه دلیل دیگری بر این موضوع است.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که جزیه تنها یک نوع کمک مالی است، که از طرف اهل کتاب در برابر مسئولیتی که مسلمانان به منظور تامین امنیت جان و مال آنها به عهده می‌گیرند، پرداخت می‌گردد.

بنا بر این آنها که جزیه را یک نوع "حق تسخیر" به حساب آورده‌اند، توجه به روح و فلسفه آن نداشته‌اند، آنها به این حقیقت توجه نکرده‌اند که اهل کتاب هنگامی که به صورت اهل ذمه در آیند حکومت اسلامی موظف است آنان را از هر گونه تعرض و آزاری مصونیت بدهد.

و با توجه به اینکه آنها در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیه امور دفاعی و امنیتی بر عهده ندارند، روشن می‌شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۵۷

یعنی آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می‌کنند، و با مسلمانان برابر می‌شوند، در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.

از جمله دلایل روشنی که این فلسفه را تایید می‌کند، این است که در عهدنامه‌هایی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه جزیه منعقد می‌شد، به این موضوع تصریح گردیده است، که اهل کتاب موظفند جزیه بپردازند، و در برابر، مسلمانان موظفند امنیت آنها را تامین کنند، و حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنها برخیزند، حکومت اسلامی از آنها دفاع خواهد کرد.

این عهد نامه‌ها فراوان است که به عنوان نمونه یکی را ذیلا می‌آوریم، و آن عهدنامه‌ای است که "خالد بن ولید" با مسیحیان اطراف "فرات" منعقد کرد.

متن عهدنامه چنین است:

" هذا كتاب من خالد بن وليد لصلوبا ابن نسطونا و قومه، اني عاهدتكم على الجزية و المنعة، فلك الذمة و المنعة، و ما منعناكم فلنا الجزية و الا فلا، كتب سنة اثنتي عشرة في صفر " .

" این نامه‌ای است از " خالد بن ولید " به " صلوبا " (بزرگ مسیحیان) و جمعیتش، من با شما پیمان می‌بندم بر جزیه و دفاع، و در برابر آن شما در حمایت ما قرار دارید و ما دام که ما از شما حمایت می‌کنیم، حق گرفتن جزیه داریم، و الا حقی نخواهیم داشت، این عهدنامه در سال دوازده هجری در ماه صفر نوشته شد " .

جالب اینکه می‌خوانیم هر گاه در حمایت از آنها کوتاهی می‌شد، جزیه را

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۵۸

به آنها باز می‌گردانند، و یا اصلا از آنها نمی‌گرفتند! توجه به این نکته نیز لازم است، که جزیه اندازه مشخصی ندارد، و میزان آن بستگی به توانایی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به

دست می‌آید این است که غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می‌شد. و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، و حتی گاهی در عهدنامه‌ها قید می‌شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانایشان جزیه بپردازند.

از مجموع آنچه گفته شد ایرادهای گوناگون و سمپاشی‌هایی که در زمینه این حکم اسلامی می‌شود، از میان خواهد رفت، و ثابت می‌شود که این یک حکم عادلانه و منطقی است.

۶۳- آیا حیوانات تکلیف دارند و برای آن ها رستاخیز وجود دارد؟

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (آیه ۳۸ انعام)

۳۸- هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند نیست، مگر اینکه امتیابی همانند شما هستند، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۲۴

در اینجا به چند موضوع باید دقت کرد

۱- آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟

شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا مسئله عقل و شعور و بدنبال آن تکلیف و مسئولیت است، طرفداران این عقیده می‌گویند مدارکی در دست است که نشان می‌دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند، از جمله:

زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت‌انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آنها است کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آنها و نظام شگفت‌انگیز لانه و کندو، سخنانی نشنیده باشد، و بر درک و شعور تحسین آمیز آنها آفرین نگفته باشد؟ گرچه بعضی میل دارند همه اینها را یک نوع الهام غریزی بدانند، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آنها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می‌شود.

چه مانعی دارد که این اعمال همانطور که ظواهرشان نشان می‌دهد ناشی از عقل و درک باشد؟ بسیار می‌شود که حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش‌بینی نشده دست به ابتکار می‌زنند، مثلاً گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده برای نخستین بار که آن را می‌بیند به خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسل می‌شود.

علاقه‌ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می‌کنند شاهد دیگری برای این موضوع است، بسیاری از سگهای درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار می‌کنند.

داستانهای زیادی از وفای حیوانات و اینکه آنها چگونه خدمات انسانی را

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۲۵

جبران می‌کنند در کتابها و در میان مردم شایع است که همه آنها را نمی‌توان افسانه دانست.

و مسلم است آنها را به آسانی نمی‌توان ناشی از غریزه دانست، زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یک نواخت و مستمر است، اما اعمالی که در شرائط خاصی که قابل پیش‌بینی نبوده بعنوان عکس العمل انجام می‌گردد به فهم و شعور شبیه‌تر است تا به غریزه.

هم امروز بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می‌کنند، سگهای پلیس برای گرفتن جنایتکاران، کبوترها برای رساندن نامه‌ها، و بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه‌ها، و حیوانات شکاری برای شکار کردن، آموزش می‌بینند و وظائف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام می‌دهند، (امروز حتی برای بعضی از حیوانات رسماً مدرسه افتتاح کرده‌اند!) از همه اینها گذشته، در آیات متعددی از قرآن، مطالبی دیده می‌شود که دلیل قابل ملاحظه‌ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می‌شود، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشکر سلیمان، و داستان آمدن هدهد به منطقه " سبا و یمن " و آوردن خبرهای هیجان‌انگیز برای سلیمان شاهد این مدعا است.

در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستاخیز حیوانات دیده می‌شود، از جمله:

از ابو ذر نقل شده که می‌گوید: ما خدمت پیامبر ص بودیم که در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر ص فرمود، می‌دانید چرا اینها به یکدیگر شاخ زدند؟ حاضران عرض کردند: نه، پیامبر ص فرمود ولی خدا می‌داند چرا؟ و به زودی در میان آنها داوری خواهد کرد .

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۲۶

و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود ان الله يحشر هذه الامم يوم القيامة و يقتص من بعضها لبعض حتى يقتص للجماء من القرناء: " خداوند تمام این

جنبندگان را روز قیامت برمی‌انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می‌گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی‌جهت باو شاخ زده است از او خواهد گرفت.

در آیه ۵ سوره تکویر نیز می‌خوانیم وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ "هنگامی که وحوش محشور میشوند" اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم (نه حشر و جمع بهنگام پایان این دنیا) یکی دیگر از دلائل نقلی بحث فوق خواهد بود.

۲- اگر آنها رستخیز دارند تکلیف هم دارند

سؤال مهمی که در اینجا پیش می‌آید و تا آن حل نشود تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که آیا میتوانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند یا اینکه یکی از شرائط مسلم تکلیف عقل است و بهمین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند؟ و آیا میتوان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آنها چنان عقل و درکی ندارند چگونه ممکن است تکلیف متوجه آنها شود.

در پاسخ این سؤال باید گفت که تکلیف مراحل دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می‌خواهد، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد بقدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک انجام آنها ممکن نیست و ما هرگز نمی‌توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم، زیرا شرط آن، در آنها حاصل نیست، اما مرحله ساده و پائین تری از

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۲۷

تکلیف تصور می‌شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است، ما نمی‌توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را بطور کلی در باره حیوانات انکار کنیم.

حتی در باره کودکان و دیوانگانی که پاره‌ای از مسائل را می‌فهمند انکار همه تکالیف مشکل است مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده‌اند در نظر بگیریم، اگر آنها عمداً مرتکب قتل نفس شوند در حالی که تمام زیانهای این عمل را می‌دانند آیا میتوان گفت هیچ گناهی از آنها سرزده است؟! قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیر بالغ را در برابر پاره‌ای از گناهان مجازات می‌کند، اگر چه مجازاتهای آنها مسلماً خفیف‌تر است.

بنا بر این بلوغ و عقل کامل شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است، در مراحل پائین تر یعنی در مورد پاره‌ای از گناهانی که قبیح و زشتی آن برای افراد پائین تر نیز کاملاً قابل درک است بلوغ و عقل کامل را نمی‌توان شرط دانست.

با توجه به تفاوت مراتب تکلیف، و تفاوت مراتب عقل اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می‌شود.

۳- آیا این آیه دلیل بر تناسخ است

عجیب اینکه بعضی از طرفداران عقیده خرافی "تناسخ" به این آیه برای مسلک خود استدلال کرده‌اند و گفته‌اند آیه می‌گوید حیوانات امتیاهی همانند شما هستند، در حالی که می‌دانیم آنها ذاتاً، همانند ما نیستند، بنا بر این باید بگوئیم ممکن است روح انسانها پس از جدا شدن از بدن در کالبد حیوانات قرار بگیرند باین وسیله کیفر بعضی از اعمال سوء خود را ببینند! ولی علاوه بر اینکه عقیده به تناسخ بر خلاف قانون تکامل، و بر خلاف منطق عقل می‌باشد، و لازمه آن انکار معاد است آیه بالا به هیچ وجه دلالتی بر این مسلک ندارد، زیرا همانطور که گفتیم مجتمعات

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۲۸

حیوانی از جهاتی، همانند مجتمعات انسانی هستند، و این شباهت جنبه فعلی دارد، نه بالقوه، زیرا آنها نیز سهمی از درک و شعور دارند، و سهمی از مسئولیت، و سهمی از رستاخیز، و از این جهات شباهتی به انسانها دارند.

اشتباه نشود تکلیف و مسئولیت انواع جانداران در یک مرحله خاص مفهومی این نیست که آنها دارای رهبر و پیشوایی برای خود هستند و شریعت و مذهبی دارند آن چنان که از بعضی صوفیه نقل شده است، بلکه رهبر آنها در اینگونه موارد تنها درک و شعور باطنی آنها است، یعنی مسائل معینی را درک می‌کنند و باندازه شعور خود در برابر آن مسئول هستند.

۶۴- آیا برای ستمگران غیر از عذاب جهنم عذاب دیگری هم مهیا است؟

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۴۷ طور)

۴۷- و برای ستمگران عذابی قبل از آن است (در همین جهان) ولی اکثرشان نمی‌دانند.

۶۵- خاتم چیست و به چه دلیل پیامبر اسلام آخرین پیامبر است و آیا خاتمیت با سیر تکاملی انسان سازگار است؟ قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟

ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (آیه ۴۰ احزاب)

۴۰- محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۳۸

این نکته نیز قابل توجه است که خاتم انبیاء بودن، به معنی " خاتم المرسلین " بودن نیز هست، و اینکه بعضی از دین‌سازان عصر ما برای مخدوش کردن مساله خاتمیت به این معنی چسبیده‌اند که قرآن پیامبر اسلام ص را خاتم انبیاء شمرده، نه " خاتم رسولان " این یک اشتباه بزرگ است، چرا که اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی خاتم رسولان نیز هست، زیرا مرحله " رسالت " مرحله‌ای است فراتر از مرحله " نبوت " (دقت کنید).

این سخن درست به این می‌ماند که بگوئیم: فلان کس در سرزمین حجاز نیست، چنین کسی مسلماً در مکه نخواهد بود، اما اگر بگوئیم در مکه نیست، ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد، بنا بر این اگر پیامبر را " خاتم المرسلین " می‌نامید ممکن بود " خاتم انبیاء " نباشد، اما وقتی می‌گوید او " خاتم انبیاء " است، مسلماً " خاتم رسولان " نیز خواهد بود، و به تعبیر مصطلح نسبت " نبی " و " رسول " نسبت " عموم و خصوص مطلق " است (باز هم دقت کنید).

نکته‌ها:

۱- " خاتم " چیست؟

" خاتم " (بر وزن حاتم) آن گونه که ارباب لغت گفته‌اند به معنی چیزی است که به وسیله آن پایان داده می‌شود، و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می‌کنند.

در گذشته و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتی می‌خواهند در نامه یا ظرف یا خانه‌ای را ببندند و کسی آن را باز نکند روی در، یا روی قفل آن ماده چسبنده‌ای می‌گذارند، و روی آن مهری می‌زنند که امروز از آن تعبیر به "لاک و مهر" می‌شود.

و این به صورتی است که برای گشودن آن حتما باید مهر و آن شیء چسبنده

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۳۹

شکسته شود، مهری را که بر اینگونه اشیاء می‌زنند "خاتم" می‌گویند، و از آنجا که در گذشته گاهی از گلهای سفت و چسبنده برای این مقصد استفاده می‌کردند لذا در متون بعضی از کتب معروف لغت در معنی خاتم می‌خوانیم "ما یوضع علی الطینۃ" (چیزی بر گل می‌زنند).

اینها همه به خاطر آن است که این کلمه از ریشه "ختم" به معنی "پایان" گرفته شده، و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می‌گیرد نام "خاتم" بر وسیله آن گذارده شده است.

و اگر می‌بینیم یکی از معانی "خاتم" انگشتر است آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولا روی انگشترهایشان می‌کنند، و به وسیله انگشتر نامه‌ها را مهر می‌کردند، لذا در حالات پیامبر ص و ائمه هدی ع و شخصیت‌های دیگر از جمله مسائلی که مطرح می‌شود نقش خاتم آنها است.

مرحوم "کلینی" در "کافی" از امام صادق ع چنین نقل می‌کند:

ان خاتم رسول الله کان من فضة نقشه محمد رسول الله:

"انگشتر پیامبر از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله بود".

در بعضی از تواریخ آمده است که یکی از حوادث سال ششم هجری این بود که پیامبر انگشتر نقش داری برای خود انتخاب فرمود و این به خاطر آن بود که به او عرض کردند پادشاهان نامه‌های بدون مهر را نمی‌خوانند.

در کتاب "طبقات" نیز آمده است هنگامی که پیامبر گرامی اسلام تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد، و به پادشاهان و سلاطین روی زمین نامه بنویسد دستور داد انگشتی برایش ساختند که روی آن "محمد رسول الله" حک شده

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۰

بود، و نامه‌های خود را با آن مهر می‌کرد.

با این بیان به خوبی روشن می‌شود که خاتم گر چه امروز به انگشت تزیینی نیز اطلاق می‌شود، ولی ریشه اصلی آن از ختم به معنی پایان گرفته شده است و در آن روز به انگشت‌هایی می‌گفتند که با آن نامه‌ها را مهر می‌کردند.

بعلاوه این ماده در قرآن مجید در موارد متعددی به کار، رفته، و در همه جا به معنی پایان دادن و مهر نهادن است، مانند الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ: "امروز - روز قیامت - مهر بر دهانشان می‌نهم و دستهای آنها با ما سخن می‌گوید" (یس - ۶۵).

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً: خداوند بر دلها و گوشهای آنها (منافقان) مهر نهاده (به گونه‌ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی‌کند) و بر چشمهای آنها پرده‌ای است" (بقره - ۷).

از اینجا معلوم می‌شود آنها که در دلالت آیه مورد بحث بر خاتمیت پیامبر اسلام ص و پایان گرفتن سلسله انبیاء به وسیله او وسوسه کرده‌اند به کلی از معنی این واژه بی اطلاع بوده‌اند، و یا خود را به بی‌اطلاعی زده‌اند، و گر نه هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد می‌داند کلمه "خاتم النبیین" به وضوح دلالت بر معنی خاتمیت دارد.

وانگهی اگر غیر از این تفسیر برای آیه گفته شود مفهوم سبک و بچه‌گانه‌ای پیدا خواهد کرد مثل اینکه بگوئیم پیامبر اسلام انگشت پیامبران بود یعنی زینت پیامبران محسوب می‌شد، زیرا می‌دانیم انگشت یک ابزار ساده برای انسان است و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود و اگر آیه را چنین

تفسیر کنیم مقام پیامبر اسلام ص را فوق العاده تنزل داده‌ایم، گذشته از اینکه با معنی لغوی سازگار نیست. لذا این واژه در تمام قرآن (در ۸ مورد) که این ماده به کار

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۱

رفته همه جا به معنی "پایان دادن و مهر نهادن" آمده است.

۲- دلایل خاتمیت پیامبر اسلام (ص)

آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است، ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام ص منحصر به آن نمی‌باشد، چه اینکه هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می‌کند، و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است.

از جمله در آیه ۱۹ سوره انعام می‌خوانیم: **وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ: این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد انذار کنم (و به سوی خدا دعوت نمایم).**

وسعت مفهوم تعبیر و من بلغ (تمام کسانی که این سخن به آنها می‌رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک سو و مساله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می‌سازد.

آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام ص را برای جهانیان اثبات می‌کند مانند تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا:

"جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند" (فرقان آیه ۱).

و مانند مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا: "ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم" (توبه آیه ۲۸).

و آیه قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا: "بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم" (اعراف آیه ۱۵۸).

با توجه به وسعت مفهوم "عالمین" و "ناس" و "کافه" نیز مؤید این معنی است از این گذشته
اجماع علماء اسلام از یک سو و ضروری بودن این مساله در میان مسلمین از سوی دیگر، و روایات
فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۲

از سوی سوم مطلب را روشنتر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم! ۱-
در حدیث معروفی از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

حلالی حلال الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه:

" حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام "

این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد.

گاهی حدیث فوق به صورت

حلال محمد حلال ابد الی یوم القیامه و حرامه حرام ابد الی یوم القیامه لا یكون غیره و لا یجیء غیره

نیز نقل شده است:

" حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن
نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد "»

۲- حدیث معروف " منزله " که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی ع و داستان ماندن او
بجای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسول خدا ص، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملاً مساله
خاتمیت را روشن می کند، زیرا در این حدیث می خوانیم: پیامبر به علی ع فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی:

" تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست " (بنا
بر این تو همه منصبهای هارون را نسبت به موسی داری جز نبوت) .

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۳

۳- این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود:

مثلی و مثل الانبیاء کمثل رجل بنی بنیانا فاحسنه و اجمله، فجعل الناس یطیفون به یقولون ما رأینا بنیانا احسن من هذا الا هذه اللبنة، فکنت انا تلك اللبنة:

" مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنائی بسیار زیبا و جالب بسازد، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنائی زیباتر از این نیست جز اینکه جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرینم!" این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روای متعدد نقل شده، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است:

و انا خاتم النبیین.

و در حدیث دیگری در ذیل آن می خوانیم:

جئت فختمت الانبیاء:

" آمدم و پیامبران را پایان دادم."

و نیز در صحیح بخاری (کتاب المناقب) و مسند احمد حنبل، و صحیح ترمذی، و نسایی و کتب دیگر نقل شده، و از احادیث بسیار معروف و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش ذیل آیه مورد بحث آورده اند.

۴- در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام ص صریحا آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام ص چنین می خوانیم:

امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته:

او (محمد) امین وحی خدا، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود."

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است:

ارسله علی حین فتره من الرسل، و تنازع من اللسن، فقفی به الرسل و ختم به الوحی:

" او را پس از یک دوران

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۴

فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود."

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه‌های انبیاء و پیامبران پیشین می‌فرماید:

الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله (ص) لانجاز عدته و اتمام نبوته:

" تا زمانی که خداوند سبحان محمد ص رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده‌هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود."

۵- و در پایان خطبه حجه الوداع همان خطبه‌ای که پیامبر اسلام ص در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز مساله خاتمیت صریحا آمده است آنجا که می‌فرماید:

الا فلیبلغ شاهدکم غائبکم لا نبی بعدی و لا امة بعدکم:

" حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست، و بعد از شما امتی نخواهد بود، سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت:

اللهم اشهد انی قد بلغت:

" خدایا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم."

۶- در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امام صادق ع آمده است چنین می‌خوانیم:

ان الله ختم بنبيكم النبيين فلا نبى بعده ابدًا و ختم بكتابتكم الكتب فلا كتاب بعده ابدًا:

" خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنا بر این هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت."

حدیث در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است بطوری که در کتاب معالم النبوة ۱۳۵ حدیث از کتب علماء اسلام از شخص پیامبر ص و پیشوایان

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۵

بزرگ اسلام در این زمینه جمع آوری شده است.

۳- پاسخ چند سؤال

۱- خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می‌شود این است که مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی‌بینیم که انسانهای امروز در مرحله‌ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟.

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه‌ای محروم گردد؟

" پاسخ " این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه: گاه انسان به مرحله‌ای از بلوغ فکری و فرهنگی می‌رسد که می‌تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آنکه احتیاج به شریعت تازه‌ای داشته باشد.

این درست به آن می‌ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دورانهای مختلف را بگذراند، اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحب‌نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی‌دهد، بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصاً استاد اخیر دریافته، به بحث و تحقیق و مطالعه و

بررسی می‌پردازد، و مسیر تکاملی خود را ادامه می‌دهد، و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می‌کند

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۶

بنا بر این لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آئین تازه‌ای پا به عرصه وجود بگذارد (دقت کنید).

و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای اینکه انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را، به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ، در اختیار او بگذارد.

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است.

اینها همه در مورد عدم نیاز به دین و آئین جدید است اما مساله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می‌باشد، مساله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود، چرا که "تبیین" و "توضیح این اصول" و "عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها" بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.

۲- قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می‌سازد؟

گذشته از مساله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود سؤال دیگری نیز در اینجا عنوان می‌شود و آن اینکه می‌دانیم مقتضیات زمانها و مکانها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائماً در تغییر است، در حالی که شریعت خاتم قوانین ثابتی دارد، آیا این قوانین ثابت می‌تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۷

در طول زمان بوده باشد؟

این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می‌توان به خوبی پاسخ گفت و آن اینکه:

اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاً مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این سؤال بود، اما با توجه به اینکه در دستورات اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می‌تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود، و پاسخگوی آنها باشد، دیگر جایی برای این ایراد نیست.

فی المثل با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسانها پیدا می‌شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت مثلاً در آن زمان چیزی به نام " بیمه " با شاخه‌های متعدّدش به هیچوجه موجود نبود و همچنین انواع شرکتهایی که در عصر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده، ولی با اینحال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان " لزوم وفاء به عهد و عقد " (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قرار دادهای خود وفا کنید) آمده است و همه این قراردادها را می‌تواند زیر پوشش خود قرار دهد، البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت.

بنا بر این قانون کلی در این زمینه ثابت است، هر چند مصداقهای آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود.

مثال دیگر اینکه ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لا ضرر

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۸

که به وسیله آن می‌توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت، و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود.

گذشته از این مساله " لزوم حفظ نظام جامعه " و " وجوب مقدمه واجب " و مساله " تقدیم اهم بر مهم " نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال مشکلات گردد.

علاوه بر همه اینها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق " ولایت فقیه " واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکلیها در چارچوب اصول کلی اسلام می دهد.

البته بیان هر یک از این امور مخصوصا با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می سازد، ولی با اینحال آنچه در اینجا به طور اشاره آوردیم می تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.

۳- چگونه انسانها از فیض ارتباط با عالم غیب محروم می شوند؟

سؤال دیگر این است که نزول وحی و ارتباط با عالم غیب و ما وراء طبیعت علاوه بر اینکه موهبت و افتخاری است برای جهان بشریت، روزنه امیدی برای همه مؤمنان راستین محسوب می شود.

آیا قطع شدن این راه ارتباطی و بسته شدن این روزنه امید محرومیت بزرگی برای انسانهایی که بعد از رحلت پیامبر خاتم زندگی می کنند محسوب نخواهد شد.

پاسخ این سؤال نیز با توجه به نکته زیر روشن می شود و آن اینکه:

اولا: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله ای است برای درک حقایق هنگامی که گفتنی ها گفته شد و همه نیازمندیها تا دامنه قیامت در اصول کلی و تعلیمات جامع پیامبر خاتم بیان گردید قطع این راه ارتباطی دیگر مشکلی ایجاد نمی کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۴۹

ثانیا آنچه بعد از ختم نبوت برای همیشه قطع می شود مسئله وحی برای شریعت تازه و یا تکمیل شریعت سابق است، نه هر گونه ارتباط با ما وراء جهان طبیعت، زیرا هم امامان با عالم غیب ارتباط دارند، و هم مؤمنان راستینی که بر اثر تهذیب نفس حجابها را از دل کنار زده اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته اند.

فیلسوف معروف صدر المتألهین شیرازی در "مفاتیح الغیب" چنین می‌گوید:

وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و دل به منظور ماموریت و پیامبری هر چند منقطع شده است و فرشته‌ای بر کسی نازل نمی‌شود و او را مامور اجرای فرمانی نمی‌کند، زیرا به حکم اُكْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ؛ آنچه از این راه باید به بشر برسد رسیده است، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد ممکن نیست این راه مسدود گردد.

اصولا این ارتباط نتیجه ارتقاء نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مساله رسالت و نبوت ندارد، بنا بر این در هر زمان مقدمات و شرائط آن حاصل گردد این رابطه معنوی برقرار خواهد گشت و هیچگاه نوع بشر از این فیض بزرگ محروم نبوده و نخواهد بود (دقت کنید).

۶۶- دو شرط اصلی برای پیشوایان و رهبران الهی چیست؟

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (آیه ۲۴ سجده)

۲۴- و از آنها امامان (و پیشوایانی) برگزیدیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند بخاطر اینکه شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۱۶۹

...در آیات مورد بحث دو شرط برای پیشوایان و امامان ذکر شده است:

نخست صبر و پایداری، و دیگر ایمان و یقین به آیات الهی.

این صبر و شکیبایی شاخه‌های زیادی دارد: گاه در مقابل مصائبی است که به شخص انسان می‌رسد.

گاه در برابر آزادی است که به دوستان و هوا خواهان او می‌دهند.

و گاه در مقابل بدگوئیها و بدزبانی‌ها است که نسبت به مقدسات او دارند.

گاهی از ناحیه کج‌اندیشان است.

گاه از سوی بد اندیشان.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۱۷۰

گاه از سوی جاهلان نادان.

و گاه از سوی آگاهان بد خواه! خلاصه یک رهبر آگاه در برابر همه این مشکلات و غیر اینها باید شکیبایی و استقامت کند، هرگز از میدان حوادث در نرود، بیتابی و جزع نکند، زمام اختیار از دست ندهد، مایوس نگردد، مضطرب و پشیمان نشود، تا به هدف بزرگ خود نائل گردد.

در این زمینه حدیث جامع و جالبی از امام صادق ع نقل شده که ذکر آن لازم به نظر می‌رسد.

او به یکی از دوستانش فرمود: "کسی که صبر کند، مدتی کوتاه صبر می‌کند (و به دنبال آن پیروزی است) و کسی که بیتابی می‌کند مدتی کوتاه بی‌تابی می‌کند (و سرانجام آن شکست است) سپس فرمود: بر تو باد به صبر و شکیبایی در تمام کارها، زیرا خداوند بزرگ، محمد ص را مبعوث کرد و به او دستور صبر و مدارا داد و فرمود: در مقابل آنچه آنها می‌گویند شکیبایی کن و در صورت لزوم از آنها جدا شو. اما نه جدا شدنی که مانع دعوت به سوی حق گردد.

و نیز فرمود: با استفاده از نیکبها به مقابله با بدیهها بر خیز که در این هنگام آنها که با تو عداوت و دشمنی دارند، همچون دوست گرم و صمیمی خواهند شد، و به این مقام جز صابران و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان دارند نخواهند رسید.

سپس افزود: پیامبر ص صبر و شکیبایی پیشه کرد، تا اینکه انواع تیرهای تهمت را به سوی او پرتاب کردند (مجنون و ساحر ش خواندند و شاعرش نامیدند و در دعوی نبوت تکذیبش کردند) سینه پیامبر از سخنانشان تنگ شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد: "می‌دانیم که سینه‌ات از سخنان آنها تنگ می‌شود اما تسبیح و حمد پروردگارت را بجای آور و از سجده کنندگان باش" (که این عبادتها به تو آرامش می‌بخشد).

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۱۷۱

بار دیگر او را تکذیب کردند و متهم ساختند، او اندوهگین شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد که می‌دانیم سخنان آنها تو را غمگین می‌کند اما بدان هدف آنها تکذیب تو نیست، این ظالمان آیات خدا را تکذیب می‌کنند، پیامبرانی که پیش از تو بودند آماج تکذیب قرار گرفتند، اما شکیبایی پیشه کردند، آنها آزار شدند و صبر کردند، تا یاری ما فرا رسید، پیامبر باز هم شکیبایی کرد تا اینکه آنها از حد گذراندند، نام خدا را به بدی بر زبان جاری کردند و تکذیب نمودند.

پیامبر ص عرض کرد: خداوند! من در مورد خودم و خاندانم و آبرویم شکیبایی کردم، اما در برابر بدگویی به مقام مقدس تو نمی‌توانم شکیبایی کنم، باز هم خداوند او را امر به صبر کرد و فرمود: "در برابر آنچه می‌گویند شکیبا باش".

سپس می‌افزاید: به دنبال آن پیامبر ص در تمام حالات و در برابر همه مشکلات شکیبا بود و همین سبب شد که خدا او را بشارت دهد که در خاندانش امامان و پیشوایان پیدا می‌شوند، و این امامان را نیز توصیه به صبر کرد ...

اینجا بود که پیغمبر ص فرمود:

الصبر من الايمان كالرأس من الجسد:

" صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن " و سر انجام این استقامت و صبر سبب پیروزی او بر مشرکان شد، و دستور انتقام گرفتن از آن ستمگران که قابل هدایت نبودند صادر گردید، و طومار عمر آنها به دست پیامبر ص و دوستانش در هم نوردیده شد، این پاداش آنها در دنیا بود، علاوه بر پاداشهایی که در آخرت برای او ذخیره شده است.

سپس امام صادق ع افزود:

فمن صبر واحتسب لم يخرج من الدنيا حتى يقر الله له عينا في اعدائه مع ما يدخر له في الآخرة:

" کسی که شکیبایی کند و آن را به حساب خدا بگذارد، از دنیا بیرون نمی‌رود تا خداوند چشمش را با شکست دشمنانش روشن کند، علاوه بر پاداشهایی که برای آخرت او ذخیره خواهد کرد " .

۶۷- آیا اعتقاد به روزهای نحس و سعد در اسلام پذیرفته است ؟

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (آیه ۱۹ قمر)

۱۹- ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنها فرستادیم.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۱

...در میان مردم معمول است که بعضی از روزها را روز سعد و مبارک، و بعضی را روز شوم و نحس می‌شمردند، هر چند در تعیین آن اختلاف بسیار است، سخن اینجا است که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده؟ و یا از اسلام گرفته شده است؟

البته این از نظر عقل محال نیست که اجزاء زمان با یکدیگر تفاوت داشته باشند، بعضی دارای ویژگیهای نحوست، و بعضی ویژگیهای ضد آن، هر چند از نظر استدلال عقلی راهی برای اثبات یا نفی چنین مطلبی در اختیار نداریم، همین اندازه می‌گوئیم ممکن است ولی از نظر عقل ثابت نیست.

بنا بر این اگر دلائل شرعی از طریق وحی که افقهای وسیعتری را روشن می‌سازد بر این معنی در دست داشته باشیم قبول آن نه تنها بی مانع بلکه لازم است.

در آیات قرآن تنها در دو مورد اشاره به "نحوست ایام" شده است:

یکی در آیات مورد بحث، و دیگری در آیه ۱۶ سوره فصلت که در باره همین ماجرای قوم عاد سخن می‌گوید در آنجا می‌خوانیم: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ: "ما تندبادی سخت و سرد در روزهای شومی بر آنها مسلط ساختیم".

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۲

و در نقطه مقابل، تعبیر "مبارک" نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می‌شود، چنان که در باره شب قدر می‌فرماید إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ: "ما قرآن را در شبی پر برکت نازل کردیم" (دخان - ۳).

همانگونه که گفتیم "نحس" در اصل به معنی سرخی فوق العاده افق است که آن را به صورت "نحاس" یعنی "شعله آتش خالی از دود" در می‌آورد، سپس به همین مناسبت در معنی "شوم" به کار رفته است.

به این ترتیب قرآن جز اشاره سربسته‌ای به این مساله ندارد، ولی در روایات اسلامی به احادیث زیادی در زمینه "نحس و سعد ایام" برخورد می‌کنیم که هر چند بسیاری از آنها روایات ضعیف است و یا احیاناً آمیخته با بعضی روایات مجعول و خرافات می‌باشد، ولی همه آنها چنین نیست، بلکه روایات معتبر و قابل قبولی در میان آنها بدون شک وجود دارد، چنان که مفسران نیز در تفسیر آیات فوق بر این معنی صحه نهاده‌اند.

محدث بزرگ مرحوم علامه مجلسی نیز روایات فراوانی در "بحار الانوار" در این زمینه آورده است.

آنچه به طور فشرده و خلاصه در اینجا می‌توان گفت چند مطلب است:

الف- در روایات متعددی سعد و نحس ایام در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است تفسیر شده، فی المثل در روایتی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم شخصی از امام ع درخواست کرد تا در باره روز "چهارشنبه" و فال بدی که به آن می‌زنند و سنگینی آن، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است؟

فرمود

آخر اربعاء فی الشهر و هو المحاق و فیه قتل قابیل هابیل اخاه ... و یوم الاربعاء ارسل الله عز و جل الريح علی قوم عاد

"": منظور

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۳

چهارشنبه آخر ماه است که در محاق اتفاق افتاد، و در همین روز "قابیل" برادرش "هابیل" را کشت ... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم عاد فرستاد.

لذا بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات آخرین چهارشنبه هر ماه را روز نحس می‌دانند، و از آن تعبیر به "اربعاء لا تدور" می‌کنند (یعنی چهارشنبه‌ای که تکرار نمی‌شود).

در بعضی دیگر از روایات می‌خوانیم که روز اول ماه روز سعد و مبارکی است چرا که آدم در آن آفریده شد، همچنین روز ۲۶ چرا که خداوند دریا را برای موسی شکافت.

یا این که روز سوم ماه روز نحسی است، چرا که آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند، و لباس بهشتی از تن آنها کنده شد.

یا این که روز هفتم ماه روز مبارکی است، چرا که نوح سوار بر کشتی شد (و از غرقاب نجات یافت).

یا اینکه در مورد نوروز در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود: "روز مبارکی است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت، و جبرئیل بر پیامبر اسلام نازل شد، و روزی است که علی ع بر دوش پیامبر ص رفت بتهای کعبه را شکست، و داستان غدیر خم مصادف با نوروز بود

این گونه تعبیرات، در روایات فراوان است که سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب، یا نامطلوب پیوند می‌دهد، مخصوصا در مورد روز عاشورا

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۴

که بنی امیه به گمان پیروزی بر اهل بیت ع آن را روز مسعودی می‌شمردند، و در روایات شدیداً از تبرک به آن روز نهی شده، و حتی دستور داده‌اند که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن نکنند، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده، و عملاً از برنامه بنی امیه فاصله بگیرند مجموع این روایات سبب شده که بعضی مساله سعد و نحس ایام را چنین تفسیر کنند که مقصود اسلام توجه دادن مسلمین به این حوادث است، تا از نظر عمل خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند، و از حوادث مخرب و روش بنیان‌گذاران آنها فاصله گیرند.

این تفسیر ممکن است در مورد قسمتی از این روایات صادق باشد ولی در مورد همه آنها مسلماً صادق نیست، چرا که از بعضی از آنها استفاده می‌شود تا اثر مرموزی در بعضی ایام احیاناً وجود دارد که ما از آن آگاهی نداریم.

ب: این نکته نیز قابل دقت است که بعضی در مساله سعد و نحس ایام به اندازه‌ای راه افراط را پوییده‌اند که به هر کاری می‌خواهند دست بزنند قبلاً به سراغ سعد و نحس ایام می‌روند، و عملاً از بسیاری فعالیتها باز می‌مانند، و فرصتهای طلایی را از دست می‌دهند.

یا این که بجای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران استفاده از این تجربیات گرانبها در زندگی، گناه همه شکست‌ها را به گردن شومی ایام می‌اندازند، همانگونه که رمز پیروزی‌ها را در نیکی ایام جستجو می‌کنند! این یک نوع فرار از حقیقت، و افراط در مساله، و توضیح خرافی حوادث زندگی است که باید از آن به شدت پرهیز کرد، و در این مسائل نه گوش به شایعات میان مردم داد، نه سخن منجمان، و نه گفته فال‌گیران، اگر چیزی در حدیث معتبر در این زمینه ثابت شود باید پذیرفت، و گر نه بی اعتنا به گفته این و آن باید خط زندگی را ادامه داد، و با تلاش و سعی و کوشش به پیش محکم

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۵

گام برداشت، و از توکل بر خدا یاری جست و از لطف او استعانت خواست.

ج: مساله توجه به سعد و نحس ایام علاوه بر اینکه غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می‌شود، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی، و استمداد از ذات پاک پروردگار، و لذا در روایات متعددی می‌خوانیم: در روزهایی که نام نحس بر آن گذارده شده می‌توانید با دادن صدقه، و یا خواندن دعا، و استمداد از لطف خداوند، و قرائت بعضی از آیات قرآن، و توکل بر ذات پاک او، به دنبال کارها بروید و پیروز و موفق باشید.

از جمله در حدیثی می‌خوانیم که یکی از دوستان امام حسن عسکری ع روز سه‌شنبه خدمتش رسید، امام فرمود: دیروز تو را ندیدم، عرض کرد:

دوشنبه بود، و من در این روز حرکت را ناخوش داشتم! فرمود:

من احب ان یقیه الله شر یوم الاثنين فلیقرأ فی اول رکعة من صلاة الغداة هل اتی علی الانسان ثم قرأ ابو الحسن (ع) فوقیهم الله شر ذلک الیوم و لقیهم نضرة و سرورا:

" کسی که دوست دارد از شر روز دوشنبه در امان بماند در اولین رکعت نماز صبح سوره هل اتی بخواند، سپس امام ع این آیه از سوره هل اتی را (که تناسب با رفع شر دارد) تلاوت فرمود: قَوْقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ ...

" خداوند نیکان را از شر روز رستاخیز نگاه می‌دارد او به آنها خرمی و طراوت ظاهر و خوشحالی درون عطا می‌کند".

در حدیث دیگر می‌خوانیم که یکی از یاران امام ششم ع از آن حضرت پرسید: آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه چهارشنبه و غیر آن سفر کردن مناسب است؟ امام ع در پاسخ فرمود: سفت را با صدقه آغاز کن و آیه الکرسی را به هنگامی که می‌خواهی حرکت کنی تلاوت کن" (و هر کجا می‌خواهی

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۶

برو).

در حدیث دیگری نیز آمده است که یکی از یاران امام دهم علی بن محمد الهادی ع می‌گوید: خدمت حضرت ع رسیدم در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود، و سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد، و در وسط جمعیت رفتار شدم و لباسم را پاره کردند، گفتم: خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی! امام فرمود: با ما ارتباط داری و چنین می‌گویی؟! و روز را که گناهی ندارد گناهکار می‌شمی؟ آن مرد عرض می‌کند از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم، عرض کردم ای مولای من من استغفار می‌کنم، و از خدا آمرزش می‌طلبم، امام ع افزود:

ما ذنب الايام حتى صرتم تتشامون بها اذا جوزيتنم باعمالکم فیها؟:

" روزها چه گناهی دارد که شما آنها را شوم می‌شمید هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها دامناتان را می‌گیرد؟! راوی می‌گوید: " عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می‌کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا".

امام ع فرمود:

ما ینفعکم و لکن اللہ یعاقبکم بدمہا علی ما لا ذم علیہا فیہ، اما علمت ان اللہ هو المثیب و المعاقب، و المجازی بالاعمال، عاجلا و آجلا؟ قلت: بلی یا مولای، قال لا تعد و لا تجعل للایام صنعا فی حکم اللہ!

" این برای تو فایده‌ای ندارد، خداوند شما را مجازات می‌کند به مذمت کردن چیزی که نکوهش ندارد، آیا تو نمی‌دانی که خداوند ثواب و عقاب می‌دهد، و جزای اعمال را در این سرا و سرای دیگر خواهد داد، سپس افزود:

دیگر این عمل را تکرار مکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار و تاثیری

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۷

قرار مده!" .

این حدیث پر معنی اشاره به این است که اگر روزها هم تاثیری داشته باشد به فرمان خدا است، هرگز نباید برای آنها تاثیر مستقلى قائل شد، و از لطف خداوند خود را بی نیاز دانست، و آن گهی نباید حوادثی را که غالبا جنبه کفاره اعمال نادرست انسان دارد به تاثیر ایام ارتباط داد، و خود را تبرئه کرد. و شاید این بیان بهترین راه برای جمع میان اخبار مختلف در این باب است (دقت کنید).

۶۸- امنیت واقعی مخصوص چه کسانی است و چه کسانی از وحشت روز قیامت در امانند؟

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يُؤْمِدُ آمِنُونَ (آیه ۸۹ نمل)

۸۹- کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنها از وحشت آن روز در امانند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (آیه ۸۲ انعام)

۸۲- (آری) آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند امنیت مال آنها است، و آنها هدایت یافتگانند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۲۰

... منظور از "ظلم" در اینجا چیست؟

معروف میان مفسران این است که به معنی "شرک" است و آنچه در سوره لقمان (آیه ۱۲) وارد شده إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: "شرک ستم بزرگی است" شاهد بر این معنی گرفته‌اند در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل شد بر مردم گران آمد، عرض کردند: ای رسول خدا کیست که لا اقل به خود ستم نکرده باشد (بنا بر این همه مشمول این آیه‌اند) پیامبر ص فرمود:

"منظور آنچه شما فکر می‌کنید نیست آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را شنیده‌اید که می‌گوید: "فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک، ظلم بزرگی است".

ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بر دارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده‌تر و عمومی‌تر باشد، این احتمال در

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۲۱

آیه نیز هست، که "امنیت" اعم امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد.

یعنی جنگها، تجاوزها، مفاسد، جنایات، و حتی امنیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می‌آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند، ایمان و عدالت اجتماعی، اگر پایه‌های ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امنیت در چنان جامعه‌ای وجود نخواهد داشت، و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنی‌های مختلف در دنیا می‌کنند روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی بیشتر می‌گردد، دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: پایه‌های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است.

مخصوصاً تاثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچکس جای تردید نیست، همانطور که ناراحتی و جدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی‌باشد.

در بعضی از روایات نیز از امام صادق ع نقل شده که: "منظور از آیه فوق این است که آنهایی که به دستور پیامبر اسلام ص در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است".

این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجا که رهبری علی ع به مقتضای **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ**.

پرتوی از رهبری خدا و پیامبر ص است و رهبری‌های تعیین نشده از طرف

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۲۲

خداوند چنین نیست، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می‌شود، بنا بر این منظور از این حدیث این نیست که مفهوم آیه منحصر این باشد، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است.

و لذا در حدیث دیگری از امام صادق ع می‌خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می‌شود ...

۶۹- با اینکه خداوند مهربان و کریم است پس حوادث دردناکی که برای انسان رخ می دهد برای چیست؟

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (آیه ۲۲ حدید)

۲۲- هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها را قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خداوند آسان است.

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (آیه ۲۳ حدید)

۲۳- این به خاطر آن است که برای آنچه از شما فوت شده تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید، و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۶۵

... منظور این بوده که موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است، و همچنین موقعیت خودتان را در این جهان گم نکنید، دلباخته و دلداده آن نشوید، و آن را جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده بزرگترین دشمن سعادت شما است، شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل باز می دارد.

این مصائب زنگ بیدار باشی است برای غافلان و شلاقی است، بر ارواح خفته، و رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی.

حقیقت این است که مظاهر فریبنده این "دار الغرور" زود انسان را به خود جذب و سرگرم، و از یاد حق غافل می کند، ناگهان بیدار می شود که کاروان رفته، و او در خواب، و بیابان در پیش.

این حوادث که همیشه در زندگی بوده و همیشه خواهد بود، و حتی پیشرفتهای عظیم علم هم نتوانسته و نخواهد توانست جلو حوادث دردناکی همچون زلزله ها، طوفانها، سیلها و بیماریها و امثال آن را بگیرد درسی است از "بی مهری زمانه رسوا" و به انسان فریاد می زند:

" این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را

"! این بدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این جهان پشت پا بزند، و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسیر آن نگردد، و آن را هدف و بهره اصلی خود نشمرد.

قابل توجه اینکه در مورد آنچه از دست می‌رود تبدیل به " فاتکم " (از

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۶۶

شما فوت شده) می‌کند، اما در مورد مواهب و نعمتهای به دست آمده آن را به خدا نسبت می‌دهد و " بما آتاکم " می‌گوید، چرا که فوت و فنا در ذات اشیاء افتاده است، این وجود است که از فیض خداوند سرچشمه می‌گیرد.

آری این مصائب شکننده تفاخر و غرور است، لذا در پایان آیه می‌افزاید:

" خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد " (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ)....

۷۰- مثل کسانی که غیر خداوند را اولیاء بگیرند مانند چیست؟

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (آیه ۴۱ عنکبوت)

۴۱- کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه‌ای برای خود انتخاب کرده و سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند!

۷۱- بهترین مخلوقات چه کسانی هستند؟

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ (آیه ۷ بینه)

۷- (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات (خدا) هستند.

۷۲- گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود بنابراین چگونه قرآن از گمان بد نهی می کند؟ دستورالعمل اسلام برای امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی چیست ؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَابِ بِسِيِّئِ الْأَسْمَاءِ ۚ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (آیه ۱۱ حجرات)

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا ۚ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (آیه ۱۲ حجرات)

۱۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۲

... در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنا بر این چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟!

۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنا بر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می‌باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می‌خوانیم:

ثلاث فی المؤمن لا یستحسن، و له منه من مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه:

"سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند".

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۳

۲- انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند. بنا بر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، ما دام که می‌توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قال امیر المؤمنین ع:

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملا.

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

سپس در دستور بعد مساله " نهی از تجسس " را مطرح کرده، می‌فرماید:

" و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید " (وَلَا تَجَسَّسُوا).

" تجسس " و " تجسس " هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندان دستور می دهد: یا بَنِيَّ اَذْهَبُوا فَتَجَسَّسُوا مِنْ يُّوسُفَ وَ اُخِيهِ: " ای فرزندان من! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید " (یوسف- ۸۷).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۴

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای پنهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه، و عیبجویی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود بر تربینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجویی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۶

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما

باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی ص در حدیثی می‌فرماید:

ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء:

" خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد در باره او بردن "

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیایی وحشتناک آینده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد:

" کسی که گمان بد داشته باشد "

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۷

از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد!" .

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه‌های این اعتماد را در هم می‌کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند.

نه تنها سوء ظن که مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می‌ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائماً بر روح آنها مستولی است، نه می‌توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت‌های اجتماعی، و نه یار و یآوری برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از "ظن" در اینجا گمان‌های بی دلیل است بنا بر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود.

تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۸

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند مساله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر ص مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان "عیون" تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گردآوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تاسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساله "توطئه" و "اخلال به امنیت" به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنها را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان "تجسس" و "به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه" بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می‌شود، و اینجا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۹

است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند.

نکته دیگر اینکه "غیبت" بد بینی "می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

می‌دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته " غیبت " بذر کینه و عداوت را در دلها می‌باشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود، که نمونه‌ای از آن را ذیلا می‌آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود:

ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست و ثلاثین زنیة، یزنیها الرجل! و اربی الربا عرض الرجل المسلم!

" درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!" .

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۰

این مقایسه به خاطر آن است که " زنا " هر اندازه قبیح و زشت است جنبه " حق الله " دارد، ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه " حق الناس " دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر ص با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد:

یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه! لا تغتابوا المسلمین، و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بینه!؟

" ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند!" .

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد:

من مات تائباً من الغيبة فهو آخر من يدخل الجنة، و من مات مصراً عليها فهو اول من يدخل النار!

" کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد!" .

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

الغيبة اسرع في دين الرجل المسلم من الأكلة في جوفه!

" تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!" .

این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۱

و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اینکه انگیزه های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می دهیم امام صادق ع می فرماید:

من روی علی مؤمن رواية يريد بها شينه، و هدم مروته، ليسقط من اعين الناس، اخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان، فلا يقبله الشيطان!:

" کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و اما شیطان هم او را نمی پذیرد!" .

تمام این تاکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۲

مفهوم غیبت

" غیبت " چنان که از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنا بر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر اینکه قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه‌رنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان " تهمت " خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره اللہ علیہ، و اما الامر الظاهر فیہ، مثل الحدة و العجلة، فلا، و البهتان ان تقول ما لیس فیہ:

" غیبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد".

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۳

و از اینجا روشن می‌شود عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می‌گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورد.

علاج غیبت و توبه آن

" غیبت" مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می‌کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون " بخل" و " حسد" و " کینه‌توزی" و " عداوت" و " خود برتر بینی".

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غیبت جنبه " حق الناس" دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذر خواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۴

و بیخبری از شما غیبت کرده‌ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام "مشورت" مثلا برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح "متجاهر به فسق" است از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است، بلکه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۵

طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود.

۷۳- خداوند سیئات چه کسانی را تبدیل به حسنات می کند ؟ چگونه ؟

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (آیه ۷۰ فرقان)

۷۰- مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً (آیه ۷۱ فرقان)

۷۱- و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد)

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۱۶۰

... در اینجا چند تفسیر است که همه می تواند قابل قبول باشد:

۱- هنگامی که انسان توبه می کند و ایمان به خدا می آورد دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می شود، و به خاطر همین تحول و انقلاب درونی سیئات اعمالش در آینده تبدیل به حسنات می شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود بعداً عفیف و پاکدامن می شود و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.

۲- دیگر اینکه خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند، و به جای آن حسنات می نشاند، چنان که در روایتی از ابو ذر از پیامبر اسلام ص می خوانیم: روز قیامت که می شود بعضی از افراد

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۱۶۱

را حاضر می‌کنند خداوند دستور می‌دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی، و او به آن اعتراف می‌کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است.

در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد بجای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید، عرض می‌کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی‌بینم.

ابو ذر می‌گوید: در این هنگام پیامبر ص تبسم کرد که دندانهایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود " فَأُولَٰئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ " .

۳- سومین تفسیر اینکه منظور از سیئات نفس اعمالی که انسان انجام می‌دهد نیست، بلکه آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته، هنگامی که توبه کند و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می‌شود، و تبدیل به آثار خیر می‌گردد، و این است معنی تبدیل سیئات به حسنات.

البته این سه تفسیر - منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.

آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده و می‌گوید:

" کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند " (و پاداش خود را از او می‌گیرد) (وَمَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا) .

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۱۶۲

انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.

بنا بر این فی المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده‌اند و آن اینکه:

این جمله پاسخی است برای تعجبی که احیاناً آیا گذشته در بعضی از اذهان برمی‌انگیزد و آن اینکه چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟ این آیه پاسخ می‌دهد هنگامی که انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده و آن اینکه: هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پادشاهای بی حساب او بازمی‌گردد.

گرچه این تفسیرهای سه‌گانه منافاتی با هم ندارد ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد به خصوص اینکه با روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث نقل شده هماهنگ است.

۷۴- عاقبت تعصب جاهلانه احزاب نسبت به راه و آئین خود چیست؟

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرِحُونَ (آیه ۵۳ مومنون)

۵۳- اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب اینکه) هر گروه، به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!

فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۵۴)

۵۴- آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند)

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۵۸

... "زبر" جمع "زبره" (بر وزن لقمه) به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود اطلاق شده است، بنا بر این جمله "فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا" اشاره به تجزیه امتهای مختلف است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۵۹

بعضی نیز احتمال داده‌اند: "زبر" جمع "زبور" به معنی کتاب بوده باشد، یعنی هر یک از آنها دنباله رو کتابی از کتب آسمانی شدند، و بقیه کتب الهی را نفی کردند، در حالی که همه از مبدء واحدی سرچشمه گرفته بود.

ولی جمله "كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرِحُونَ" تفسیر اول را تقویت می‌کند چرا که از احزاب مختلف و تعصب هر یک از آنها بر گفته‌های خویش سخن می‌گوید.

به هر حال آیه فوق یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می‌کند و آن تعصب جاهلانه احزاب و گروه‌ها است که هر یک راه و آئینی را برای خود برگزیده، و دریچه‌های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته‌اند، و اجازه نمی‌دهند شعاع تازه‌ای به مغز آنها بتابد، نسیمی به روحشان بوزد و حقیقتی را بر آنها روشن سازد!

این حالت که از خود خواهی و حب ذات افراطی و خود بینی و خودپسندی سرچشمه می گیرد بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت امتهاست.

این خوشحال بودن به راه و رسم خویشتن و احساس تنفر و بیگانگی از هر چه غیر آن است گاه به جایی می رسد که اگر انسان سخنی بر خلاف راه و رسم خویش بشنود انگشت در گوش می گذارد و جامه بر سر می کشد و پا به فرار می نهد مبدا حقیقتی بر خلاف آنچه با آن خو گرفته بر او روشن شود، آن چنان که قرآن درباره مشرکان عصر نوح ع بیان می کند وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا:

"بار الها هر زمان که من از اینها دعوت کردم که به سوی تو آیند و گناهانشان را ببخشی، انگشتها بر گوش نهادند و جامه بر خود پیچیدند و در راه غلطشان اصرار ورزیدند و به شدت در برابر حق استکبار کردند" (نوح - ۷).

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۶۰

و تا به این حالت پایان داده نشود راه وصول به حق برای انسان ممکن نیست و هر کس بر طریقه خود اصرار می ورزد و لجاجت می کند.

لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: "اکنون که چنین است بگذار آنها در جهل و گمراهی و غفلت و سرگردانیشان فرو روند تا مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند" که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند (قَدْزَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ).

کلمه "حین" ممکن است اشاره به وقت مرگ یا وقت نزول عذاب و یا هر دو باشد.

واژه "غمرة" (بر وزن ضربه) در اصل از "غمر" به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می شوید و پیش می رود "غمر" و "غامر" گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاریهایی که انسان را در خود فرو می برد نیز اطلاق گردیده است، و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

۷۵- آیا ایمان و عمل صالح هر کدام به تنهایی موجب رستگاری می شوند؟

وَمَنْ يَفْعَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (آیه ۱۱۲ طه)

۱۱۲- (اما) آن کس که اعمال صالحی انجام دهد در حالی که مؤمن باشد نه از ظلمی می ترسد، و نه از نقصان حقش.

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۳۰۷

...تعبیر به "مِنَ الصَّالِحَاتِ" اشاره به این است که اگر نتوانند همه اعمال صالح را انجام دهند لا اقل بخشی از آن را بجا می آورند، چرا که ایمان بدون عمل صالح، درختی است بی میوه همانگونه که عمل صالح بدون ایمان درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پا بماند اما سرانجام می خشکد، به همین دلیل بعد از ذکر عمل صالح در آیه فوق، قید و هو مؤمن آمده است.

اصولاً "عمل صالح" نمی تواند بدون ایمان، وجود پیدا کند، و اگر هم گاهی افراد بی ایمان اعمال نیکی انجام دهند بدون شک محدود و ضعیف و استثنایی خواهد بود، و به تعبیر دیگر برای اینکه عمل صالح به طور مستمر و ریشه دار و عمیق انجام گیرد باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیحی سیراب گردد...

۷۶- چرا غربی ها که به دین پایبند نیستند اینقدر پیشرفته هستند ولی مسلمانان نتوانسته اند به این پیشرفت ها دست پیدا کنند؟

مَنْ كَانَ يَرْبِدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (آیه ۱۵ هود)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (آیه ۱۶ هود)

۱۵- کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را طالب باشند اعمالشان را در این جهان بی کم و کاست به آنها می دهیم!

۱۶- (ولی) آنها در آخرت جز آتش (سهمی) نخواهند داشت و آنچه را در دنیا (برای نیل به مقاصد مادی و برای غیر خدا) انجام دادند بر باد می رود و اعمالشان باطل می شود.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۴۷

... جهان غرب با تلاش پیگیر و منظم خود اسرار بسیاری از علوم و دانشها را شکافته، و بر نیروهای مختلف طبیعت مسلط گشته و با سعی و کوشش مداوم و استقامت در مقابل مشکلات و اتحاد و همبستگی، مواهب فراوانی فراهم نموده است.

بنا بر این گفتگو ندارد که آنها نتایج اعمال و تلاشهای خود را خواهند گرفت و به پیروزیهای درخشانی نایل خواهند شد، اما از آنجا که هدفشان تنها زندگی است، اثر طبیعی این اعمال چیزی جز فراهم شدن امکانات مادی آنان نخواهد بود.

حتی کارهای انسانی و مردمی آنها مانند: تاسیس بیمارستانها، درمانگاهها مراکز فرهنگی کمک به بعضی از ملتهای فقیر و امثال آن اگر دامی برای استعمار و استثمار آنان نباشد، چون بهر حال هدف مادی و حفظ منافع مادی دارد تنها اثر مادی خواهد داشت.

همچنین کسانی که اعمال ریا کارانه انجام میدهند اعمالی که جنبه های انسانی و عبادی دارد.

لذا در آیه بعد صریحا می‌گوید: " این گونه افراد در سرای دیگر بهره‌ای جز آتش ندارند!" (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ).

" و تمام آنچه را در این جهان انجام داده‌اند در جهان دیگر محو و نابود می‌شود و هیچ پاداشی در برابر آن دریافت نخواهند کرد (و حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا).

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۴۸

و تمام اعمالی را که برای غیر خدا انجام داده‌اند باطل و نابود می‌گردد (و باطلٌ ما كانوا يَعْمَلُونَ).

" حبط " (بر وزن وقت) در اصل به این معنی است که حیوان از علفهای نامناسب زیاد بخورد تا شکم او باد کند و دستگاه گوارش او بیمار و ضایع شود، این حیوان بر اثر این حالت ظاهرا چاق و چله بنظر می‌رسد ولی در باطن مریض و بیمار است.

این تعبیر جالب و رسایی است در باره اعمالی که ظاهرا مفید و انسانی است ولی در باطن با نیتی آلوده و پست انجام یافته است.

در اینجا باید بچند نکته توجه کرد.

[آیا این دو آیه تعارض دارند؟]

۱- ممکن است در ابتداء چنین بنظر رسد که دو آیه فوق با هم یک نوع تعارض دارند، برای اینکه آیه اول می‌گوید: " اشخاصی که تنها هدفشان زندگی دنیاست نتیجه همه اعمالشان را بی‌کم و کاست به آنها می‌دهیم" اما آیه دوم می‌گوید " اعمال آنها حبط و بی‌خاصیت و باطل می‌گردد!" اما با توجه به اینکه یکی از این دو آیه اشاره به محیط زندگی دنیا و دیگری به سرای آخرت است پاسخ این ایراد روشن می‌شود آنها نتایج اعمال خویش را در دنیا بطور کامل می‌گیرند، ولی چه سود که این اعمال، هر چند از مهمترین کارها باشد برای آخرت آنها بی‌اثر است، چرا که هدفشان پاک و نیتشان خالص نبوده، آنها هدفی جز وصول به یک سلسله منافع مادی نداشتند که به آن رسیدند.

[زینت و حیات دنیا]

۲- ذکر کلمه "زینت" بعد از حیات دنیا برای اینست که دنیاپرستی و زرق و برق دنیا را محکوم کند، نه بهره گیری معتدل و حساب شده از

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۴۹

مواهب این جهان.

کلمه "زینت" که در اینجا بطور سر بسته بیان شده در آیات دیگر به زنان زیبا، گنجها و ثروتهای عظیم، مرکبهای گرانبها و پر زرق و برق، زمینهای زراعتی و دامهای فراوان تفسیر شده است (زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ (آل عمران ۱۴) .

[کلمه "باطل" بعد از "حبط"]

۳- ذکر کلمه "باطل" بعد از "حبط" ممکن است اشاره به این باشد که اعمال آنها ظاهری دارد بدون محتوا و بهمین دلیل نتیجه آن بر باد میرود، سپس اضافه می کند، اعمالشان اصولا از آغاز باطل و بی خاصیت است، منتهی چون حقایق بسیاری از اشیاء در این جهان شناخته نمی شود و در سرای دیگر که محل کشف اسرار است، حقیقت خود را نشان میدهد، معلوم می شود که اینگونه اعمال از آغاز چیزی نبوده است...

۷۷- آیا اینکه خداوند زنان پاک را نصیب مردان پاک و زنان خبیث را نصیب مردان خبیث می کند یک حکم تکوینی است و یا تشریعی ؟

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (آیه ۲۶ نور)

۲۶- زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند! و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند، اینان از نسبت‌های ناروایی که به آنها داده می‌شود مبرا هستند، و برای آنها آمرزش (الهی) و روزی پر ارزش است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۲۴

... بدون شک قانون "نوربان مر نوربان را طالبند" و "ناریان مر ناریان را جاذبند" و ضرب المثل معروف "کند همجنس با همجنس پرواز" و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است: "السَّخِيَةُ عَلَةُ الْإِنْضَامِ" همه اشاره به یک سنت تکوینی است که "ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می‌گیرد که جنس خود را همچو کاه و کهرباء جذب می‌کنند".

به هر حال همه جا همنوعان سراغ همنوعان می‌روند و هر گروه و هر دسته‌ای با هم‌سرخان خود گرم و صمیمی‌اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه "الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ" اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حد اقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفتند ممنوع است.

مگر همه احکام تشریعی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنت‌های الهی در تشریع و تکوین هماهنگ نیستند؟

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می‌بینیم که با این قانون هماهنگ نیست، به عنوان مثال در خود قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند (سوره تحریم آیه ۱۰) و در مقابل، همسر فرعون از زنان با ایمان

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۲۵

و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود (سوره تحریم آیه ۱۱).

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه‌هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می‌باشد.

در پاسخ علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثناهایی دارد باید به دو نکته توجه داشت:

۱- در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از "خبثت" همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و "طیب" بودن نقطه مقابل آن می‌باشد، به این ترتیب پاسخ سؤال روشن می‌شود، زیرا هیچیک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند، و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است نه خیانت ناموسی.

اصولاً این عیب از عیوب تنفر آمیز محسوب می‌شود و می‌دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آئین خدا است عقیم نماند.

۲- از این گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می‌شدند که مسلماً آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی‌دادند، همانگونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد به موسی ایمان نیاورده بود، اصولاً موسی هنوز متولد نشده بود، بعداً که موسی مبعوث شد ایمان آورد و چاره‌ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت مبارزه‌ای که سرانجامش شهادت این زن با ایمان بود.

۷۸- عوامل حیات و مرگ ملت‌ها چیست؟ و آیا سرنوشت انسان‌ها از پیش تعیین شده است؟

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (آیه ۵۳ انفال)

۵۳- این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و داناست.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۰۸

۱...- عوامل حیات و مرگ ملت‌ها

تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پائین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست‌خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۰۹

بدون اینکه کمترین اندیشه‌ای در آن کنند، و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند.

بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر- به مفهوم تحریف یافته‌اش- و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می‌کنند.

همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند.

قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی "دردها" و "درمان‌ها" و عوامل پیروزی و شکست گذارده، و می‌گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود، و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است!

ملتهایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری بهم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند، و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بیخبری به جای آگاهی و تردید، و دودلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری، و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد.

در حقیقت جمله "ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّىٰ

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۱۰

يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

"برترین قانون حیات انسانها را بیان می‌کند، و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتی به آنها که در عصر اتم، و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخهای تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می‌کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید - آنها فقط یک شاخه - و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید! راه دور نرویم تاریخ اسلام، و یا صحیحتر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزیهای درخشانی در آغاز کار و شکستهای تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت، و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترده، نیرو آفرین و قدرت بخش و تکان دهنده و آباد کننده بود، و تمدنی خیره‌کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به

خاموشی گرائید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقی را گرفت، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسائل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فرا گرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاههای مسلمانان برترین دانشگاههای جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند!

سرزمین فلسطین آنها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیونها کشته و مجروح در طی دویست سال! نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند! در حالی

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۱۱

که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماهها و سالها چانه بزنند چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد؟!.

آیا این وعده الهی که می‌فرماید "كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ":

" یاری مؤمنان بر عهده ماست " (روم ۴۷) تخلف پذیرفته؟.

و یا اینکه می‌گوید " وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ": " عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است " (منافقون ۸) منسوخ گشته؟!.

و یا اینکه می‌گوید: " وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ": " در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست " (انبیاء ۱۰۵) دگرگون شده است؟.

آیا خداوند- العیاذ باللّٰه- از انجام وعده‌های خود عاجز است؟ و یا وعده‌های خویش را به دست فراموشی سپرده؟ و یا تغییر داده؟! ... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟!.

قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤالات و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی‌گوید و آن اینکه سری به اعماق قلبتان بزنید، و نگاهی به زوایای اجتماعات ببینید، ببینید دگرگونی‌ها از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شماست که شایستگیها و لیاقت‌ها را از میان بردید و به چنین روز غم‌انگیزی افتادید! این آیه تنها از گذشته سخن نمی‌گوید که بگوئیم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی‌گردد، و سخن از آن بیهوده است.

بلکه از امروز و آینده نیز سخن می‌گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آئید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، بپاخیزید و و فریاد کشید، و بخروشید، و بجوشید قربانی دهید و جهاد کنید، و تلاش و کوشش

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۱۲

را در همه زمینه‌ها بکار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می‌گردد، و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد.

بیائید عوض شوید: دانشمندان بگویند و بنویسند، جنگجویان پیکار کنند و تجارت و زحمتکشانان تلاش کنند، جوانان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاک شوند و تلاش کنند آگاهی بیاندوزند، تا خون تازه‌ای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آن چنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز یک وجب زمین را با خواهش پس نمی‌دهد تمام زمین‌ها را با التماس بشما برگرداند! ولی اینها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باورکردنش مشکل، و عمل کردن به آن مشکل‌تر است، ولی بهر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسئله رهبری نقش بسیار مؤثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد ولی نباید فراموش کرد که ملت‌های بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می‌پذیرند و رهبران نالایق و زورگو و ستمکار در برابر خشم و اراده آهنین ملت‌ها در هم کوبیده می‌شوند.

این را نیز نباید فراموش کرد که ما ورای اسباب و عوامل ظاهری یک سلسله مددهای غیبی و الطاف الهی است که در انتظار بندگان با ایمان و پرجوش و با اخلاص است، ولی آنها را هم بی‌حساب به کسی نمی‌دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد.

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می‌دهیم.

نخست اینکه از امام صادق ع نقل شده "

ما أنعم الله على عبد بنعمة فسلبها إياه حتى يذنب ذنبا يستحق بذلك السلب

": خداوند هیچ نعمتی که به

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۱۳

بندهای بخشیده از او نمی‌گیرد مگر اینکه گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود."

در حدیث دیگری از آن امام ع می‌خوانیم: "خداوند پیامبری را مامور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر اینکه من هم آنها را از آنچه دوست می‌دارند به آنچه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام، و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آنها را به آنچه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده‌ام."

۲- جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع!

موضوع مهم دیگری که از آیات فوق به روشنی استفاده می‌شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تاثیر "جبر تاریخ" و "جبر زمان" و "محیط" نیست،

بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی‌هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می‌شود.

بنا بر این آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می‌گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می‌شوند، و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرائز تغییرناپذیر و اصل وراثت می‌داند، و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرائط تولید می‌داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی ارزش و نادرست است، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می‌سازد.

انسان - با توجه به اصلی که در آیات فوق خواندیم - زمام سرنوشت و

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۱۴

تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می‌آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می‌سازد درد او از خود اوست و دواي او بدست خودش، تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد!

۷۹- لقاء پروردگار چیست و چرا دستور داده شده مؤمنان به لقاء الله از آنچه در توان دارند فروگذار نکنند؟

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (آیه ۵ عنکبوت)

۵- کسی که امید به لقاء الله (و رستاخیز) دارد (باید در اطاعت فرمان او فروگذار نکند) زیرا زمانی را که خدا تعیین کرده سرانجام فرا می‌رسد، و او شنوا و دانا است.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶)

۶- کسی که جهاد و تلاش کند برای خود جهاد می‌کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۱۱

... در اینکه منظور از "لقاء الله" (ملاقات پروردگار) چیست؟ بعضی آن را به معنی ملاقات فرشتگان پروردگار، و بعضی به معنی ملاقات حساب و جزاء، و بعضی به ملاقات حکم و فرمان حق تفسیر کرده‌اند، و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستاخیز دانسته‌اند، در حالی که دلیلی ندارد که آیه را به این معانی مجازی تفسیر کنیم.

باید گفت: لقای پروردگار در قیامت، نه یک ملاقات حسی است که یک لقای روحانی و یک نوع شهود باطنی است، چرا که در آنجا پرده‌های ضخیم عالم ماده از مقابل چشم جان انسان کنار می‌رود، و حالت شهود به انسان دست می‌دهد.

به گفته "علامه طباطبائی" در المیزان، منظور از لقاء الله آنست که بندگان در موقفی قرار می‌گیرند که حجابی میان آنها و پروردگارشان نیست، زیرا طبیعت روز قیامت ظهور حقایق است چنان که قرآن می‌گوید: **وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ**: "آن روز خواهند دانست که خدا حق آشکار است" (سوره نور آیه ۲۵).

آیه بعد در حقیقت تعلیلی است برای آنچه در آیه قبل گذشت، می‌گوید:

اینکه دستور داده شده مؤمنان به لقاء الله آنچه در توان دارند فروگذار نکنند

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۱۲

به خاطر این است که " هر کسی جهادی کند و تلاش و کوششی کند و تحمل مصائب و مشکلاتی نماید در حقیقت برای خود جهاد کرده است، چرا که خدا از همه جهانیان بی نیاز است " (وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ).

برنامه آزمون الهی، جهاد با هوای نفس، و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا، برنامه خود انسان است، و گرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا اطاعت بندگان بر طرف شود، کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند، بلکه دیگران هر چه دارند از او دارند، از خودشان چیزی ندارند.

از این بیان روشن می شود که " جهاد " در اینجا الزاما به معنی جهاد مسلحانه با دشمن نیست، بلکه همان معنی اصلی لغوی خود را دارد که هر گونه تلاش و کوشش را برای حفظ ایمان و تقوی، و تحمل انواع شدائد و مبارزه های موضعی را با دشمن لجوج و کینه توز شامل می شود.

خلاصه اینکه تمام منافع این جهاد به شخص مجاهد باز می گردد و او است که خیر دنیا و آخرت را در پرتو جهادش تحصیل می کند، و حتی اگر جامعه از برکات این جهاد بهره مند شود در مرحله بعد خواهد بود، بنا بر این هر گاه توفیق این جهاد نصیب کسی شود باید خدا را بر این نعمت بزرگ سپاس گوید...

۸۰- فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان چیست؟

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (آیه ۱۴ اعراف)

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (آیه ۱۵ اعراف)

قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (آیه ۱۶ اعراف)

ثُمَّ لَا يَنبَغُهُمْ مِنَ يَبِينِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (آیه ۱۷ اعراف)

قَالَ أَخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَذْذُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (آیه ۱۸ اعراف)

۱۴- (ابلیس، به جای توبه و عذرخواهی) گفت: تا روزی که مردم برانگیخته می شوند، مرا مهلت بده.

۱۵- (خداوند) فرمود: همانا تو از مهلت یافتگانی.

۱۶- (شیطان) گفت: پس به خاطر آنکه مرا گمراه کردی، من هم برای (فریب دادن) آنان حتماً بر سر راه راست تو (به کمین) خواهم نشست.

۱۷- سپس از روبرو و از پشت سر و از راست و چپشان بر آنان می تازم و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت

۱۸- فرمود: از آن (مقام) با ننگ و عار و خواری بیرون رو، و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند جهنم را از شما همگی پر می کنم!

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۱۱

... فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان

در این گونه بحثها معمولاً سوالات مختلفی به ذهن می آید که از همه مهمتر این دو سؤال است.

۱- خداوند چرا شیطان را آفرید؟ با اینکه می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهیها می شود؟.

۲- بعد از آنکه شیطان مرتکب چنان گناه بزرگی شد، چرا خداوند تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات او پذیرفت؟.

... اولاً- خلقت شیطان از آغاز، خلقت پاک و بی‌عیبی بود و به همین دلیل، سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگش جای گرفته بود، اگر چه از نظر آفرینش جزء آنها نبود، سپس با سوء استفاده از آزادی خود، بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان را به خود اختصاص داد.

ثانیاً- وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست، بلکه رمز تکامل نیز محسوب می‌شود، زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان، باعث پرورش و ورزیدگی او می‌گردد، و اصولاً همیشه تکاملها در میان تضادها به وجود می‌آید، و هیچ موجودی راه کمال را نمی‌پوید مگر اینکه در مقابل ضد نیرومندی قرار گیرد.

نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسئول است، ولی وسوسه‌های او، زبانی برای بندگان خدا و آنهایی که می‌خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت، بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمربخش خواهد بود.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۱۲

پاسخ سؤال دوم از آنچه در جواب سؤال اول گفتیم نیز روشن می‌شود، زیرا ادامه حیات او به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت، بلکه مؤثر نیز بود، حتی قطع نظر از وجود شیطان در درون خود ما، غرائز مختلفی وجود دارد، که چون در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار گیرند، یک میدان تضاد را تشکیل می‌دهند که در این میدان پیشرفت و تکامل و پرورش وجود انسان صورت می‌گیرد، ادامه حیات شیطان نیز تقویت مبانی این تضاد است، به تعبیر دیگر همیشه وجود یک راه راست با توجه به خطوط انحرافی پیرامون آن مشخص می‌شود و تا چنین مقایسه‌ای در میان نباشد، راه راست باز شناخته نخواهد شد.

از این گذشته همانطور که در بعضی از احادیث می‌خوانیم، شیطان بعد از انجام آن گناه، سعادت و نجات خود را در جهان دیگر به کلی به خطر انداخت، و لذا در برابر عباداتی که کرده بود، تقاضای عمر طولانی در این دنیا کرد که طبق قانون عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.

این " نکته " مهم را نیز باید توجه داشت که خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته ولی انسان را در برابر او بی‌دفاع قرار نداده است، زیرا " اولاً " نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می‌تواند سد نیرومندی در مقابل وسوسه‌های شیطان به وجود آورد (مخصوصاً اگر پرورش یابد و تربیت شود) " و ثانیاً " فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده و " ثالثاً " فرشتگانی که الهام بخش نیکیها هستند، به کمک انسانهایی که می‌خواهند از وسوسه‌های شیطان برکنار بمانند می‌فرستد، آن چنان که قرآن می‌گوید: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ** «سوره فصلت آیه ۳۰»:

" آنها که می‌گویند پروردگار ما خداوند یکتا است و سپس استقامت به خرج

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۱۳

می‌دهند، فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند " (و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارتها و دلگرمیها را به آنها الهام می‌دهند).

و در جای دیگر می‌خوانیم: **إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا**: " پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم و به شما کمک می‌کنم که افراد با ایمان را در مسیر حق کمک کنید و ثابت نگاه دارید ". ...

۸۱- لحظه مرگ انسان های مومن با لحظه مرگ مجرمان چه تفاوتی دارد؟

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (آیه ۱ نازعات)

وَالنَّاسِطَاتِ نَسْطًا (آیه ۲ نازعات)

۱- سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان بر می کشند!

۲- و فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند.

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۷۸

... در روایتی از علی ع می خوانیم که در تفسیر " و النازعات غرقا " فرمود:

" منظور فرشتگانی است که ارواح کفار را از بدنهایشان به شدت بیرون می کشند، آن چنان که تیرانداز کمان را تا آخرین مرحله می کشد "

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (آیه ۸۸ واقعه)

فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ (آیه ۸۹ واقعه)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (آیه ۹۰ واقعه)

فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (آیه ۹۱ واقعه)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ (آیه ۹۲ واقعه)

فَنَزُلُ مِنْ حَمِيمٍ (آیه ۹۳ واقعه)

وَنَصْلِبُ جَحِيمٍ (آیه ۹۴ واقعه)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (آیه ۹۵ واقعه)

۸۸- اما اگر او از مقربان باشد،

۸۹- در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است.

۹۰- و اما اگر از اصحاب یمین باشد،

۹۱- به او گفته می‌شود: سلام بر تو از سوی دوستان که از اصحاب الیمین هستند.

۹۲- اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد،

۹۳- با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می‌شود!

۹۴- سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است.

۹۵- این همان حق و یقین است.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۸۱

... این آیات در حقیقت یک نوع جمع‌بندی از آیات آغاز سوره و آیات اخیر است، و تفاوت حال انسانها را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند مجسم می‌سازد که چگونه بعضی در نهایت آرامش و راحتی و شادی چشم از جهان می‌پوشند، و جمعی دیگر با مشاهده دورنمای آتش سوزان جهنم با چه اضطراب و وحشتی جان می‌دهند؟

نخست می‌فرماید: "کسی که در حالت احتضار و واپسین لحظات زندگی قرار می‌گیرد اگر از مقربان باشد ... " (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

"در نهایت راحت و آرامش و روح و ریحان است و در بهشت پر نعمت جای می‌گیرد" (فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ).

"روح" (بر وزن قول) آن گونه که علمای لغت گفته‌اند در اصل به معنی "تنفس" و "ریحان" به معنی شیء یا گیاه خوشبو است، سپس این واژه به هر چیزی که مایه حیات و راحتی است گفته شده،

همانگونه که "ریحان" به هر گونه نعمت و روزی خوب و فرحزا اطلاق می‌گردد، بنا بر این "روح" و "ریحان" الهی شامل تمام وسائل راحتی و آرامش انسان و هر گونه نعمت و برکت الهی

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۸۲

می‌گردد.

و به تعبیر دیگر می‌توان گفت: "روح" اشاره به تمام اموری است که انسان را از ناملأئمات رهایی می‌بخشد تا نفسی آسوده کشد، و اما "ریحان" اشاره به مواهب و نعمتهایی است که بعد از رفع ناملأئمات عائد انسان می‌گردد.

مفسران اسلامی تفسیرهای متعددی برای این دو واژه ذکر کرده‌اند که شاید بالغ بر ده تفسیر شود.

گاه گفته‌اند: "روح" به معنی "رحمت" و "ریحان" هر شرافت و فضیلتی را شامل می‌شود.

و گاه گفته‌اند "روح" نجات از آتش دوزخ و "ریحان" دخول در بهشت است گاه "روح" را به معنی آرامش در قبر و "ریحان" را در بهشت دانسته‌اند.

گاه "روح" را به معنی "کشف الکروب" (بر طرف ساختن ناراحتیها) و ریحان را به معنی "غفران الذنوب" (آمرزش گناهان) تفسیر کرده‌اند.

و گاه "روح" را به معنی "انظر الی وجه الله" و "ریحان" را "استماع کلام الله" شمرده‌اند ... و مانند اینها.

ولی همانگونه که گفتیم اینها مصادیقی است از آن مفهوم کلی و جامع که در تفسیر آیه ذکر شد.

قابل توجه اینکه بعد از ذکر "روح" و "ریحان" سخن از "جنة نعیم" (بهشت پر نعمت) به میان آورده، که ممکن است اشاره به این باشد که روح و ریحان در آستانه مرگ، و در قبر و برزخ به سراغ مؤمنان می‌آید و بهشت در آخرت، چنان که در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

فاما ان كان من المقربين فروح وريحان يعني في قبره، و جنه نعيم يعني في الآخرة:

" اما اگر از مقربان باشد روح و ریحان از آن او است،

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۸۳

یعنی در قبر، و بهشت پر نعمت برای او است یعنی در آخرت "

سپس می افزاید: " اما اگر از گروه دوم یعنی اصحاب الیمین باشد ... "

(همان مردان و زنان صالحی که نامه اعمالشان به نشانه پیروزی و قبولی به دست راستشان داده می شود) (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

" به او گفته می شود سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند " (فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

به این ترتیب فرشتگان قبض روح در آستانه انتقال از دنیا سلام یارانش را به او می رسانند، همانگونه که در آیه ۲۶ واقع در توصیف اهل بهشت خواندیم:

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد، و آن اینکه سلام از ناحیه فرشتگان باشد که به او می گویند: سلام بر تو ای کسی که از اصحاب الیمین هستی، یعنی در افتخار و توصیف تو همین بس که در صفت آنان قرار داری .

در آیات دیگر قرآن نیز سلام فرشتگان در آستانه مرگ بر مؤمنان آمده است مانند آیه ۳۲ سوره نحل که می فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۸۴

يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون: " کسانی که فرشتگان قبض روحشان را می‌کنند در حالی که پاکیزه‌اند، به آنها می‌گویند: سلام بر شما، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید."

به هر حال تعبیر "سلام" تعبیر پر معنایی است، خواه از سوی فرشتگان باشد یا از سوی اصحاب الیمین، سلامی است که نشانه روح و ریحان و هر گونه سلامت و آرامش و نعمت است.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تعبیر به اصحاب الیمین (کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند) به خاطر آن است که معمولاً انسان کارهای مهم و ماهرانه را با دست راست انجام می‌دهد لذا دست راست سمبلی است از قدرت، مهارت، توانایی و پیروزی.

در حدیثی از امام باقر ع می‌خوانیم که در ذیل این آیه فرمود:

هم شیعتنا و محبوبنا:

" اصحاب یمین شیعیان ما و دوستان ما هستند."

سپس به سراغ گروه سوم می‌رود که در اوائل سوره از آنها به عنوان اصحاب الشمال یاد شده بود، می‌فرماید: " اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد ... " (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ).

" با آب جوشان دوزخ و حرارت و سموم آن از او پذیرایی می‌شود!" (فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ).

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۸۵

و" سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است" (وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ).

آری در همان آستانه مرگ نخستین عذابهای الهی را می‌چشند، و طعم تلخ کیفرهای قیامت در قبر و برزخ در کام جانسان فرو می‌رود، و از آنجا که سخن از حال محتضر است مناسب این است که جمله " نزل من حمیم" اشاره به عذاب برزخی باشد " و تصلیه جحیم" اشاره به عذاب قیامت، این معنی در روایات متعددی نیز از ائمه اهل بیت نقل شده است.

قابل توجه اینکه در اینجا "مکذبین" و "ضالین" هر دو با هم ذکر شده‌اند که اولی اشاره به تکذیب قیامت و خداوند یکتا و نبوت پیامبر ص است و دومی به کسانی که از راه حق منحرف شده‌اند.

این تعبیر علاوه بر اینکه معنی تاکید را می‌رساند می‌تواند اشاره به این نکته باشد که در میان گمراهان افرادی هستند مستضعف و جاهل قاصر، و عناد و لجاجتی در برابر حق ندارند، آنها ممکن است مشمول الطاف الهی گردند، اما تکذیب کنندگان لجوج و معاند به چنین سرنوشتی که گفته شد گرفتار می‌شوند.

"حمیم" به معنی آب داغ و سوزان یا بادهای گرم و سموم است، و "تصلیه" از ماده "صلی" (بر وزن سعی) به معنی سوزاندن و داخل شدن در آتش است اما "تصلیه" که معنی متعددی را دارد تنها به معنی سوزاندن می‌آید.

و در پایان این سخن، می‌افزاید: "این همان حق و یقین است" (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ)....

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۸۷

... آیات فوق از آیاتی است که اشاره به عالم برزخ دارد زیرا همانگونه که در تفسیر این آیات گفتیم در آستانه مرگ که انسان آماده برای انتقال به جهان دیگر می‌شود با یکی از حالات زیر روبرو خواهد شد: نعمتها و مواهب و پاداشهای الهی و روح و ریحان، یا کیفرها و مجازاتهای دردناک، و قرائن موجود در آیات نشان می‌دهد که قسمتی از اینها مربوط به قیامت و قسمت دیگری مربوط به قبر و برزخ است، و این خود دلیل دیگری بر وجود این عالم محسوب می‌شود.

در حدیثی از رسول خدا ص می‌خوانیم: "نخستین چیزی که به مؤمن در هنگام وفات بشارت داده می‌شود روح و ریحان و بهشت پر نعمت است، و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می‌شود این است که به او می‌گویند بشارت باد بر تو به خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده‌اند همه را آمرزید و شهادت آنها را در باره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزش مستجاب فرمود".

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی ع می‌فرماید: "هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت قرار می‌گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می‌شوند، او نگاهی به اعمالش می‌کند، می‌گوید: من نسبت به شما بی اعتنا بودم هر چند بر دوش من سنگین بودید، الان چه خبری برای من دارید؟ عملش می‌گوید: من همنشین تو در قبر و روز

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۲۸۸

رستاخیز هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم، سپس امام ع افزود: اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خشבותرین انسان با زیباترین چهره و جالبترین لباس ظاهر می‌شود، و می‌گوید بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پر برکت و قدمت خیر مقدم است سؤال می‌کند تو کیستی؟ او در جوابش می‌گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا (همراه تو) به سوی بهشت می‌روم"

۸۲- علت لغزش انسان در مقابل شیطان و ارتکاب گناه چیست؟

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (آیه ۱۵۵ آل عمران)

۱۵۵- آنها که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند شیطان آنها را بر اثر پاره‌ای از گناهی که قبلاً مرتکب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است.

... گناه سرچشمه گناه دیگر است

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ ...

این آیه که باز ناظر به حوادث جنگ احد است حقیقت دیگری را برای مسلمانان بازگو می‌کند و آن اینکه: لغزشهایی که بر اثر وسوسه‌های شیطانی به-

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۱۳۵

انسان دست می‌دهد و او را به گناهی می‌کشاند نتیجه زمینه‌های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته است و گرنه وسوسه‌های شیطانی در دل‌های پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست اثری در آن نمی‌گذارد و لذا می‌فرماید:

" آنهایی که در میدان احد فرار کردند شیطان آنان را به سبب پاره‌ای از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خدا آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است" و به این ترتیب به آنها می‌آموزد که برای کسب پیروزی در آینده باید بکوشند نخست خود را تربیت کنند و دل را از گناه بشویند....

۸۳- عاقبت هواپرستی چیست و چه ارتباطی بین هوا پرستی و غفلت از خدا وجود دارد؟

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا (آیه ۴۳ فرقان)

۴۳- آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۱۰۳

... بی شک در وجود انسان، غرائز و امیال گوناگونی است که همه آنها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال اینها، و بدون تردید دستگاه آفرینش همه اینها را برای همان هدف تکاملی آفریده است.

اما مهم این است که گاه اینها از حد تجاوز می‌کنند و پا را از گلیمشان فراتر می‌نهند و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می‌آیند و بنای طغیان و یاغی‌گری می‌گذارند، عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می‌شوند و زمام اختیار او را در دست می‌گیرند.

این همان چیزی است که از آن به "هوا پرستی" تعبیر می‌کنند که از تمام انواع بت پرستی خطرناکتر است، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می‌گیرد.

بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام ص بت "هوی" را برترین و بدترین بتها شمرده است در آنجا که می‌فرماید:

ما تحت ظل السماء من اله يعبد من دون الله اعظم عند الله من هوى متبع:

"در زیر آسمان هیچ بتی بزرگتر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد!".

و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می‌خوانیم:

ابغض اله عبد علی وجه الارض الهوی:

"مبغوضترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است!" و اگر نیک بیندیشیم به عمق این سخن به خوبی واقف می‌شویم، چرا که هواپرستی سرچشمه غفلت و بی‌خبری است، چنان که قرآن می‌گوید:

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۱۰۴

وَ لَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ: "از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده‌ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن" (کهف آیه ۲۸).

از سوی دیگر هواپرستی سرچشمه کفر و بی‌ایمانی است، چنان که قرآن گوید: فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ: "تو را از ایمان به قیامت باز ندارد کسی که ایمان به آن ندارد و پیرو هوای خویش است" (طه آیه ۱۶).

از سوی سوم هواپرستی بدترین گمراهی است، قرآن می‌گوید: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ: "چه کسی گمراهتر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می‌کند و هدایت الهی نیافته است" (قصص آیه ۵۰).

از سوی چهارم هواپرستی نقطه مقابل حق‌طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون می‌برد، چنان که در قرآن می‌خوانیم: فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: "در میان مردم به حق داور کن و پیرو هوی مباش که تو را از راه خدا گمراه می‌کند" (ص آیه ۲۶).

از سوی پنجم هواپرستی مانع عدالت و دادگری است، چنان که در قرآن می‌خوانیم: فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا: "پیروی هوی مانع اجرای عدالت شما نگردد" (نساء- ۱۳۵).

بالآخره اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوی و هوس مردم بگردد فساد سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت: وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ: "اگر حق از هوی و هوس آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند فاسد می‌شوند" (مؤمنون آیه ۷۱).

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده‌ای در این زمینه به چشم می‌خورد:

در روایتی از علی ع می‌خوانیم: الشقی من انخدع لهواه و غروره:

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۱۰۵

"بدبخت کسی است که فریب هوی و غرور خویش را بخورد".

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که: "هواپرستی دشمن عقل است"

(الهوی عدو العقل).

و نیز می‌خوانیم: "هواپرستی اساس تمام رنجها است"

(الهوی اس المحن).

و همان حضرت می‌فرماید: "هرگز نه دین با هواپرستی جمع می‌شود و نه عقل"

(لا دین مع هوی) (و لا عقل مع هوی)

خلاصه آنجا که هواپرستی است نه پای دین در میان است و نه پای عقل، در آنجا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست، در آنجا جز بیچارگی و شقاوت و فساد نخواهد بود.

رویدادهای زندگی ما و تجربیات تلخی که در دوران عمر در مورد خویش و دیگران دیده‌ایم شاهد زنده تمام نکته‌هایی است که در آیات و روایات فوق در زمینه هواپرستی وارد شده است.

افرادی را می‌بینیم که چوب یک ساعت هواپرستی را تا آخر عمر می‌خورند!

جوانانی را سراغ داریم که بر اثر پیروی از هوی چنان در دام اعتیادهای خطرناک و انحرافات جنسی و اخلاقی گرفتار شده‌اند که تبدیل به موجودی زبون، ناتوان و بی ارزش گردیده، و تمام نیروها و سرمایه‌های خویش را از کف دادند.

در تاریخ معاصر و گذشته به نام کسانی برخورد می‌کنیم که به خاطر هوا- پرستیشان هزاران و گاه میلیون‌ها انسان بی گناه را به خاک و خون کشیده‌اند و نام ننگینشان تا ابد به زشتی برده می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۱۰۶

این اصل استثنا پذیر نیست حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه‌ای همچون " بلعم باعورا" بر اثر پیروی از هوای نفس چنان از اوج عظمت انسانیت سقوط کردند که قرآن مثل آنها را به سگ پلیدی می‌زند که همواره پارس می‌کند (آیه ۱۷۶ سوره اعراف).

بنا بر این جای تعجب نیست که " پیامبر " ص و " امیر مؤمنان " ع می‌فرمایند:

" خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است چرا که پیروی از هوی شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد "

(ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الآخرة) .

تعبیراتی که در نقطه مقابل یعنی ترک هوی پرستی در آیات و روایات وارد شده نیز عمق این مساله را از دیدگاه اسلام روشن می‌سازد، تا آنجا که کلید بهشت را ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می‌شمرد: **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ:** " اما کسی که از مقام پروردگار بترسد و نفس خویش را از هواپرستی نهی کند بهشت جایگاه او است " (سوره نازعات آیه ۴۰).

علی ع می‌فرماید: " شجاعت‌ترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود "

(اشجع الناس من غلب هواه)...

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشَیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عِینَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (آیه ۲۸ کهف)

۲۸- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشمهای خود را، بخاطر زینتهای دنیا، از آنها برنگیر، و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که پیروی هوای نفس کردند، و کارهایشان افراطی است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۲۳

... روح آدمی را یا خدا پر می کند و یا هوا، که جمع میان این دو ممکن نیست، هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خدا است، هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است، و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه حقایق جهان دور می سازد.

یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد آگاهی، گذشت، ایثار فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد.

رابطه این دو با هم در آیات فوق بخوبی بازگو شده است، آنجا که می گوید:

(وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا) در اینجا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوا، و جالب اینکه نتیجه آن افراطکاری آنهم به طور مطلق ذکر شده است.

چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است، شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذتهای مادی همیشه رو به افزون طلبی می رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه میشد امروز با آن مقدار نشئه نمی شود، و باید

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۲۴

تدریجاً بر مقدار آن بیفزاید، کسی که دیروز یک قصر مجهز چند هزار متری او را سیر میکرد امروز برای او یک امر عادی است، و به همین ترتیب در همه شاخه های هوا و هوس، دائماً رو به افراط گام برمی دارند تا خود را هلاک و نابود کنند...

۸۴- افراد لجوج تا کجا ایمان نمی آورند و چرا خداوند ایمان آوردن و روی آوردن به حق را برای گروهی تشبیه به بالا رفتن از آسمان می کند؟

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (آیه ۹۶ یونس)

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (آیه ۹۷ یونس)

۹۶- (و بدان) آنها که فرمان خدا بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند.

۹۷- هر چند تمام آیات (الهی و نشانه های او) به آنان برسد، تا زمانی که عذاب الیم را ببینند (چرا که قلوبشان را تاریکی گناه فرا گرفته و راهی به روشنایی بر آنها نیست!).

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَغْلُصْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجُسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (آیه ۱۲۵ انعام)

۱۲۵- آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می سازد و آن کس را که (بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود، اینچنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۴۳۵

... یک معجزه علمی قرآن:

تشبیه اینگونه افراد به کسی که می خواهد به آسمان بالا رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است، و پذیرش حق برای آنها نیز چنین است.

همانطور که در گفتار روزمره گاهی می گوئیم "این کار برای فلان کس آن قدر مشکل است که گویا می خواهد به آسمان برود" یا می گوئیم: "به آسمان بروی از این کار آسانتر است".

البته آن روز پرواز به آسمان برای بشر یک تصور بیش نبود ولی حتی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرساست و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید روبرو هستند.

ولی معنی لطیفتری برای آیه نیز به نظر می‌رسد که بحث گذشته را تکمیل می‌کند و آن اینکه: امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملاً فشرده و برای تنفس انسان آماده است، اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوا رقیقتر و میزان اکسیژن آن کمتر می‌شود به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون ماسک اکسیژن) حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل و مشکلتر می‌شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می‌گردد، بیان

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۴۳۶

این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب می‌گردد.

شرح صدر چیست؟

در آیه فوق سعه صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است، همانطور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود می‌گوید، "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ":

"آیا سینه تو را وسیع و گشاده نساختم".

و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی مشاهد می‌شود، بعضی روحشان آن چنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیتی - هر چند بزرگ باشد - دارند، اما به عکس بعضی روحشان آن چنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست. افق دید فکری آنها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آنها است، اگر به آنها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است!.

هنگامی که آیه فوق نازل شد از پیامبر ص پرسیدند شرح صدر چیست؟

پیامبر ص فرمود:

نور یقذفه الله فی قلب من یشاء فینشرح له صدره و ینفسح

"نوری است که خدا در قلب هر کس بخواهد می‌افکند و در پرتو آن، روح او وسیع و گشاده می‌شود".

پرسیدند: آیا نشانه‌ای دارد که با آن شناخته شود؟

فرمود:

نعم، الانابة الى دار الخلود والتجافي عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزول الموت

:" آری نشانه‌اش توجه به سرای جاویدان و دامن

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۴۳۷

بر چیدن از زرق و برق دنیا و آماده شدن برای مرگ است (با ایمان و عمل صالح و تلاش و کوشش در راه حق) پیش از آنکه مرگ فرا رسد...

۸۵- آیا قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضاء کرده؟

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سُلْخًا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (آیه ۳۲ زخرف)

۳۲- آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می‌کنند بهتر است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۵۱

...در اینجا سؤالهایی مطرح است که غالباً به هنگام مطالعه آیه فوق به نظر می‌رسد، و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی شده است.

نخست اینکه چگونه قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضاء کرده؟، آیا این قابل قبول نظام طبقاتی اقتصادی (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) نیست...

...کسانی که چنین ایرادی می‌کنند تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد، آنها تسخیر به معنی بهره‌کشی کردن ظالمانه، در حالی که مطلب چنین نیست بلکه منظور استخدام

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۵۲

عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگیهای خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می‌توانند فعالیت کنند، طبقاً خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می‌گیرد، همانگونه که خدمات دیگران در رشته‌های دیگر در اختیار آنها قرار می‌گیرد، خلاصه استخدامی است متقابل، و خدمتی است طرفینی، و به تعبیر دیگر هدف تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.

ناگفته پیداست که اگر همه انسانها از نظر هوش، و استعداد روحی و جسمی، یکسان باشند هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی‌یابد، همانگونه که اگر سلولهای تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند نظام جسم انسان مختل می‌شد، سلولهای بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلولهای ظریف شبکه چشم کجا؟ هر کدام از این دو ماموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده‌اند.

مثال زنده‌ای که برای این موضوع می‌توان گفت همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس، و گردش خون، و تغذیه، و سایر دستگاههای بدن انسان است که مصداق روشن "لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا" است (منتها در شعاع فعالیت‌های داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می‌تواند اشکال داشته باشد؟!.

و اگر گفته شود جمله "رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ" دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است، می‌گوئیم این در صورتی است که "عدالت" به معنی "مساوات" تفسیر شود، در حالی که حقیقت عدالت آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در یک لشکر یا یک سازمان اداری، و یک کشور دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است.

ممکن است افرادی در مقام شعار کلمه "مساوات" را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوتها امکان‌پذیر

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۵۳

نیست، اما هرگز وجود این تفاوتها نباید بهانه‌ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتایج فعالیت‌های خود بی‌کم و کاست بهره گیرند، و در مورد نارساییها باید آنها که قدرت دارند برای بر طرف ساختن آن بکوشند...

۸۶- چرا همه ادیان بزرگ الهی از منطقه خاورمیانه برخاسته اند ؟

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا يَنْهَاهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیه ۲۱۳ بقره)

۲۱۳- مردم (در آغاز) یک دسته بودند، (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت، تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد با ایمان، در آن اختلاف نکردند،) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی ایمان، هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۹۷

... دین و اجتماع

از آیه فوق به خوبی این حقیقت استفاده می‌شود که دین و جامعه بشری در حقیقت ناگسستنی هستند هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون مذهب و ایمان به خدا و رستاخیز زندگی صحیحی داشته باشد.

قوانین بشری، علاوه بر اینکه غالباً مایه اختلاف و پراکندگی ملت‌هاست، چون ضامن اجرایی از درون، یعنی ایمان به خدا، سرچشمه نمی‌گیرد، تنها یک مسئولیت برون ذاتی ایجاد می‌کند و نمی‌تواند بطور کامل به اختلافات و تضادها پایان دهد، آزمایشهای انسانی در این چند قرن اخیر این حقیقت را به خوبی ثابت کرده است و دنیای به اصطلاح متمدن اما فاقد ایمان، مرتکب فجایع و گناهایی می‌شود که هیچ گاه در جامعه عقب افتاده دیده نشده است.

ضمناً منطق اسلام در عدم جدایی دین از سیاست، یعنی تدبیر جامعه اسلامی نیز روشن می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۹۸

آغاز پیدایش شریعت

از آیه فوق، به طور ضمنی این حقیقت نیز روشن شد که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنی واقعی کلمه، همان زمان پیدایش جامعه انسانی به معنی حقیقی بوده است، بنا بر این جای تعجب نیست که نخستین پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب و قانون و شریعت، حضرت نوح ع بوده است نه حضرت آدم.

خاورمیانه مرکز پیدایش مذاهب بزرگ

از آیه فوق جواب این سؤال را هم می‌توان پیدا کرد که چرا تمام ادیان بزرگ الهی از منطقه خاورمیانه برخاسته‌اند؟ (آیین اسلام، آیین مسیحیت، آیین یهود و آیین ابراهیم و ...) زیرا به گواهی تاریخ گاهواره تمدن بشری در این منطقه از جهان به حرکت در آمد و نخستین تمدنهای بزرگ از این منطقه برخاستند، و با توجه به رابطه مستحکم دین و تمدن و نیاز مبرم جوامع متمدن به مذهب، برای پیشگیری از اختلافات و تضادهای مخرب، معلوم می‌شود که باید مذاهب از اینجا برخیزند.

و اگر می‌بینیم اسلام از محیط عقب مانده‌ای همچون مکه و مدینه آن روز برخاست به خاطر این بود که: این منطقه به سر راه چند تمدن بزرگ آن زمان قرار داشت، تمدن ایران و باقی مانده تمدن بابل در شمال شرقی جزیره العرب، تمدن روم در شمال، تمدن مصر باستان در شمال غربی، و تمدن یمن در جنوب.

در واقع مرکز ظهور اسلام، مرکز دایره‌ای است، که تمام تمدنهای مهم آن زمان در اطراف آن جای می‌گیرند (دقت کنید).

پایان دادن به اختلافات، یکی از مهمترین اهداف دین و مذهب

آیینهای الهی اهداف زیادی را، از جمله تهذیب نفوس انسانی و رسانیدن او به مقام قرب الهی، تعقیب می‌کند، ولی مسلماً یکی از مهمترین اهداف، رفع اختلافات بوده است. زیرا همیشه نژادها، قومیتها، و زبان و مناطق جغرافیایی عامل جدایی جوامع

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۹۹

انسانی بوده، چیزی که می‌تواند به عنوان یک حلقه اتصال همه فرزندان آدم را از هر نژاد و زبان و قومیت و منطقه جغرافیایی به هم پیوند دهد، آیینهای الهی است، که تمام این مرزها را در هم

می‌شکنند، و همه انسانها را زیر یک پرچم جمع می‌کند که نمونه آن را در مراسم عبادی سیاسی حج می‌توان مشاهده کرد.

و اگر می‌بینیم پاره‌ای از مذاهب، عامل اختلاف و درگیری شده‌اند، به خاطر آمیخته شدن آنها با خرافات و تعصبهای کورکورانه است، و گر نه مذاهب دست نخورده آسمانی، همه جا عامل وحدت به‌شمار می‌آید. ...

۸۷- آیا انسان در آخرت دوباره می میرد؟

لَا يَدُوفُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (آیه ۵۶ دحان)

۵۶- هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده‌اند) نخواهند چشید و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۱۵

نکته: مرگ نخستین چیست؟

در آیات فوق خواندیم که بهشتیان هیچ مرگی جز مرگ نخستین را نمی‌چشند، در اینجا سه سؤال مطرح است.

نخست اینکه منظور از مرگ اول چیست؟ اگر مرگی است که پایان زندگی دنیا را تشکیل می‌دهد چرا می‌گوید: بهشتیان جز مرگ اول را نمی‌چشند، در حالی که آن را قبلاً چشیده‌اند (و باید به صورت فعل ماضی گفته شود نه مضارع).

در پاسخ این سؤال بعضی "الا" را در إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ به معنی بعد گرفته‌اند و گفته‌اند معنی آیه این می‌شود که بعد از مرگ نخستین مرگ دیگری را نخواهند چشید.

بعضی در اینجا تقدیری قائل شده‌اند و گفته‌اند تقدیر چنین است:

إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ الَّتِي ذَاقُوهَا: "مگر مرگ نخستین که آن را از قبل چشیده‌اند".

سؤال دیگر اینکه چرا تنها سخن از مرگ نخستین به میان آمده در حالی که می‌دانیم انسان دو مرگ را می‌چشد، مرگی در پایان زندگی دنیا، و مرگی بعد از حیات برزخی.

در پاسخ این سؤال جوابهایی گفته‌اند که هیچیک قابل قبول نیست، و نیاز به ذکر آن نمی‌بینیم، بهتر این است که گفته شود حیات و مرگ برزخی هیچ شباهتی به حیات و مرگ معمولی ندارد، بلکه به

مقتضای معاد جسمانی حیات قیامت از جهاتی شبیه حیات دنیا است، منتها در سطحی بسیار بالاتر و والاتر، و لذا به بهشتیان گفته می‌شود جز مرگ نخستین که در دنیا داشتید دیگر مرگی در

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۱۶

کار نخواهد بود، و چون حیات و مرگ برزخی مطلقا با آن شباهتی ندارد سخنی از آن به میان نیامده است.

سومین سؤال اینکه نبودن مرگ در قیامت منحصر به بهشتیان نیست، دوزخیان نیز مرگی ندارند، پس چرا در آیه روی بهشتیان تکیه شده است؟

مرحوم طبرسی در "مجمع البیان" جواب جالبی دارد، می‌گوید: این به خاطر آن است که بشارتی برای بهشتیان باشد که حیات جاویدان گوارایی دارند، اما برای دوزخیان که هر لحظه از حیاتشان برای آنها مرگی است و گویی پیوسته می‌میرند و زنده می‌شوند این سخن مفهومی ندارد.

به هر حال تعبیر به "لا یدوقون" (نمی‌چشند) در اینجا اشاره به این است که حتی کمترین آثاری از آثار مرگ نیز برای بهشتیان پیدا نمی‌شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام باقر ع می‌خوانیم: "خداوند روز قیامت به بعضی از بهشتیان می‌گوید:

و عزتی و جلالی، و علوی و ارتفاع مکانی، لانحلن له الیوم خمسۃ اشیاء ... الا انهم شباب لا یهرمون، و اصحاء لا یسقمون، و اغنیاء لا یفتقرون، و فرحون لا یحزنون، و احیاء لا یموتون،

ثم تلی هذه الایة: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى:

"به عزت و جلالم سوگند، و به علو و بلندی مقامم قسم، من پنج چیز را به او می‌بخشم ... آنها همیشه جوانند و پیر نمی‌شوند، تندرستند و بیمار نمی‌گردند، توانگرند و فقیر نخواهند شد، خوشحالند و اندوهی به آنها راه نمی‌یابد، و همیشه زنده‌اند و نمی‌میرند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى .

۸۸- دلیل اینکه مسلمانان بهترین امت هستند چیست؟

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آیه ۱۱۰ آل عمران)

۱۱۰- شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید (چه اینکه) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب (به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان آورند به سود آنها است (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند و اکثر آنها فاسق (و خارج از اطاعت پروردگار) می‌باشند.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آیه ۱۳۹ آل عمران)

۱۳۹- و سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.

(در نتیجه مسلمانان به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا بهترین امت هستند.)

۸۹- چه کسانی از چهارپایان پست تر هستند؟

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (آیه ۱۷۹ اعراف)

۱۷۹- به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلاند (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند).

۹۰- دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان چه کسانی هستند؟

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا
إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قِسْيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (آیه ۸۲ مائده)

۸۲- بطور مسلم یهود و مشرکان را دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، ولی آنها را که می‌گویند مسیحی هستیم نزدیکترین دوستان به مؤمنان می‌یابی، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند.

۹۱- ملاک اینکه انسان اهل و جزء گروهی باشد چیست؟ آیا پیوندهای نسبی یا سببی عامل اهلیت است؟

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (آیه ۴۵ هود)

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (آیه ۴۶ هود)

۴۵- نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری.

۴۶- فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است، بنا بر این آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۱۶

... بعضی از مفسران معتقدند که در این آیه کلمه‌ای در تقدیر است، و در اصل مفهومی چنین است
انه ذو عمل غیر صالح: "فرزند تو دارای عمل غیر صالح است".

ولی با توجه به اینکه گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود در ادبیات زبانهای مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود فلان کس سرا پا عدل و سخاوت است، و یا فلان شخص سرا پا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه‌ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است.

این پیامبر زاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه‌ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیر صالح شد.

بنا بر این تعبیر فوق در عین اینکه بسیار کوتاه و مختصر است، گویای یک

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۱۷

واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می‌باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت در باره او می‌رفت، اما اکنون که سرا پا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست، اصلا حرفش را نزن!

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که این فرزند حقیقتاً، فرزند او نبود (یا فرزندی نامشروع بود، یا فرزند مشروع همسرش از شوهر دیگری بوده است) مطلب درستی به نظر نمی‌رسد، زیرا جمله "إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ" در واقع به منزله علت است برای "إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ" یعنی اینکه می‌گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد...

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۱۸

... آیات فوق یکی دیگر از عالیترین درسهای انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتبهای مادی مطلقاً مفهوم ندارد اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است.

پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتبهای آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است.

در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد.

آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دور افتاده که نه از خاندان پیغمبر ص و نه از قریش، و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف "سلمان منا اهل البیت" "سلمان از خانواده ما است" جزء خاندان پیامبر ص محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلا فصل پیامبری همچون نوح بر اثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با "إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ" روبرو می‌گردد.

ممکن است چنین مسأله مهمی برای آنها که مادی می‌اندیشند گران آید اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد.

به همین دلیل در احادیث اهل بیت ع در باره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند، و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل بیت ع در زندگانی آنها دیده نمی‌شود جمله‌های صریح و تکان دهنده‌ای می‌خوانیم که

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۱۹

بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است.

از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید:

مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند " إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ " یکی از حاضران عرض کرد بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام فرمود:

كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ ابْنِهِ كَذَا مِنْ كَانَ مِنْكَ لَمْ يَطْعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنْكَ

" نه چنین نیست، او براستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزند او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند " .

مسلمانان مطرود!

بی‌مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه‌های زیادی را که ظاهراً در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب اهل بیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می‌سازد:

۱- پیامبر اسلام می‌فرماید:

من غش مسلماً فلیس منّا

" آن کس که با برادران مسلمانانش تقلب و خیانت کند از ما نیست " .

۲- امام صادق ع می‌فرماید:

لیس بولی لی من اکل مال مؤمن حراما

"کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست".

۳- پیامبر ص می فرماید:

الا و من اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۲۰

"بدانید کسی که مردم او را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست"

امام فرمود:

لیس من شیعتنا من یظلم الناس

:"کسی که به مردم ستم می کند شیعه ما نیست"

امام کاظم ع فرمود:

لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم

:"کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست".

۶- پیامبر ص فرمود:

من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم

"کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمک کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست.

۷- امام باقر ع به یکی از یارانش به نام جابر فرمود:

و اعلم یا جابر بانک لا تكون لنا ولیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انت رجل سوء لم یحزنک ذلک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک و لکن اعرض نفسک علی کتاب اللہ

:" ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد ببینی از کدام گروهی."

این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم قناعت می‌کنند و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آنها خبری نیست می‌کشد، و به وضوح ثابت می‌کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیر بنائی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه‌های آن است، و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود.

۹۲- توره چیست و آیا پیامبران هم توره می کنند؟

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (آیه ۸۸ صافات)

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (آیه ۸۹ صافات)

۸۸- (سپس) او نگاهی به ستارگان افکند.

۸۹- و گفت من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی آیم).

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۹۵

...قبلا لازم است بدانیم "توره" چیست؟

"توره" بر وزن "توصیه" که گاهی از آن تعبیر به "معارض" نیز می شود این است که سخنی بگویند که ظاهری دارد اما منظور گوینده چیز دیگر است، هر چند شنونده نظرش متوجه همان ظاهر می شود، فی المثل کسی از دیگری سؤال می کند کی از سفر آمدی؟ او می گوید: پیش از غروب در حالی که پیش از ظهر آمده است، شنونده از ظاهر این کلام کمی قبل از غروب را می فهمد، در حالی که گوینده قبل از ظهر را اراده کرده، چرا که آنهم قبل از غروب است!

یا کسی از دیگری سؤال می کند غذا خورده ای؟ می گوید آری، شنونده از این سخن چنین می فهمد که امروز غذا خورده در صورتی که منظورش این است دیروز غذا خورده.

این نکته در کتب فقهی مطرح است که آیا توره دروغ محسوب می شود یا نه؟ جمعی از فقهای بزرگ از جمله شیخ انصاری (رضوان الله علیه) معتقد است که توره جزء دروغ نیست، نه عرفا کذب بر آن صادق است، و نه از روایات اسلامی الحاق آن به کذب استفاده می شود، بلکه در پاره ای از روایات عنوان کذب رسما از آن نفی شده است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

الرجل يستاذن عليه فيقول للجارية قولي ليس هو هاهنا فقال (ع) لا بأس ليس بكذب:

"کسی دم در می‌آید و اجازه ورود به خانه می‌طلبد صاحب‌خانه (که مانعی از پذیرش او دارد) به کنیز می‌گوید: بگو: او اینجا نیست (و منظور از آن مثلاً همان پشت در خانه است) امام

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۹۶

ع فرمود این دروغ نیست .

ولی حق این است که در اینجا باید تفصیلی داد، و به عنوان یک ضابطه کلی گفت: هر گاه لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا دارد ولی ذهنیات مخاطب آن را بر معنی خاصی تطبیق می‌کند در حالی که گوینده اراده معنی دیگری را دارد این چنین توریه‌ای دروغ نیست مثل این که لفظ مشترک را به کار برند ذهن شنونده متوجه یک معنی شود در حالی که گوینده نظرش معنی دیگری باشد.

فی المثل در حالات سعید ابن جبیر آمده است که حجاج از او پرسید نظر تو در باره من چگونه است گفت به عقیده من تو "عادل" هستی! اطرافیان شاد شدند حجاج گفت او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد زیرا یک معنای عادل عدول کننده از حق به باطل است! اما اگر لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی تنها یک معنی دارد و گوینده آن را رها می‌کند و به سوی معنای مجاز می‌رود بی آنکه قرینه مجاز را ذکر کند این چنین توریه‌ای بدون شک حرام است، و ممکن است با این تفصیل میان نظرات مختلف فقها جمع کرد.

ولی باید توجه داشت حتی در مواردی که توریه مصداق کذب و دروغ نیست گاهی مفاسد آن را در بر دارد و سبب اغراء به جهل و افکندن مردم در خطا می‌شود و از این نظر گاه ممکن است به مرحله حرام برسد اما هر گاه نه چنین مفسده‌ای دارد، و نه مصداق کذب و دروغ است، دلیلی بر حرمت آن نداریم، و روایت امام صادق ع از این قبیل است.

بنا بر این تنها دروغ نبودن برای توریه کردن کافی نیست، بلکه باید مفاسد دیگر نیز در آن نباشد.

و البته در مواردی که ضرورتی ایجاب کند که انسان دروغی بگوید مسلماً

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۹۷

ما دام که توریه ممکن است باید توریه کرد، تا سخن مصداق دروغ نباشد.

اما اینکه آیا برای پیامبران توریه جایز است یا نه؟ باید گفت در صورتی که موجب تزلزل اعتماد عمومی مردم شود جایز نیست، چرا که سرمایه انبیاء در طریق تبلیغ همان سرمایه اعتماد عمومی مردم است، و اما در مواردی مانند آنچه در داستان ابراهیم ع در آیات فوق آمده که اظهار بیماری کند و یا همچون منجمان نگاه در ستارگان آسمان بیفکند، و هدف مهمی در این کار باشد، بی آنکه پایه‌های اعتماد حق‌جویان را متزلزل سازد، به هیچ وجه اشکالی ندارد...

۹۳- چه کسانی می توانند در مقابل بدی دیگران به آنها نیکی کنند؟

وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ اِذْ دَفَعُ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِیْ بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَانَهُ وَلِیُّ حَمِیمٍ (آیه ۳۴ فصلت)

۳۴- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند!

وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ (آیه ۳۵ فصلت)

۳۵- اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی گردند.

۹۴- در نزاع دو گروه مومن چه باید کرد؟

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (آیه ۹ حجرات)

۹- هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه‌گان را دوست دارد.

۹۵- عاقبت افرادی که چشم به اموال دیگران دارند چیست؟

لَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (آیه ۸۸ حجر)

۸۸- (بنا بر این) هرگز چشم خود را به نعمتهای (مادی) که به گروه‌هایی از آنها (کفار) دادیم مینگن، و بخاطر آنچه آنها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۱۳۵

... چشم به امکانات دیگران دوختن مایه انحطاط است.

بسیارند افراد تنگ‌نظری که همیشه مراقب این و آن هستند که اینها چه دارند و آنها چه دارند؟

و مرتباً وضع مادی خویش را با دیگران مقایسه می‌کنند، و از کمبودهای مادی در این مقایسه رنج می‌برند هر چند آنها این امکانات را به بهای از دست دادن ارزش انسانی و استقلال شخصیت به دست آورده باشند.

این طرز تفکر که نشانه عدم رشد کافی و احساس حقارت درونی و کمبود همت می‌باشد، یکی از عوامل مؤثر عقب‌ماندگی در زندگی- حتی در زندگی مادی- خواهد بود.

کسی که در خود احساس شخصیت می‌کند به جای اینکه گرفتار چنین مقایسه زشت و رنج‌آوری شود، نیروی فکری و جسمانی خویش را در راه رشد و ترقی خویشتن به کار می‌گیرد، و به خود می‌گوید من چیزی از دیگران کمتر ندارم و دلیلی ندارد که نتوانم از آنها پیشرفت بیشتری کنم، من چرا چشم بمال و مقام آنها بدوزم من خودم بهتر و بیشتر تولید می‌کنم.

اصلاً زندگی مادی هدف و همت او نیست، او آن را می‌خواهد اما تا آنجا که به معنویت او کمک کند و به دنبال آن می‌رود اما تا آنجا که استقلال و آزادی او را حفظ کند، نه حریصانه به دنبال آن می‌دود و نه همه چیزش را با آن مبادله می‌کند که این مبادله آزاد مردان و بندگان خدا نیست، و نه کاری می‌کند که نیازمند دیگران گردد.

در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم

من رمی ببصره ما فی ید غیره کثر همه و لم یشف غیضه:

" کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی‌نشیند" .

۹۶- به چه دلیل باید از تمام سخنان پیامبر تبعیت کرد؟

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (آیه ۲ نجم)

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (آیه ۳ نجم)

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (آیه ۴ نجم)

۲- که هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است.

۳- و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

۴- آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.

۹۷- اگر دین اسلام دین جهانی است پس چه زمانی جهانی می شود؟

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (آیه ۳۳ توبه)

۳۳- او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها غالب گرداند هر چند مشرکان گراحت داشته باشند.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۲

... آیه فوق که عینا و با همین الفاظ در سوره "صف" نیز آمده است و با تفاوت مختصری در سوره "فتح" تکرار شده، خبر از واقعه مهمی می‌دهد که اهمیتش موجب این تکرار شده است، خبر از جهانی شدن اسلام و عالمگیر گشتن این آئین می‌دهد.

گرچه بعضی از مفسران پیروزی مورد بحث این آیه را به معنی پیروزی منطقه‌ای و محدود گرفته‌اند که در عصر پیامبر ص و یا زمانهای بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت ولی با توجه به اینکه در آیه هیچگونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است، دلیلی ندارد که معنی آن را محدود کنیم مفهوم آیه پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است، و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت.

شک نیست که در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته ولی می‌دانیم که این

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۳

وعده حتمی خدا تدریجا در حال تحقق است. سرعت پیشرفت اسلام در جهان، و به رسمیت شناخته شدن این آئین در کشورهای مختلف اروپایی، و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند اینها همگی نشان می‌دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می‌رود.

ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که "مهدی (ع)" ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد.

"مرحوم طبرسی" در مجمع البیان "از امام باقر ع در تفسیر این آیه چنین نقل می‌کند:"

ان ذلک یکون عند خروج المهدی فلا یبقی احدا الا اقر بمحمد (ص)

"وعدۀ ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی از آل "محمد" صورت می‌پذیرد، در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر اینکه اقرار به حقانیت محمد ص می‌کند."

و نیز در همان تفسیر از پیامبر اسلام ص چنین نقل شده که فرمود:

"لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمۀ الاسلام

"بر صفحه روی زمین هیچ خانه‌ای باقی نمی‌ماند نه خانه‌هایی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه‌هایی که از کرک و مو بافته‌اند مگر اینکه خداوند نام اسلام را در آن وارد می‌کند!" و نیز در کتاب "اکمال الدین" صدوق "از امام صادق ع در تفسیر این آیه چنین نقل شده:"

و الله ما نزل تاویلها بعد و لا یزل تاویلها حتی یخرج القائم فاذا خرج القائم لم یبق کافر بالله العظیم

"به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که "قائم" خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۴

نخواهد ماند."

احادیث دیگری نیز به همین مضمون از پیشوایان اسلام نقل شده است.

گروهی از مفسران نیز این تفسیر را ذیل آیه ذکر کرده‌اند.

ولی تعجب‌آور این است که نویسندگان "المنار" نه تنها در اینجا تفسیر فوق را نپذیرفته بلکه به تناسب وارد بحث پیرامون احادیث مهدی ع شده، و با تعصب خاصی که در برابر شیعه دارد و به هر بهانه‌ای از حملات ناجوانمردانه فروگذار نمی‌کند به کلی احادیث مربوط به "مهدی" را انکار کرده و آنها را متضاد! و غیر قابل قبول شمرده است! به گمان این که عقیده به وجود مهدی تنها مربوط به

شیعه و یا آنها که به تشیع تمایل دارند می‌باشد! و از این گذشته اعتقاد به وجود مهدی را عاملی برای رکود و عقب‌ماندگی شمرده است.

به همین دلیل ناگزیریم - به طور کاملاً فشرده بحثی در زمینه روایات مربوط به ظهور مهدی ع و بحثی هم پیرامون آثار این عقیده در پیشرفت جامعه اسلامی و مبارزه با ظلم و فساد ایراد کنیم، تا روشن شود هر گاه پای تعصب به میان آید علم و دانش از در دیگر فرار خواهد کرد و مفسر نامبرده با این که اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در مسائل اسلامی دارد اما به خاطر این نقطه ضعف (تعصب شدید) چگونه بعضی از حقائق روشن را وارونه دیده است!

روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی (ع)

گرچه کتابهای فراوانی به وسیله دانشمندان اهل سنت، و علمای شیعه پیرامون احادیث مربوط به قیام مهدی نوشته شده است، ولی به عقیده ما چیزی گویاتر و در عین حال فشرده‌تر از نامه‌ای که گروهی از دانشمندان "حجاز" در پاسخ یکی از سؤال کنندگان فرستاده‌اند نیست، لذا عین ترجمه آن را ذیلاً از نظر

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۵

خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

اما قبلاً یادآور می‌شویم که:

روایات مربوط به قیام مهدی ع چنان است که هیچ محقق اسلامی پیرو هر یک از گروه‌ها و مذاهب باشد نمی‌تواند "تواتر" آن را انکار کند.

تا کنون کتابهای زیادی در این زمینه نوشته شده و نویسندگان آنها متفقاً صحت احادیث مربوط به مصلح جهانی یعنی "مهدی ع" را پذیرفته‌اند تنها افراد بسیار معدودی مانند "ابن خلدون" و "احمد امین مصری" در صدور این اخبار از پیامبر ص تردید کرده‌اند و قرائنی در دست داریم که انگیزه آنها در این کار ضعف اخبار نبوده بلکه فکر می‌کردند روایات مربوط به "مهدی ع" مشتمل بر

مسائلی است که به سادگی نمی‌توان آنها را باور کرد، یا بخاطر اینکه احادیث درست از نادرست را نتوانسته‌اند جدا کنند یا تفسیر آن را در نیافته‌اند.

در هر صورت لازم است قبل از هر چیز سؤال و جوابی را که اخیراً از طرف "رابطه العالم الاسلامی" که زیر نفوذ افراطی‌ترین جناحهای اسلامی "یعنی وهابیان" قرار دارد، نشر یافته، از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم، تا روشن شود مسئله ظهور مهدی ع در میان مسلمانان قولی است که جملگی بر آنند و به عقیده ما مدارک لازم در این رساله کوتاه آن چنان جمع‌آوری شده که هیچ کسی را یارای انکار آن نیست، و اگر وهابیان سختگیر نیز در برابر آن تسلیم شده‌اند بهمین دلیل است.

در حدود یک سال قبل شخصی به نام "ابو محمد" از "کنیا" سؤالی در باره ظهور "مهدی منتظر (ع)" از "رابطه العالم الاسلامی" کرده دبیر کل "رابطه" یعنی "محمد صالح القزاز" در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که "ابن تیمیه" مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی ع

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۶

را پذیرفته، متن رساله‌ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند برای او ارسال داشته است.

در این رساله پس از ذکر نام حضرت "مهدی" ع و "محل ظهور او" یعنی مکه چنین می‌خوانیم:

"... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی ع) جهان را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است ...

او آخرین "خلفای راشدین دوازده‌گانه" است که پیامبر ص خبر از آنها در کتب "صحاح" داده است.

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر ص نقل کرده‌اند از جمله:

عثمان ابن عفان، علی ابن ابی طالب، طلحه ابن عبید الله، عبد الرحمن ابن عوف، قره ابن اساس مزنی، عبد الله ابن حارث، ابو هريره، حذیفه ابن یمان، جابر ابن عبد الله، ابو امامه، جابر ابن ماجد، عبد الله ابن عمر، انس ابن مالک، عمران ابن حصین، و ام سلمه.

اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی ع به میان آمده که آنها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر ص قرار داد. زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنا بر این آنها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر ص شنیده‌اند).

سپس اضافه می‌کند:

هم احادیث بالا که از پیامبر ص نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۷

که در اینجا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از "سنن" و "معاجم" و "مسانید" آمده است. از جمله.

سنن ابو داود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمرو الدانی، مسند احمد و ابن یعلی، و بزاز، و صحیح حاکم، و معاجم طبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی، و دارقطنی، و ابو نعیم در "اخبار المهدی" و خطیب در تاریخ بغداد، و ابن عساکر در تاریخ دمشق، و غیر اینها. بعد اضافه می‌کند:

بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوصی تالیف کرده‌اند از جمله:

"ابو نعیم" در "اخبار المهدی"، "ابن حجر هیثمی" در "القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر"، "شوکانی" در "التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح"، "ادریس عراقی مغربی" در کتاب "المهدی"، "ابو العباس ابن عبد المؤمن المغربی" در کتاب "الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون".

و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است. باز اضافه می‌کند:

عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی در سر حد تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله:

"السخاوی" در کتاب "فتح المغیث"، "محمد ابن احمد سفاوینی" در "شرح العقیده"، "ابو الحسن الایبری" در "مناقب الشافعی"، "ابن تیمیه" در کتاب فتاوایش، "سیوطی" در "الحاوی"، "ادریس عراقی" در تالیفی که در زمینه

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۸

مهدی دارد، "شوکانی" در کتاب "التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر" ... "محمد جعفر کنانی" در "نظم التناثر"، "ابو العباس ابن عبد المؤمن" در "الوهم المکنون" ...

در پایان بحث می‌گوید: (تنها) ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی‌اساس و مجعولی که می‌گوید: "لا مهدی الا عیسی" "مهدی جز عیسی نیست"، مورد ایراد قرار دهد، ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند، به خصوص "ابن عبد المؤمن" که در گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته.

حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی ع مشتمل بر احادیث "صحیح" و "حسن" است و مجموع آن متواتر می‌باشد.

بنا بر این اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است، و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود و جز افراد نادان و بیخبر یا بدعت‌گذار آن را انکار نمی‌کنند! ...

۹۸- مسئولیت انسان در مقابل خانواده خود تا چه حد است؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظُ شِدَادٍ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (آیه ۶ تحریم)

۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگاهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌نمایند!

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۹۳

... دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است، که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق، و روایاتی که در باره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده، به خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین‌تری دارد، و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکیها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند.

در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که "خانواده" نام دارد، و هر گاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسانتر است اصلاح گردد کل جامعه اصلاح می‌شود، و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تر انجام گیرد.

نه تنها آتشیهای قیامت که آتشیهای دنیا نیز از درون وجود انسانها سرچشمه می‌گیرد، و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتشیها حفظ کند.

در حدیثی می‌خوانیم: "هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر ص سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟

حضرت ص فرمود:

تامرهم بما امر الله، و تنهاهم عما نهاهم الله، ان اطاعوك كنت قد وقيتهم، و ان عصوك كنت قد قضيت ما عليك:

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۹۴

" آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای " .

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا ص آمده است:

الا כלکم راع، و کلکم مسئول عن رعیتہ، فالامیر علی الناس راع، و هو مسئول عن رعیتہ، و الرجل راع علی اهل بیتہ، و هو مسئول عنهم، فالمرأة راعیة علی اهل بیت بعلها و ولده، و هی مسئولة عنهم، الا فکلکم راع، و کلکم مسئول عن رعیتہ:

" بدانید همه شما نگهبانید، و همه در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید، امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسئول است، مرد نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها مسئول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آنها مسئول می باشد، بدانید همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مامور نگهبانی آنها هستید مسئولید! این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیر مؤمنان علی ع پایان می دهیم، امام ع در تفسیر آیه فوق فرمود:

علموا انفسکم و اهلیکم الخیر، و ادبوه

" منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آنها را ادب کنید "

۹۹- تا چه حد اسلام بر پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و عواطف انسانی تاکید دارد؟

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (آیه ۲۴ توبه)

۲۴- بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارید و مساکن مورد علاقه شما، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۳۴

۱... آنچه در آیات فوق می‌خوانیم مفهومش بریدن پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه‌های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست، بلکه منظور این است که بر سر دوراهیها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده مانع از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش باز دارد.

لذا اگر انسان بر سر دو راهی نباشد رعایت هر دو بر او لازم است.

در آیه ۱۵ سوره لقمان در باره پدران و مادران بت پرست می‌خوانیم: "وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا:" "اگر آنها به تو اصرار دارند که چیزی را که شریک خدا نمی‌دانی برای او شریک قرار دهی هرگز از آنها اطاعت مکن ولی در زندگی دنیا با آنها به نیکی رفتار کن."

۲- جمله "فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ" یک تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم یعنی تهدیدی است از ناحیه خداوند به کسانی که منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم می‌شمردند و چون این تهدید به صورت سر بسته بیان شده اثر آن بیشتر و وحشت‌انگیزتر است، و درست به این میماند که

انسان به کسی که زیر دست او است می‌گوید اگر از انجام وظایف خودداری کردی من هم کار خود را خواهم کرد.

احتمال دیگری در تفسیر این جمله نیز وجود دارد و آن اینکه: خداوند می‌گوید "اگر شما حاضر به چنین فداکاری نباشید خداوند فرمان فتح و پیروزی

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۳۵

پیامبرش را از راهی که می‌داند خواهد داد، و به طریقی که خودش اراده کرده او را یاری می‌دهد" همانند آنچه در آیه ۵۴ سوره مائده می‌خوانیم: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ..."

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید کسی که از شما از دین خود مرتد شود زیانی به خدا نمی‌رساند، زیرا خداوند به زودی گروهی را برمی‌انگیزد که هم او آنها را دوست می‌دارد و هم آنها خدا را".

گذشته و امروز در گرو این دستور است:

۳- ممکن است کسانی چنین فکر کنند، آنچه در آیات بالا آمده مخصوص مسلمانان نخستین است و متعلق به تاریخ گذشته، ولی این اشتباه بزرگی است، این آیات نه تنها دیروز بلکه امروز و فردای مسلمانان را در برمی‌گیرد.

اگر آنها دارای ایمان محکم و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در صورت لزوم هجرت نباشند، و منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم بشمرند، و به- خاطر دلبستگی‌های زیاد به زن و فرزند و مال و ثروت و تجملات زندگی از فداکاری مضایقه کنند، آینده آنها تاریک است، نه تنها آینده، امروز هم در خطر خواهند بود، و همه میراث‌های گذشته و افتخاراتشان از میان خواهد رفت، منابع حیاتیشان به دست دیگران خواهد افتاد، و زندگی برای آنان مفهومی نخواهد داشت، که "زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان"! آیات فوق به عنوان یک شعار باید به تمام فرزندان و جوانان مسلمانان تعلیم گردد، و روح فداکاری و سلحشوری و ایمان در آنها زنده شود، و بتوانند میراث‌های خود را پاسداری کنند.

۱۰۰- آیا صلوات بر آل پیامبر (ص) مستقلاً جایز است؟

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (آیه ۱۰۳ توبه)

۱۰۳- از اموال آنها صدقه‌ای (زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی، و به آنها (هنگام گرفتن زکات) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۱۲۰

... جمله "صَلِّ عَلَيْهِمْ" گر چه خطاب به پیامبر ص است ولی روشن است که یک حکم کلی را بیان می‌کند (زیرا قانون کلی این است که احکام اسلام میان پیامبر و دیگران تفاوتی ندارد و ویژگیهای پیامبر از نظر احکام باید با دلیل خاص ثابت شود).

بنا بر این متصدیان امور بیت المال در هر عصر و زمان می‌توانند با جمله (اللهم صل علیهم) به زکات دهنده‌گان دعا کنند.

با این حال تعجب در این است که بعضی از متعصبان اهل سنت صلوات را برای آل پیامبر ص مستقلاً جائز نمی‌دانند، یعنی اگر کسی بگوید (اللهم صل علی علی امیر المؤمنین) یا (صل علی فاطمه الزهراء) ممنوع می‌شمزند، در حالی که ممنوع بودن اینگونه دعا دلیل می‌خواهد نه جواز آن، بعلاوه همانگونه

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۱۲۱

که در بالا گفتیم قرآن صریحاً اجازه می‌دهد که در باره افراد عادی چنین دعائی شود، تا چه رسد برای اهل بیت جانشینان پیامبر ص و ولی، چه می‌توان کرد که تعصبها گاهی جلو فهم آیات قرآن را نیز می‌گیرد...

۱۰۱- آیا خلود در جهنم با عدالت خدا سازگار است و این نابرابری میان گناه و مجازات چگونه در کار خداوند ممکن است؟

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ سُعِيُّ وَ سَعِيدٌ (آیه ۱۰۵ هود)

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ (آیه ۱۰۶ هود)

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (آیه ۱۰۷ هود)

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ (آیه ۱۰۸ هود)

۱۰۵- آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید گروهی از آنها شقاوت‌مندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت).

۱۰۶- اما آنها که شقاوت‌مند شدند در آتش‌اند، و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و باز دم) است.

۱۰۷- جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین بر پاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد.

۱۰۸- اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، ما دام که آسمانها و زمین بر پاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی!

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۳۹

... "خلود" در اصل لغت به معنی بقای طولانی و هم به معنی ابدیت آمده است، بنا بر این کلمه خلود به تنهایی دلیل بر ابدیت نیست، زیرا هر نوع بقاء طولانی را شامل می‌شود.

ولی در بسیاری از آیات قرآن با قیودی ذکر شده است که از آن به وضوح مفهوم ابدیت فهمیده می‌شود، مثلاً در آیات ۱۰۰ توبه ۱۱ طلاق و ۹ تغابن در مورد بهشتیان تعبیر به خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

می‌کند، که این تعبیر مفهومی ابدیت بهشت برای این گروه‌ها است، و در آیات دیگری مانند ۱۶۹ نساء و ۲۳ جن در باره گروهی از دوزخیان همین تعبیر خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا دیده می‌شود که دلیل بر جاودانگی عذاب آنها است.

تعبیرات دیگری مانند ماکثین فیها ابدًا در آیه ۳ کهف لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (کهف- ۱۰۸) و مانند اینها نشان می‌دهد که بطور قطع گروهی از بهشتیان و دوزخیان جاودانه در نعمت یا در عذاب خواهند ماند.

بعضی که نتوانسته‌اند اشکالات خلود و جاودانگی مجازات را به نظر خود حل کنند ناچار دست به دامن معنی لغوی آن زده و آن را به معنی مدت طولانی گرفته‌اند، در حالی که تعبیراتی نظیر آیات فوق تاب چنین تفسیری را ندارد.

برای توضیح بیشتر نظر شما را به بحث زیر معطوف می‌داریم.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۰

یک سؤال مهم:

در اینجا فوراً یک علامت استفهام بزرگ در فکر هر شنونده‌ای ترسیم می‌شود که این نابرابری میان "گناه" و "مجازات" چگونه در کار خدا ممکن است؟ چگونه می‌توان پذیرفت که انسان تمام عمر خود را که حد اکثر ۸۰ یا ۱۰۰ سال بوده کار خوب یا بد کرده است ولی میلیونها میلیون سال و بیشتر - پاداش و کیفر ببیند؟!

البته این مطلب در مورد پاداش چندان مهم نیست، زیرا بخشش و پاداش هر چه بیشتر باشد نشانه فضل و کرم پاداش دهنده است، بنا بر این جای ایراد و خرده‌گیری نیست.

اما در مورد کار بد و گناه و ظلم و کفر این سؤال هست که چگونه عذاب جاودانه در برابر گناه محدود با اصل عدالت خدا سازگار است؟.

کسی که دوران طغیان و سرکشی و تجاوزش حد اکثر از یک صد سال تجاوز نمی‌کند چرا همیشه باید در آتش و مجازات شکنجه ببیند؟!.

آیا عدالت ایجاب نمی‌کند که یک نوع تعادل در اینجا برقرار گردد و مثلاً ۱۰۰ سال (به اندازه اعمال خلافت) کیفر ببیند!.

پاسخ‌های غیر قانع کننده.

پیچیدگی پاسخ این اشکال سبب شده که بعضی به فکر توجیه آیات خلود بیفتند و آنها را طوری تفسیر کنند که مجازات جاودان که به عقیده آنها بر خلاف اصل عدالت است از آن استفاده نشود.

۱- بعضی می‌گویند: منظور از "خلود" معنی کنایی یا مجازی آن است یعنی یک مدت نسبتاً طولانی، همانطور که به افرادی که تا آخر عمر باید در زندان بمانند می‌گویند آنها محکوم به "زندان ابد" هستند، با اینکه مسلماً ابدیتی در هیچ زندانی وجود ندارد و با پایان عمر زندانی پایان می‌یابد، حتی

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۱

در زبان عربی نیز "یخلد فی السجن" که از ماده خلود است در این گونه موارد به کار می‌رود.

۲- بعضی دیگر می‌گویند: اینگونه گردنکشان طاغی و یاغی که گناه سراسر وجود آنها را فرا گرفته است وجودشان به رنگ کفر و گناه در آمده اگر چه همیشه در دوزخ خواهند بود، ولی دوزخ همیشه به یک حال باقی نمی‌ماند، روزی فرا میرسد که آتش آن، مانند هر آتش دیگر، بالاخره خاموش می‌گردد! و آرامش خاصی دوزخیان را فرا می‌گیرد!.

۳- بعضی دیگر احتمال داده‌اند که با گذشت زمان و پس از کشیدن مجازاتهای فراوان، سرانجام یک نوع سازش با محیط در دوزخیان به وجود می‌آید و آنها به رنگ محیط خود در می‌آیند یعنی کم کم به آن خو می‌گیرند و عادت می‌کنند! و در این حال هیچگونه احساس ناراحتی و عذاب ندارند!.

البته همان گونه که گفتیم همه این توجیهات به خاطر عجز و ناتوانی در برابر حل مشکل خلود و جاودانی بودن عذاب است و گر نه ظهور آیات خلود در جاودانی بودن عذاب یک دسته خاص قابل انکار نیست.

حل نهایی ایراد.

برای حل این مشکل باید به بحثهای سابق باز گردیم و اشتباهی را که در مقایسه مجازاتهای رستاخیز با مجازاتهای دیگر روی می‌دهد اصلاح کنیم، تا معلوم شود که مساله خلود هرگز با اصل عدالت پروردگار مخالف نیست.

برای توضیح این بحث باید به سه اصل توجه کرد:

۱- مجازات ابدی و جاویدان، همانطور که قبلا هم اشاره شد، منحصر به کسانی است که تمام روزنه‌های نجات را به روی خود بسته‌اند و عالما عامدا غرق در فساد و تباهی و کفر و نفاق گشته‌اند، سایه شوم گناه تمام قلب و جان آنها را پوشانیده، و در حقیقت به رنگ گناه و کفر در آمده‌اند همانگونه که در سوره

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۲

بقره می‌خوانیم: بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ." آری کسی که مرتکب گناهی گردد و آثار آن تمام وجود او را احاطه کند چنان کسی اهل دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند" (بقره آیه ۸۱).

۲- این اشتباه است که بعضی خیال می‌کنند که مدت و زمان کیفر باید به اندازه مدت و زمان گناه باشد، زیرا رابطه میان "گناه" و "کیفر" رابطه زمانی نیست بلکه رابطه "کیفی" است یعنی مقدار زمان مجازات تناسب با کیفیت گناه دارد نه مقدار زمان آن "مثلا" کسی ممکن است در یک لحظه دست به قتل نفس بزند و طبق پاره‌ای از قوانین محکوم به زندان ابد گردد، در اینجا می‌بینیم زمان گناه تنها یک لحظه بوده در حالی که مجازات آن گاهی ۸۰ سال زندان خواهد بود.

بنا بر این آنچه مطرح است "کیفیت" است نه "کمیت گناه از نظر زمان".

۳- گفتیم مجازاتها و کیفرهای رستاخیز بیشتر جنبه اثر طبیعی عمل و خاصیت گناه دارد و به عبارت روشنتر: رنجها و دردها و ناراحتیهایی که گناهکاران در جهان دیگر می‌کشند اثر و نتیجه اعمال خود آنها است که دامانشان را فرا می‌گیرد در قرآن می‌خوانیم **فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**: "امروز (روز رستاخیز) به هیچکس ستم نمی‌شود و جز اعمال خود شما جزائی برای شما نیست!" (سوره یس آیه ۵۴).

و بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ:

"اعمال بد آنها در برابر آنان آشکار می‌گردد و آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند بر آنها وارد می‌گردد" (سوره جاثیه آیه ۳۳) **فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**: "به آنها که کار بد انجام دادند جزائی جز اعمال آنها داده نمی‌شود" (سوره قصص آیه ۸۴).

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۳

اکنون که این مقدمات سه‌گانه روشن شد حل نهایی از دسترس ما چندان دور نیست و برای رسیدن به آن کافی است که به چند سؤال زیر جواب دهید:

فرض کنید کسی بر اثر مصرف کردن پی در پی مشروبات الکلی در مدت یک هفته گرفتار زخم معده شدید شود. چندان که مجبور باشد تا آخر عمر با این درد بسازد و رنج برد، آیا این برابری میان عمل بد و نتیجه آن بر خلاف عدالت است؟ حال اگر عمر این انسان به جای ۸۰ سال یک‌هزار سال و یا یک میلیون سال باشد و باید بخاطر یک هفته هوسرانی یک میلیون سال رنج ببرد آیا این بر خلاف اصل عدالت است؟ در حالی که قبلاً وجود این خطر در می‌گساری به او اعلام شده، و عاقبت آن نیز برای او توضیح داده شده است.

و نیز فرض کنید کسی دستورات و مقررات رانندگی را که به کار بستن آنها مسلماً به نفع عموم و موجب کاهش تصادف و ناراحتیهای ناشی از آن است، به دست فراموشی بسپارد و به اخطارهای مکرر دوستان عاقل گوش فرا نداد و حادثه در یک لحظه کوتاه- و همه حوادث در یک لحظه رخ می‌دهد- به سراغ او بیاید و چشم یا دست و پای خود را در حادثه از دست بدهد، و به دنبال آن ناچار شود

سالیان دراز رنج نابینایی و بی‌دست و پایی را تحمل کند آیا این پدیده، هیچگونه منافاتی با اصل عدالت پروردگار دارد؟!.

در اینجا مثال دیگری داریم- و مثالها حقایق عقلی را به ذهن نزدیک کرده و برای گرفتن نتیجه نهایی و استدلالی آماده می‌کنند- فرض کنید چند گرم بذر خار مغیلان را بر سر راه خود می‌پاشیم و پس از چند ماه یا چند سال خود را با یک صحرای وسیع خار روبرو می‌بینیم که دائماً مزاحم ماست و ما را آزار می‌دهد ...

و یا اینکه چند گرم بذر گل - آگاهانه - می‌پاشیم و چیزی نمی‌گذرد که خود را با صحرایی از زیباترین و معطرترین گلها روبرو می‌بینیم که همواره مشام جان ما را معطر و دیده و دل ما را نوازش می‌دهد.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۴

آیا این امور که همه از آثار اعمال است هیچگونه منافاتی با اصل عدالت دارد، در حالی که مساوات و برابری در میان کمیت این عمل و نتیجه آن موجود نیست؟. از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم:

هنگامی که پاداش و کیفر، نتیجه و اثر خود عمل آدمی باشد مسئله مساوات و برابری از نظر کمیت و کیفیت مطرح نخواهد بود ای بسا عمل بظاهر کوچکی که اثرش یک عمر محرومیت و شکنجه و ناراحتی است و ای بسا کار ظاهراً کوچکی که سرچشمه خیرات و برکات برای یک عمر خواهد بود (اشتباه نشود منظور ما کوچک از نظر مقدار زمان است و الا کارها و گناهانی که باعث خلود در عذاب می‌گردد حتماً کوچک از نظر کیفیت و اهمیت نخواهد بود) بنا بر این هنگامی که گناه و کفر و طغیان و سرکشی سراسر وجود انسانی را احاطه کرد و تمام بال و پرهای روح و جان او در آتش بیدادگری و نفاق سوخت چه جای تعجب که در سرای دیگر برای همیشه از نعمت پرواز در آسمان بهشت محروم گردد و همواره گرفتار درد و رنج این محرومیت بزرگ باشد.

آیا به او اعلام نکردند، و او را از این خطر بزرگ آگاه نساختند؟!

آری ... پیامبران الهی از یک سو، و فرمان خرد از سوی دیگر، به او آگاهی لازم را دادند. آیا بدون توجه و اختیار دست به چنان کاری زد و چنان سرنوشتی پیدا کرد؟ نه، از روی علم و عمد و اختیار بود.

آیا جز خودش و نتیجه مستقیم اعمالش این سرنوشت را برای او فراهم ساخت؟ نه، هر چه بود از آثار کار خود او بود.

بنا بر این نه جای شکایتی باقی است و نه ایراد و اشکال به کسی، و نه منافاتی با قانون عدالت پروردگار دارد.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۵

خلود در آیات مورد بحث.

آیا "خلود" در آیات مورد بحث به معنی جاودانگی است و یا همان مفهوم مدت طولانی را که مفهوم لغوی آن است می‌رساند.

بعضی از مفسران از نظر اینکه خلود در اینجا مقید به ما دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ شده (ما دام که آسمانها و زمین بر پا است) خواسته‌اند چنین نتیجه بگیرند که خلود در این مورد خاص به معنی جاودانگی نیست، زیرا آسمانها و زمینها، ابدیت ندارند و طبق صریح قرآن زمانی فرا می‌رسد که آسمانها در هم پیچیده می‌شود و این زمین ویران می‌گردد و تبدیل به زمین دیگری می‌گردد «آیه ۴۸ ابراهیم و آیه ۱۰۴ انبیاء».

ولی با توجه به اینکه اینگونه تعبیرات در ادبیات عرب معمولاً کنایه از ابدیت و جاودانگی است، آیات مورد بحث نیز خلود را به معنی جاودانگی بیان می‌کند.

مثلاً عرب می‌گوید: این وضع بر قرار خواهد بود ما لاح کوکب (ما دام که ستاره‌ای می‌درخشد) یا ما لاح الجدیدان (ما دام که شب و روز وجود دارد) یا ما اضاء فجر (ما دام که صبح می‌درخشد) یا ما اختلف الليل و النهار (ما دام که شب و روز پی در پی فرا می‌رسد) و مانند اینها که همه کنایه از جاودانگی است.

در کلام امام امیر مؤمنان علی ع در نهج البلاغه می‌خوانیم:

هنگامی که بعضی از خرده‌گیران ناآگاه به امام ایراد کردند که چرا در تقسیم بیت المال رعایت مساوات می‌کند و بعضی را برای تحکیم پایه‌های حکومت به دیگران ترجیح نمی‌دهد، امام ناراحت شد و فرمود:

أ تأمروني أن اطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه و الله لا اطور به ما سمر سمير و ما ام نجم في السماء نجما: "آیا به من می‌گوئید برای پیروزی دست به ستم نسبت به کسانی

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۶

که تحت حکومت منند بزنم بخدا نزدیک این کار نمی‌روم ما دام که مردم شبها به بحث می‌نشینند و ما دام که ستارگان آسمان یکی پشت سر دیگری طلوع و غروب دارد .

در اشعار دعبل خزاعی در قصیده معروفی که در حضور امام علی بن موسی الرضا ع خواند این شعر آمده است.

سابکیم ما ذر فی الافق شارق و نادی مناد الخیر فی الصلوات

"من بر شهیدان خاندان پیامبر گریه می‌کنم تا آن زمان که خورشید بر افق مشرق نور می‌پاشد و تا آن زمان که بانگ اذان برای دعوت به نماز بر مناره‌ها سر می‌دهد".

البته این مخصوص به ادبیات عرب نیست، در زبانهای دیگر نیز کم و بیش وجود دارد و به هر حال دلالت آیه بر ابدیت نباید جای گفتگو باشد.

و به این ترتیب نیازی به گفتار کسانی که می‌گویند آسمان و زمین در اینجا آسمان و زمین قیامت است، که جاودانی می‌باشد نخواهد بود.

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟.

جمله استثنائیه "إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ" (مگر آنچه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ، برای مفسران میدان وسیعی جهت بحث شده است، و مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این استثناء ده وجه از مفسران نقل کرده است که به عقیده ما بسیاری از آنها سست و با آیات قبل یا بعد به هیچوجه سازگار نیست، و لذا از بیان آنها چشم می‌پوشیم و تنها آنچه را که صحیحتر بنظر ما می‌رسد در اینجا می‌آوریم و آن دو تفسیر است:

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۷

۱- هدف از بیان این استثناء این است که تصور نشود خلود و مجازات افراد بی‌ایمان و پاداش مؤمنان راستین چنان است که بدون خواست و مشیت الهی باشد و قدرت و توانایی و اراده او را محدود کند و صورت جبر و الزام به خود بگیرد، بلکه در عین جاودانی بودن این دو، قدرت و اراده او بر همه چیز حاکم است هر چند به مقتضای حکمتش پاداش و عذاب را بر این دو گروه جاودانه می‌دارد.

شاهد این سخن آنکه در جمله دوم در باره سعادتمندان بعد از ذکر این استثناء می‌فرماید: "عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ": این عطا و پاداشی است که هرگز از آنها قطع نمی‌شود. و این نشان می‌دهد که جمله استثنائیه فقط برای بیان قدرت بوده است.

۲- از آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می‌کند و شقاوتمندان همگی الزاما افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنا بر این استثناء مربوط به این گروه است.

ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادتمندان).

در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند سپس به صف بهشتیان پیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار. (دقت کنید).

این احتمال نیز در پاسخ سؤال فوق وجود دارد که استثناء در جمله اول اشاره به مؤمنان خطاکار باشد که بعد از مدتی از دوزخ رهایی می‌یابند و در جمله دوم تنها اشاره به قدرت و توانایی پروردگار باشد. شاهد این سخن اینکه در جمله اول بعد از استثناء جمله: "إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ" که دلیل بر انجام این مشیت

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۴۸

است ذکر شده و در جمله دوم "عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ" که دلیل بر ابدیت است آمده (دقت کنید).

اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند که این پاداش و مجازات مربوط به بهشت و دوزخ برزخی است که مدتش محدود است و پایان می‌پذیرد احتمال بسیار بعیدی است زیرا آیات قبل صریحا در باره قیامت بحث می‌کند و پیوند این آیات با آنها ناگسستنی است.

همچنین احتمال اینکه خلود در اینجا مانند بعضی دیگر از آیات قرآن به معنی مدتی طولانی باشد نه ابدیت با جمله "عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ" و با خود استثناء که دلیل بر ابدیت جمله‌های قبل از آن است سازگار نمی‌باشد....

۱۰۲- یاران خداوند چه کسانی هستند و چه کسانی را نباید به عنوان دستیار و یاور انتخاب کرد؟

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (آیه ۴۱ حج)

۴۱- یاران خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (آیه ۵۱ کهف)

۵۱- من آنها را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نساختم، و نه بهنگام آفرینش نوع خودشان، و من گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی‌دهم.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۶۷

... گر چه در آیات فوق سخن از خداوند است و نفی وجود یآوری برای او از

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۴۶۸

گمراهان، و می‌دانیم اصولاً خدا نیاز به معین و کمک‌کار ندارد تا چه رسد به اینکه گمراه باشد یا نباشد.

ولی این یک درس بزرگ است برای همگان که در کارهای جمعی، همواره کسانی را به یاری طلبند که هم خودشان در خط صحیح حق و عدالت باشند و هم دعوت کننده به چنین خطی، و بسیار دیده‌ایم افراد پاکی را که به خاطر عدم دقت در انتخاب دستیاران خود گرفتار انواع انحرافها و مشکلات و انواع ناکامیها و بدبختیها شده‌اند، جمعی از گمراهان و گمراه کنندگان دور آنها را گرفته، و نظام کارشان را به تباهی کشیده‌اند، و سرانجام همه سرمایه‌های انسانی و اجتماعی‌شان را بر باد داده‌اند.

در تاریخچه کربلا چنین می‌خوانیم که امام حسین ع سرور شهیدان در میان راه به "عبید الله بن حر" برخورد کرد، امام ع به دیدن "عبید الله" رفت و او احترام فراوان نمود، اما هنگامی که امام او را

دعوت به یاری نمود، او سوگند یاد کرد که از کوفه بیرون نیامده مگر به خاطر اینکه از این جنگ کناره‌گیری کند، سپس اضافه کرد من می‌دانم اگر با این گروه نبرد کنی نخستین کشته خواهی بود، ولی این شمشیر و اسبم را تقدیم شما می‌کنم. امام صورت از او برگرداند و فرمود: "هنگامی که از جان خود مضایقه داری نیازی به مال تو نداریم" سپس این آیه را تلاوت کرد، وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا (اشاره به اینکه تو گمراهی و گمراه کننده، و شایسته دستیاری نیستی) .

به هر حال نداشتن یار و یاور از این بهتر است که انسان از افراد آلوده و ناپاک یاری بطلبد و آنها را گرد خود جمع نماید.

۱۰۳- عامل ازدیاد نعمت چیست؟

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (آیه ۹۶ اعراف)

۹۶- و اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشایم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (آیه ۷ ابراهیم)

۷- (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکر گزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهیم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است!

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۷۸

... شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

بدون شک خداوند در برابر نعمتهایی که به ما می‌بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

مهم این است که ببینیم حقیقت شکر چیست؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد.

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن "الحمد لله" و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می‌رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده‌ایم، همانگونه که بزرگان فرموده‌اند: الشکر صرف العبد جمیع ما انعمه الله تعالی فیما خلق لاجله.

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟

آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۷۹

باطل بجنگیم، اگر این نعمتهای بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است، و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است، امام صادق ع می‌فرماید:

ادنى الشكر رؤیة النعمة من الله من غير علّة يتعلق القلب بها دون الله، و الرضا بما اعطاه، و ان لا تعصيه بنعمة و تخالفه بشيء من امره و نهيه بسبب من نعمته:

"کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش کنی، و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری".

و از اینجا روشن می‌شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است؟ و کفران آنها چگونه است؟

حدیثی که از امام صادق ع در تفسیر نور الثقلین نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است، آنجا که می‌فرماید:

شكر النعمة اجتناب المحارم "شکر نعمت آنست که از گناهان پرهیز شود".

و نیز از اینجا رابطه میان "شکر" و "فزونى نعمت" روشن می‌شود، چرا که هر گاه انسانها نعمتهای خدا را درست در همان هدفهای واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده‌اند که شایسته و لایقند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزونتر می‌گردد.

اصولاً ما دو گونه شکر داریم، "شکر تکوینی" و "شکر تشریعی".

"شکر تکوینی" آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نمو و رشدش استفاده کند، فی المثل باغبان می بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می کنند و هر قدر از آنها پذیرایی بیشتر می کند شکوفاتر می شوند، همین امر سبب می شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد و مراقبت از آنها را به کارکنان خویش توصیه کند چرا که آن درختان به زبانهال فریاد می زنند ای باغبان! ما لا یقیم، ما شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن، و او هم به این ندا پاسخ مثبت می دهد.

و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می بیند که پژمرده شده اند، "نه طراوتی، نه برگی، نه گلی نه سایه دارند" و نه میوه و بری، این کفران نعمت سبب می شود که باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستور می دهد اره بر پای آنها بگذارند چرا که:

"بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر، بی بری را"

در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد، و صرفا تسلیم قوانین تکوینی است، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی، می توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.

بنا بر این آن کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می دهد به زبانهال فریاد می کشد خداوندا لایق این نعمت نیستی، و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می گیرد به زبانهال می گوید پروردگارا شایسته ام افزون کن! این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل بر می آئیم، خود این توانایی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمتهای تازه او می سازد و به

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۸۱

این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همانگونه که در مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد ع می خوانیم:

کیف لی بتحصول الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد!:

" چگونه می توانم حق شکر ترا بجای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد، و هر زمان که می گویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لک الحمد".

و بنا بر این برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای او کند، همانگونه که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکری حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی:

" خداوند به موسی ع وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است".

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

و رنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد!

چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت

۱- علی ع در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید:

اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقله الشکر: " هنگامی که

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۸۲

مقدمات نعمتهای خداوند به شما میرسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید!" .

۲- این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتهای کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده‌اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود، در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می‌خوانیم که فرمود: روز قیامت که می‌شود خداوند به بعضی از بندگان می‌فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می‌کند:

پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می‌فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود:

اشکرکم لله اشکرکم للناس:

" شکرگزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می‌آورند" ..

۳- افزایش نعمتهای خداوند که به شکرگزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمتهای مادی تازه‌ای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه‌ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسانها، و دعوت آنان به اطاعت فرمانهای الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند، و به همین دلیل علمای عقائد در علم کلام برای اثبات " وجوب معرفه الله " (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر " منعم " (نعمت بخش) وارد شده‌اند.

۴- احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آنها

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۸۳

که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده‌اند یک عامل مهم حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می‌کند، و به عکس آنها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می‌کنند، ملتهایی بانشاطتر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زاد روز، و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آنها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.

فی المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصد ساله و آغاز دوران جدیدی بود، وقتی می‌بینیم همه سال و هر ماه بلکه هر روز، خاطره شهیدان انقلاب زنده می‌شود و بر آنها درود می‌فرستند و به تمام کسانی که به آنها منسوبند احترام می‌گذارند و به خدماتشان ارج می‌نهند، این خود سبب می‌شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود، و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد، و از خون یک شهید هزاران مجاهد می‌روید و مصداق زنده لازیدنکم می‌شود!

۱۰۴- اگر پیامبر اسلام دارای معجزه بوده چرا در مقابل تقاضای اعجاز بعضی از مردم تنها با گفتن اینکه خداوند توانایی بر چنین چیزی دارد و اکثر شما نمی‌دانید قناعت می‌کرده ؟

وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۳۷ انعام)

۳۷- و گفتند چرا نشانه (و معجزه‌ای) از طرف پروردگارش بر او نازل نمی‌گردد، بگو خداوند قادر است که نشانه‌ای نازل کند، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۱۸

... " آنها گفتند: چرا آیه و معجزه‌ای از طرف پروردگار بر این پیامبر نازل نشده است ؟" (وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

روشن است که آنها این پیشنهاد را از روی حقیقتجویی نمی‌گفتند، زیرا پیامبر ص به اندازه کافی برای آنها معجزه آورده بود، و اگر چیزی جز قرآن با آن محتویات عالی در دست او نبود، همان قرآنی که در چندین آیه آنها را رسماً دعوت به مقابله کرده، و به اصطلاح تحدی نموده است و آنها در برابر آن عاجز مانده‌اند، برای اثبات نبوت او کافی بود، اما این بو الهوسان بهانه جو از یک سو می‌خواستند قرآن را تحقیر کنند، و از سوی دیگر از قبول دعوت پیامبر ص سر باز زنند، لذا پی در پی درخواست معجزه تازه می‌کردند، و مسلماً اگر پیامبر ص تسلیم خواسته‌های آنها می‌شد با جمله " هذا سِحْرٌ مُبِينٌ " همه را انکار می‌کردند همانطور که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود.

لذا قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: به آنها بگو " خداوند قادر است آیه و معجزه‌ای (که شما پیشنهاد می‌کنید) بر پیامبر خود نازل کند " (قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً).

ولی این کار یک اشکال دارد که غالب شما از آن بی‌خبرید و آن اینکه اگر به اینگونه تقاضاها که از سر لجاجت می‌کنید ترتیب اثر داده شود سپس ایمان نیاورید همگی گرفتار مجازات الهی شده، نابود خواهید گشت، زیرا این نهایت بی‌حرمتی نسبت به ساحت مقدس پروردگار و فرستاده او و آیات و معجزات او است، لذا در پایان آیه می‌فرماید " ولی اکثر آنها نمی‌دانند " (وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

اشکال

به طوری که از تفسیر " مجمع البیان " استفاده می‌شود از قرن‌ها پیش بعضی

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۱۹

از مخالفان اسلام این آیه را دستاویز کرده و به آن استدلال نموده‌اند که پیامبر اسلام ص هیچ معجزه‌ای نداشته است، زیرا هنگامی که از او تقاضای اعجاز می‌کنند او تنها با گفتن اینکه خداوند توانایی بر چنین چیزی دارد و اکثر شما نمی‌دانید قناعت می‌کند، اتفاقاً بعضی از نویسندگان اخیر دنباله این افسانه کهن را گرفته و در نوشته خود این ایراد را بار دیگر زنده کرده‌اند.

پاسخ

اولاً- آنها که چنین ایرادی می‌کنند گویا آیات قبل و بعد را درست مورد بررسی قرار نداده‌اند که سخن از افراد لجوجی به میان آمده که به هیچوجه حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند، و اگر پیامبر ص در برابر خواسته‌های آنها تسلیم نشده نیز به همین دلیل بوده است و گر نه در کجای قرآن داریم که افراد حق جو و حق طلب از پیامبر تقاضای معجزه کرده باشند و او خواسته آنها را رد کرده باشد در آیه ۱۱۱ همین سوره انعام در باره اینگونه افراد می‌خوانیم "وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا" ثانیاً- به طوری که از روایات اسلامی استفاده می‌شود این پیشنهاد از طرف جمعی از رؤسای قریش بود و آنها به خاطر تحقیر و نادیده گرفتن قرآن چنین پیشنهادی را مطرح کرده بودند و مسلم است پیامبر در برابر پیشنهادهایی که از چنین انگیزه‌هایی سرچشمه بگیرد تسلیم نخواهد شد.

ثالثاً- کسانی که این ایراد را می‌کنند گویا سایر آیات قرآن را از نظر دور داشته‌اند که چگونه خود قرآن به عنوان یک معجزه جاویدان صریحاً معرفی شده و بارها از مخالفان دعوت به مقابله گردیده و ضعف و ناتوانی آنها را آشکار

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۲۰

ساخته است و نیز آیه اول سوره اسراء را فراموش کرده‌اند که صریحاً می‌گوید خداوند پیامبرش را از مسجد الحرام به مسجد اقصی در یک شب برد.

رابعاً- این باورکردنی نیست که قرآن مملو از معجزات و خارق عادات انبیاء و پیامبران بوده باشد و پیامبر اسلام بگوید من خاتم پیامبرانم و برتر از همه آنها، و آئین من بالاترین آئین است، اما در برابر خواسته حقیقیان کمترین معجزه‌ای از خود نشان ندهد آیا در اینصورت در نظر افراد بی‌طرف و حقیقت طلب نقطه ابهام مهمی در دعوت او پیدا نمی‌شد؟! اگر او معجزه‌ای نمی‌داشت می‌بایست مطلقاً سخنی از معجزات انبیای دیگر نگوید تا برنامه خویش را بتواند توجیه نماید و راههای اعتراض را بر خود ببندد، اینکه او با دست و دل باز مرتباً از اعجاز دیگران سخن می‌گوید و خارق عادات موسی بن

عمران و عیسی بن مریم و ابراهیم و صالح و نوح ع را بر می‌شمرد، دلیل روشنی است که او از نظر معجزات خود کاملاً مطمئن بوده است. لذا در تواریخ اسلامی و روایات معتبر و نهج البلاغه خارق عادات مختلفی از پیامبر نقل شده است که مجموع آنها در سر حد تواتر است.

۱۰۵- فواید رعد و برق چیست؟

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (آیه ۱۲ رعد)

۱۲- او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس است هم امید و ابرهای سنگین بار ایجاد می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۹

... می‌دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آنست که دو قطعه ابر با الکتریسته‌های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می‌شوند و درست همانند

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۵۰

سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه می‌زند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می‌شوند.

اگر جرقه‌های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می‌شود، صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته بقدری شدید است که "رعد" را به وجود می‌آورد.

و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می‌شود، که آن را "صاعقه" می‌گویند، و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن، زمین و نقطه‌های مرتفعی است که به اصطلاح نوک این سیم را تشکیل می‌دهد، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملاً تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود، و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابانها باید فوراً به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه مرتفعی پناه برد، و یا در گودالی دراز کشید.

به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می‌شود، با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فوائد و برکات فراوانی دارد که ذیلاً به سه قسمت آن اشاره می‌شود.

۱- آبیاری- برقه‌ها معمولاً حرارات فوق العاده زیاد گاه در حدود ۱۵ هزار درجه سانتیگراد! تولید می‌کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فوراً کم شود، و می‌دانیم در فشار کم، ابرها می‌بارند، و به همین دلیل، غالباً متعاقب جهش برق رگبارهایی شروع می‌شود و دانه‌های درشت باران فرو می‌ریزند، و از اینرو برق در واقع یکی از وظائف آبیاری است.

۲- سمپاشی به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می‌شود قطرات باران

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۵۱

با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می‌شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه ایجاد می‌کنند و می‌دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکربها است، و به همین جهت در مصارف طبی برای شستشوی زخمها به کار می‌رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمینها می‌بارد، تخم آفات و بیماریهای گیاهی را از میان می‌برد، و سمپاشی خوبی از آنها می‌کند و به همین جهت گفته‌اند هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است!

۳- تغذیه و کودرسانی- قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب، یک حالت اسید کربنی پیدا می‌کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمینها و ترکیب با آنها یک نوع کود مؤثر گیاهی می‌سازد.

و گیاهان از این طریق تغذیه می‌شوند.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند مقدار کودی که در طی سال از مجموع برقه‌های آسمان در کره زمین به وجود می‌آید دهها ملیون تن است! که رقم فوق العاده بالایی می‌باشد.

بنا بر این می‌بینیم همین پدیده ظاهراً پیش پا افتاده و بی‌خاصیت طبیعت چقدر پر بار و پربرکت است، هم آبیاری می‌کند، هم سمپاشی می‌کند، و هم تغذیه، و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مساله خداشناسی می‌تواند باشد.

اینها همه از یک سو برکات برق است، و از سوی دیگر آتش سوزیهایی که از یک نوع آن (صاعقه) به وجود می‌آید گاهی ممکن است انسان یا انسانها یا درختانی را بسوزاند. هر چند این امر کم و نادر است، و قابل اجتناب، ولی می‌تواند عامل خوف و ترس شود، و به این ترتیب، آنچه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم امید، ممکن است اشاره به مجموع این امور باشد.

و نیز ممکن است جمله "و يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ" که در آخر آیه

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۵۲

فوق آمده، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه‌های پر پشت باران می‌سازد!...

۱۰۶- آیا در گوشی صحبت کردن از نظر اسلام پذیرفته است؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْأَنفِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (آیه ۹ مجادله)

۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که نجوی می‌کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، و به کار نیک و تقوی نجوی کنید، و از مخالفت خدایی که بازگشت و جمع شما به سوی او است پرهیزید

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارٍّ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (آیه ۱۰ مجادله)

۱۰- نجوی تنها از ناحیه شیطان است، می‌خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند، ولی نمی‌تواند ضرری به آنها برساند جز به فرمان خدا، بنا بر این مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۳۵

... این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی بر حسب اختلاف شرائط دارد، و به اصطلاح به احکام خمسّه تقسیم می‌شود، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همانگونه که در آیات فوق به آن اشاره شده بود) و چنین نجوایی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است.

در مقابل گاه حکم وجوب به خود می‌گیرد، و این در صورتی است که مساله سری لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است. و گاه متصف به استحباب می‌شود و آن در جایی است که انسان برای انجام کارهای نیک و بر و تقوی به سراغ آن رود، و همچنین حکم کراهت و اباحه.

ولی اصولاً هر گاه هدف مهمتری در کار نباشد نجوی کردن کار پسندیده‌ای نیست، و بر خلاف آداب مجلس است زیرا نوعی بی‌اعتنائی یا بی‌اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می‌شود لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم:

إذا كنتم ثلاثه فلا یتناجی اثنان دون صاحبهما، فان ذلک یحزنه:

"هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم به نجوی نپردازد چرا که

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۳۶

این امر نفر سوم را غمگین می‌کند."

در حدیث دیگری از ابو سعید (خدری) می‌خوانیم که می‌گوید: ما برای اجرای دستورات پیامبر ص در شبها که گاهی مطلب لازمی پیش می‌آید به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت مراقب بودیم، یک شب عده زیادی گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می‌گفتیم، پیامبر ص بیرون آمد و فرمود: ما هذه النجوى؟ ألم تنهوا عن النجوى؟ "این سخنان در گوشه چیست؟ آیا شما از نجوی نهی نشده‌اید؟".

از روایات متعددی نیز استفاده می‌شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند، نه فقط از نجوی بلکه گاه در عالم خواب صحنه‌هایی در برابر چشم او مجسم می‌کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤمنان در اینگونه موارد با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او اینگونه القائنات شیطانی را از خود دور کنند ...

۱۰۷- نظر اسلام در مورد کم فروشی چیست؟

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ (آیه ۱ مطففین)

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (آیه ۲ مطففین)

وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ (آیه ۳ مطففین)

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (آیه ۴ مطففین)

۱- وای بر کم فروشان.

۲- آنها که وقتی برای خود کیل می کنند حق خود را به طور کامل می گیرند.

۳- اما هنگامی که می خواهند برای دیگران کیل یا وزن کنند کم می گذارند!

۴- آیا آنها باور ندارند که برانگیخته می شوند.

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۴۹

... کم فروشی از عوامل فساد در ارض.

در آیات قرآن مجید کرارا از کم فروشی نکوهش شده، گاه در داستان شعیب ع در آنجا که قوم را مخاطب ساخته، می گوید: أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: "حق پیمان را ادا کنید، و دیگران

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۵۰

را به خسارت میفکنید، با ترازوی صحیح وزن کنید، و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین فساد نکنید" (شعراء ۱۸۱-۱۸۳).

و به این ترتیب کم فروشی و ترک عدالت به هنگام پیمان و وزن را در ردیف فساد در زمین شمرده است، و این خود دلیلی به ابعاد مفاسد اجتماعی این کار است.

و نیز در آیه ۷ و ۸ سوره الرحمن رعایت عدالت در وزن را همدیاف عدالت در نظام آفرینش در عالم جهان هستی گذارده، می‌فرماید: وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ: "خداوند آسمان را برافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت تا شما در وزن و حساب طغیان نکنید" اشاره به اینکه مساله رعایت عدل در سنجش مساله کوچک و کم اهمیتی نیست، بلکه در حقیقت جزئی از اصل عدالت و نظم کلی حاکم بر سراسر عالم هستی است.

و به همین دلیل پیشوایان بزرگ اسلام به این مساله اهمیت فراوانی می‌دادند، تا آنجا که در روایت معروف اصبح بن نباته آمده است که می‌گوید:

از علی ع شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود:

یا معشر التجار! الفقه ثم المتجر:

"ای گروه تجارا! اول فقه بیاموزید، و سپس تجارت کنید" و این سخن را امام ع سه بار تکرار فرمود ... و در پایان این کلام فرمود:

التاجر فاجر، و الفاجر فی النار، الا من اخذ الحق و اعطى الحق:

"تاجر فاجر است و فاجر در دوزخ است مگر آنها که به مقدار حق خویش از مردم بگیرند و حق مردم را بپردازند".

و در حدیث دیگری از امام باقر ع نقل شده است: "هنگامی که امیر مؤمنان علی ع در کوفه بود همه روز صبح در بازارهای کوفه می‌آمد و بازار به بازار می‌گشت و تازیانه‌ای (برای مجازات متخلفان) بر دوش داشت در وسط

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۵۱

هر بازار می‌ایستاد و صدا می‌زد: "ای گروه تجارا! از خدا بترسید!" هنگامی که بانگ علی ع را می‌شنیدند هر چه در دست داشتند بر زمین گذاشته و با تمام دل به سخنانش گوش فرامی‌دادند، سپس می‌فرمود:

قدموا الاستخاره و تبرکوا بالسهوله، و اقتربوا من المبتاعين، و تزینوا بالحلم، و تناهوا عن اليمين، و جانبوا الکذب، و تجافوا عن الظلم و انصفوا المظلومين، و لا تقربوا الربا، و اوفوا الكيل و الميزان، و لا تبخسوا الناس اشيائهم، و لا تعثوا فی الارض مفسدين:

"از خداوند خیر بخواهید، و با آسان گرفتن کار بر مردم برکت بجوئید، و به خریداران نزدیک شوید، حلم را زینت خود قرار دهید، از سوگند بیرهیزید، از دروغ اجتناب کنید، از ظلم خودداری نمائید، و حق مظلومان را بگیرید، به ربا نزدیک نشوید، پیمانه و وزن را به طور کامل وفا کنید، و از اشیاء مردم کم نگذارید، و در زمین فساد نکنید!" و به این ترتیب در بازارهای کوفه گردش می کرد، سپس به دار الاماره باز می گشت و برای دادخواهی مردم می نشست .

و نیز همانگونه که در شان نزول آیات نیز آمده پیغمبر اکرم ص می فرماید:

" هر گروهی کم فروشی کنند خداوند زراعت آنها را از آنها می گیرد، و گرفتار قحطی می شوند!" از مجموع آنچه در بالا گفته شد استفاده می شود که یکی از عوامل مهم نابودی و عذاب بعضی از اقوام گذشته مساله کم فروشی بوده است که موجب به هم خوردن نظام اقتصادی آنها، و نزول عذاب الهی شده.

حتی در روایات اسلامی در آداب تجارت آمده است که مؤمنان بهتر است به هنگام پیمانه و وزن کمی بیشتر بدهند، و به هنگام گرفتن حق خود کمی کمتر بگیرند.

۱۰۸- آیا اکثریت عددی راه صحیح را می پیمایند و تبعیت از اکثریت عددی سبب هدایت و رستگاری است؟

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (آیه ۷۰ مومنون)

۷۰- یا می گویند او دیوانه است؟!، ولی او حق را برای آنها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۸۱

... در بسیاری از آیات قرآن- همچون آیات فوق- "اکثریت" مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و این امر بسیار سؤال‌انگیز است.

در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه "اکثر"، ضمیر "هم" را ذکر می‌کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آنها اشاره می‌کند سخن نمی‌گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان "اکثر الناس" (اکثر مردم) دارد مانند:

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: "ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند" (بقره- ۲۴۳).

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: "ولی اکثر مردم نمی‌دانند" (اعراف- ۱۸۷).

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ: "ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند" (هود- ۱۷).

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ: "اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی‌آورند" (یوسف- ۱۰۳).

فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا: "اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند" (اسراء- ۸۹).

وَإِنْ تَطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: "اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند" (انعام- ۱۱۶).

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است، در آیه ۱۱۵ سوره نساء می‌خوانیم

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۸۲

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۚ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا: "هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ می‌فرستیم، و بد جایگاهی دارد".

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می‌بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است، چنان که امام صادق ع فرمود:

ينظر الى ما كان من روايتهما عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه عند اصحابك فيؤخذ به من حكما و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه:

" هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدامیک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست".

و در نهج البلاغه می‌خوانیم:

و الزموا السواد الاعظم، فان يد الله مع الجماعة، و اياكم و الفرقه، فان الشاذ من الناس للشيطان، كما ان الشاذ من الغنم للذئب:

" همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی پرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونان که گوسفند تنها طعمه گرگ!".

و نیز در نهج البلاغه می‌خوانیم:

و الزموا ما عقد عليه حبل الجماعة:

" آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها نکنید " .

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۸۳

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می گردد:

جان کلام اینجا است که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آنها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک " دموکراسی سالم " باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و گرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این مساله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از اینجا ناشی می شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آنها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده، توده های مردم است، و از آنجا که قدرت

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۲۸۴

آگاهی بخشی به این توده‌ها را ندارند، بعلاوه بسیار می‌شود که ناآگاهی توده‌ها برای آنها به صرفه مقرونتر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می‌توانند آنها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختیهایی که دامگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم آور است، با نظر اکثریت تصویب نشده؟! و چه آتشهایی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟ و چه مظالم و بیدادگریهایی که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحنه نگذارده است؟!

وَإِنْ نُطْعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (آیه ۱۱۶ انعام)

۱۱۶- و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، آنها تنها از گمان پیروی می‌کنند و از تخمین و حدس (واهی).

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۴۱۵

... بر خلاف آنچه در نظر بعضی مسلم است که اکثریتهای عددی همواره راه صحیح را می‌پیمایند قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عددی اهمیتی قائل نیست، و در حقیقت مقیاس را اکثریت "کیفی" می‌داند، نه "کمی" دلیل این موضوع روشن است، زیرا اگر چه در جوامع کنونی برای اداره اجتماع راهی جز تکیه کردن روی اکثریت ندیده‌اند، ولی نباید فراموش کرد که این موضوع همانطور که گفتیم یک نوع اجبار و بن‌بست است، زیرا هیچ ضابطه‌ای در یک جامعه مادی که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتخاذ تصمیمها و تصویب قوانین وجود ندارد، لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریت افراد اجتماع بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده‌اند چون راههای دیگر، عیبش بیشتر است.

اما یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء هیچگونه اجباری در خود از پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی‌بیند، زیرا برنامه‌ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هر گونه عیب و نقص و اشتباه است، و با آنچه اکثریت جایز الخطا تصویب می‌کند قابل مقایسه نیست.

یک نگاه در چهره جهان کنونی و حکومت‌هایی که بر اساس اکثریتها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوسها که گاهی از طرف اکثریتها به تصویب می‌رسد نشان می‌دهد که اکثریت عددی دردی را دوا نکرده است، بسیاری از جنگها را اکثریتها تصویب کرده‌اند و بسیاری از مفاسد را آنها خواسته‌اند.

استعمارها و استثمارها، جنگها و خونریزیها، آزاد شناختن مشروبات الکلی، قمار، سقط جنین، فحشاء و حتی پاره‌ای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۴۱۶

آور است از طرف اکثریت نمایندگان بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آنها است گواه بر این حقیقت می‌باشد.

از نظر علمی آیا اکثریت اجتماعات راست می‌گویند؟ آیا اکثریت امین هستند؟ آیا اکثریت از تجاوز به حقوق دیگران اگر بتوانند خود داری می‌کنند؟

آیا اکثریت منافع خود و دیگران را به یک چشم می‌بینند؟

پاسخ این سؤالات ناگفته پیدا است، بنا بر این باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریت در حقیقت یک نوع اجبار و الزام محیط است، و استخوانی است که در گلوئی اجتماعات گیر کرده.

آری اگر مغزهای متفکر و مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با هدف که همیشه در اقلیت هستند تلاش و کوشش همه جانبه‌ای را برای روشن ساختن توده‌های مردم انجام دهند، و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند مسلماً نظرات چنان اکثریتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود، ولی اکثریت غیر رشید و ناآگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می‌تواند از سر راه خود و دیگران بردارد، بنا بر این اکثریت به تنهایی کافی نیست، بلکه اکثریت رهبری شده می‌تواند مشکلات جامعه خود را تا آنجا که در امکان بشر است حل کند.

و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می‌کند شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است.

۱۰۹- رابطه بین اختیار و عدالت و سلب نعمت چیست؟

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (آیه ۴۶ فصلت)

۴۶- کسی که عمل صالحی بجا آورد نفعش برای خود او است و هر کس بدی کند به خویشتن بدی کرده، و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۳۰۸

...جمله "وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ" دلیل روشنی است بر مساله اختیار، و آزادی اراده، و بیانگر این حقیقت است که خداوند نه بی‌جهت کسی را کیفر می‌دهد، و نه بر مجازات کسی بدون دلیل می‌افزاید، برنامه او عدالت محض است، چرا که سرچشمه ظلم، کمبودها و نقصانها، جهل و ناآگاهی، و یا هوای نفس است، و ذات پاک او از همه این امور منزّه می‌باشد.

تعبیر به "ظلام" که صیغه مبالغه و به معنی "بسیار ظلم کننده" است، در اینجا و در بعضی دیگر از آیات قرآن ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بی دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار خواهد بود، چرا که از او هرگز چنین انتظاری نیست.

بعضی نیز گفته‌اند که چون او بندگان فراوانی دارد اگر بر هر کس مختصر ستمی کند مصداق "ظلام" خواهد بود (این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد).

به هر حال قرآن، در این آیات بینات خود قلم بطلان بر مکتب جبر را که مایه اشاعه فساد، و امضای انواع زشتیها، و نفی هر گونه تعهد و مسئولیت است می‌کشد، همگان را در برابر اعمالشان مسئول می‌شمرد، و نتایج اعمال هر کس

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۳۰۹

را در درجه اول متوجه خود او می‌داند.

لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می‌خوانیم که یکی از یارانش سؤال کرد:

هل يجبر الله عباده على المعاصي: "آيا خداوند بندگان را بر گناه مجبور می کند؟"

فقال: لا، بل يخيرهم و يمهلهم حتى يتوبوا.

فرمود: "نه بلکه آنها را آزاد می گذارد و مهلت می دهد تا از گناه خویش توبه کنند."

مجددا سؤال می کند: هل كلف عباده ما لا يطيقون؟ "آيا بندگان خود را تكليف ما لا يطاق می کند؟"

امام ع فرمود:

كيف يفعل ذلك و هو يقول: "وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

"! چگونه چنین کاری را می کند در حالی که خودش فرموده: پروردگار تو به بندگان ظلم و ستم روا نمی دارد؟"

سپس امام ع افزود: پدرم موسی بن جعفر ع از پدرش جعفر بن محمد ع چنین نقل فرمود:

من زعم ان الله يجبر عباده على المعاصي او يكلفهم ما لا يطيقون فلا تاكلوا ذبيحته، و لا تقبلوا شهادته، و لا تصلوا ورائه، و لا تعطوه من الزكاة شيئا

: "کسی که گمان کند خداوند بندگان را مجبور بر گناه می کند، یا تکلیف ما لا يطاق می نماید، از گوشت حیوانی که او ذبح می کند نخورید، شهادتش را نپذیرید، پشت سرش نماز نخوانید و از زکات نیز چیزی به او ندهید!" (خلاصه احکام اسلام را بر او جاری نکنید).

حدیث فوق ضمنا اشاره ای است به این نکته ظریف که مکتب جبر سر از "تکلیف به ما لا يطاق" در می آورد، چرا که اگر انسان از یک سو مجبور به گناه

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۳۱۰

باشد، و از سوی دیگر او را از آن نهی کنند مصداق روشن تکلیف به ما لا يطاق است.

گناه و سلب نعمت

امیر مؤمنان علی ع می‌فرماید:

و ایم الله! ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها، لان الله لیس بظلام للعبید:

" به خدا سوگند هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد مگر به واسطه گناهایی که مرتکب شدند، زیرا خداوند هرگز به بندگان ستم روا نمی‌دارد!" سپس افزود:

و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم، و تزول عنهم النعم، فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم، و وله من قلوبهم، لرد علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد:

" هر گاه مردم موقعی که بلاها نازل می‌شود، و نعمتهای الهی از آنها سلب می‌گردد، با صدق نیت رو به درگاه خدا آورند، و با قلبهایی آکنده از عشق و محبت به خدا از او درخواست حل مشکل کنند، خداوند آنچه را از دستشان رفته به آنها باز می‌گرداند، و هر گونه فساد را برای آنها اصلاح می‌کند".

و از این بیان رابطه گناهان با سلب نعمتها به خوبی آشکار می‌شود...

۱۱۰- چه ایرادهایی از طرف متعصبان اهل تسنن بر نزول آیه ولایت در شان امام علی (ع) مطرح است؟ پاسخ آن چیست؟

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (آیه ۵۵ مائده)

۵۵- سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۲۶

... پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی ع و همچنین به تفسیر "ولایت" به عنوان "سرپرستی و تصرف و امامت" بنمایند که ما ذیلاً مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی ع گرفته‌اند این است که آیه با توجه به کلمه "الذین" که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست، و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: "ولی" شما آنهایی هستند که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی ع قابل تطبیق است؟

پاسخ

در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۲۷

آورده شده است از جمله در آیه مباحله می‌بینیم که کلمه "نساءنا" به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شان نزولهای متعددی که وارد شده فاطمه زهرا ع است، و همچنین "انفسنا" جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی ع در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا.

و همانطور که در تفسیر این آیه ... (ذکر شده) بعضی از مفسران شان نزول آن را در باره نعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می‌دانند.

و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم "يَقُولُونَ نَحْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ" در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است ... همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می‌شود که عموماً به صورت جمع است، ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده منظور از آن یک فرد بوده است.

این تعبیر یا بخاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا بخاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است.

البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۲۸

۲- فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده‌اند که علی ع با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟

پاسخ- آنها که این ایراد را میکنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه بخدا است، علی ع در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشنتر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است. نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تاکید میکند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می‌گیرد.

جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را بجایی رسانیده که اشاره علی ع را به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضرت بیرون کند، مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد، دانسته است در حالی که در نماز کارهایی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد تا آنجا که کشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن کودک و حتی شیر دادن بچه شیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسته‌اند، چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر شد، ولی هنگامی که دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می‌شود اینگونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست!

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۲۹

۳- اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه "ولی" است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار.

پاسخ- همانطور که در تفسیر آیه ... (ذکر شده) کلمه "ولی" در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری کننده بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

۴- می‌گویند علی ع چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟! پاسخ- اولاً به گواهی تواریخ علی ع از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، بعلاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنا بر این اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بپردازد چیز مهمی نبوده است که علی ع فاقد آن باشد، و این را نیز می‌دانیم که فوریت وجوب پرداخت زکات "فوریت عرفی" است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.

ثانیاً اطلاق زکات بر "زکات مستحب" در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه "زکات" آمده که منظور از آن همان

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۳۰

زکات مستحب است، زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر ص به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

۵- می‌گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی ع داشته باشیم بالآخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر ص بوده، بنا بر این علی ع در آن روز "ولی" نبود، و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او "بالقوه" بود نه "بالفعل" در حالی که ظاهر آیه ولایت "بالفعل" را می‌رساند.

پاسخ- در سخنان روز مره در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بالقوه دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را به عنوان "وصی" خود و "قیم" اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی ع از پیامبر ص در طرق شیعه و سنی نقل شده می‌خوانیم که پیامبر ص او را "وصی" و "خلیفه" خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر ص نبود- در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود از جمله در مورد زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد.

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ «مریم- ۵».

در حالی که مسلم است منظور از "ولی" در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می‌گذارند با اینکه جنبه

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۳۱

بالقوه دارد.

۶- می‌گویند: چرا علی ع با این دلیل روشن شخصاً استدلال نکرد؟

پاسخ- همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی ع نیز نقل شده است از جمله در مسند "ابن مردویه" و "ابی‌الشیخ" و "کنز العمال" - و این در حقیقت بمنزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه.

در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب "سلیم بن قیس هلالی" حدیث مفصلی نقل می‌کند که علی ع در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلائل متعددی آورد از جمله استدلال بهمین آیه بود.

و در کتاب غایه المرام از ابو ذر چنین نقل شده که علی ع روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد.

۷- می‌گویند: این "تفسیر" با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها ولایت به معنی "دوستی" آمده است.

پاسخ- بارها گفته‌ایم آیات قرآن چون تدریجا، و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است، و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۴۳۲

با توجه به اینکه آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** بگواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی ع در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم.

به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می‌باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. بعبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است.

۸- می‌گویند: انگشتی با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علی ع از کجا آورده بود؟! بعلاوه پوشیدن انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست؟

پاسخ- مبالغه‌هایی که در باره قیمت آن انگشت کرده‌اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گرانبه بودن آن انگشت نداریم و اینکه در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده

است، و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنا بر این نمی‌توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده‌پوشی کرد.